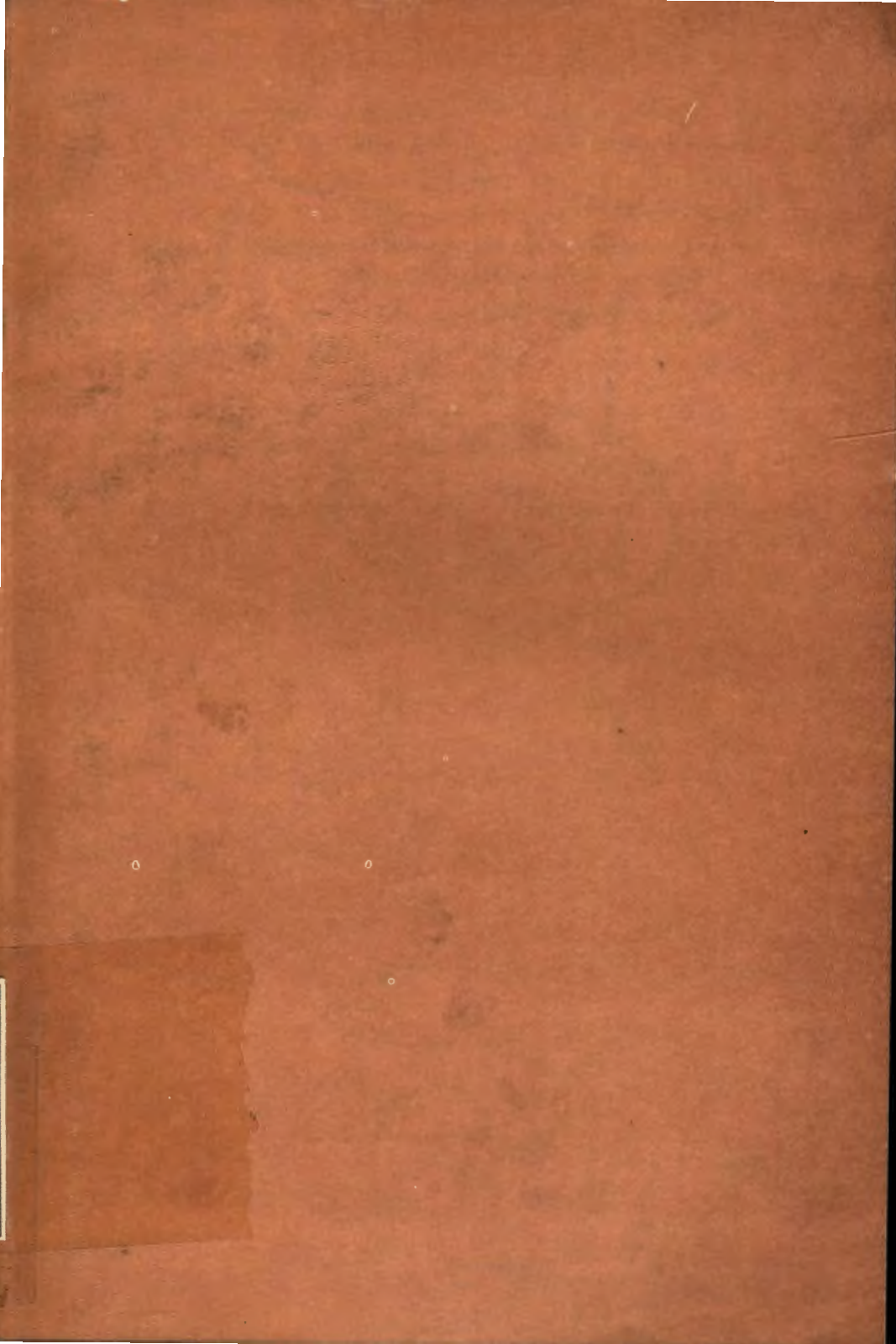


کونیست جهانی

راه رشد
غیر سرمایه داری
و
انقلاب ایران

دکتر احمد زرکش



کتابخانه

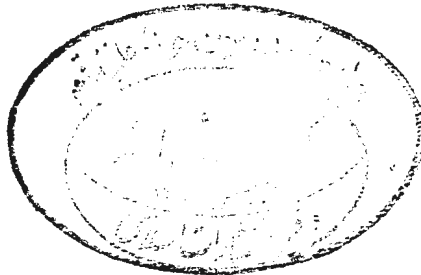
این کتاب مربوط به اینجانب بوده، آ
 کتابخانه دفتر انتشارات اسسا
 وابسته به جامعه مدرسین حوزه ع
 قم را گذار شده، ولی چون مر آنجا
 استفاده واقع نشد؛ به کتابخانه قار
 اسلام و ایران اهداء گردید.
 محمد رضا

کتابخانه و نشریات اسلامی
 وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم
 مسلسل ۳۲۴۱
 قفسه ۹۹
 ردیف ۶
 شماره ۲۲

راه رشد غیر سرمایه داری
(سمت گیری سوسیالیستی)

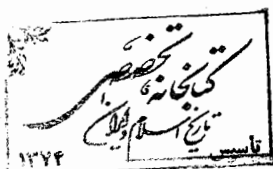
و

انقلاب ایران



دکتر احمد زرکش

- زرکش، احمد
- ۱۰۰ دشت غیر سرمایه‌داری
- چاپ اول
- حق چاپ محفوظ است.
- مرکز پخش: پیک ایران - انقلاب خیابان فروردین
- بها ۸۵ ریال



فهرست

بخش اول: متن سخنرانی

- ۱ - رشد موزون حرکت اجتماعی در پیدایش نظام سرمایه داری به شیوه کلاسیک ص ۵
- ۲ - مبارزات طبقه کارگر در اروپا در نیمه قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم » ۷
- ۳ - انقلاب کبیر اکبر و نتایج آن » ۹
- ۴ - نظرات مارکس، انگلس و لنین در مورد تبدیل اقتصاد ماقبل سرمایه داری به سوسیالیسم » ۱۱
- ۵ - نظام های اقتصادی-اجتماعی مستعمرات و نیمه مستعمرات و برنامه برای پیشرفت » ۱۳
- ۶ - راه رشد غیر سرمایه داری در جمهوری های آسیای شوروی، مغولستان و سایر دموکراسی های خلقی » ۱۵
- ۷ - تضاد سوسیالیسم و سرمایه داری در سطح جهانی و ارتباط آن با حل تضاد خلق ها با امپریالیسم » ۲۵
- ۸ - مراحل سه گانه راه رشد غیر سرمایه داری » ۲۸
- ۹ - مکانیسم تبدیل دمکرات انقلابی به کمونیست » ۳۶
- ۱۰ - دموکراسی از دیدگاه انقلاب های خلقی، دمکرات های انقلابی و مقایسه آن با دموکراسی سرمایه داری » ۴۷
- ۱۱ - تجربه انقلاب الجزایر » ۵۰
- ۱۲ - تجربه انقلاب مصر » ۵۳
- ۱۳ - تجربه انقلاب کوبا » ۵۸
- ۱۴ - ایران و راه رشد غیر سرمایه داری » ۶۰
- بخش دوم: پاسخ به سؤال ها » ۷۹

رشد موزون حرکت اجتماعی در پیدایش نظام سرمایه‌داری به شیوه کلاسیک

در گفتارهای پیشین پیرامون انقلاب‌های کلاسیک بورژوازی و انقلاب‌های ملی-دمکراتیک صحبت‌هایی داشتیم. در آن موقع تا آنجا انقلاب‌های ملی-دمکراتیک را باز کردیم که آغاز انقلاب یا طی کردن مرحله اول انقلاب ایران را واضح‌تر کنیم. اینک که مرحله اول انقلاب یعنی قبضه کردن قدرت سیاسی و نظامی توسط نیروهای خلقی را می‌گذرانیم دوران دوم یعنی دوران بازسازی را در پیش داریم. مسئله اتخاذ راه رشد اقتصادی جدید مطرح می‌شود. این راه رشدی نیست که صرفاً ویژه کشور ما باشد. همچنان که انقلاب ما انقلابی ملی-دمکراتیک و خلقی است، کشور ما در دوران سازندگی نیز از قوانین عامی پیروی می‌کند. این قانون عام یا اتخاذ راه رشد سرمایه‌داری است یا اتخاذ راه رشدی که به سوسیالیسم منجر می‌شود. در هر صورت تامدتی مارا می‌راهنم که خواهیم کرد تحت عنوان راه رشد غیر سرمایه‌داری که چنانچه با تمام نوساناتش با تمام افت و خیزش بتواند به طور پیگیر تداوم یابد به سوسیالیسم ختم خواهد شد. اما در این دوران و در این افت و خیزها امکان بازگشت به سرمایه‌داری وجود دارد.

امکان درک راه رشد غیر سرمایه‌داری وجود ندارد مگر اینکه جهت حرکت تاریخ، قوانین عام حاکم بر حرکت تاریخ را بشناسیم؛ در غیر این صورت دچار برخوردی دگم و خشک نسبت به بعضی از قوانین حرکت تاریخ خواهیم شد و تحول و تغییر آن را درک نخواهیم کرد.

زمانی که انقلاب‌های ملی-دمکراتیک وارد مرحله سازندگی یا بازسازی اقتصادی می‌شوند، تنوعی از عناصر فرم‌های اقتصادی-اجتماعی کهنه دیده می‌شود؛ عناصری از ساخت‌های اقتصادی-اجتماعی-عشیرتی و

قبیله‌یی، برده‌داری، فئودالی- یانوعی از سرمایه‌داری مبتدی و اولیه. چنانچه هر کدام از این ساخت‌های اقتصادی - اجتماعی را شناسیم، امکان درک برنامه‌های علمی برای اتخاذ راه رشد غیر سرمایه‌داری را نخواهیم داشت. این مسئله بویژه در مورد انقلاب‌های ملی - دمکراتیک قاره آفریقا صادق است.

زمانی که پیرامون انقلاب‌های کلاسیک بورژوازی صحبت می‌کردم، مشخص شد که در قرن ۱۴ حرکت جدیدی اوج گرفت تحت عنوان رشد شیوه تولید بورژوازی در بطن جوامع فئودالی. این رشد، رشدی بود بسیار موزون. افزایش تولیدات واحدهای صنعتی در شهرها، افزایش تجارت، آغاز مرحله اول شیوه تولید سرمایه‌داری تحت عنوان مرحله مونتیلیسم، پیش‌آمدن مسئله اساسی برای شکل‌گیری شیوه تولید سرمایه‌داری، تحت عنوان انباشت سرمایه.

بورژوازی تجاری از قرن ۱۴-۱۶ رسالت انباشت سرمایه رابه عهده گرفت. کشف قاره‌های پیش‌کشیده شد. بخشی از جهان به صورت مستعمره درآمد. اروپای غربی راه رشد تاریخ را سریع‌تر از مردمان سایر نقاط جهان در پیش گرفت. اروپای شرقی رابه انبارغله خود تبدیل کرد. آفریقا را زیر کشت‌تک محصولی درآورد. بخشی از کشورهای آمریکای لاتین را برای تأمین طلا و نقره که پشتوانه پولی به‌عنوان وسیله مبادله کالایی بود، تبدیل کرد و طلاها و نقره‌ها سیل‌آسا به سوی اروپای مرکزی و اروپای شمالی روی آورد. همراه بارشد بورژوازی دز شهرها تدریجاً وضعیت دهقانان در اقتصاد خود کفای فئودالی تغییر شکل پیدا کرد و به‌طور موزون رابطه پولی بین شهر و روستا برقرار شد.

بعد از طی شدن فاز اول سرمایه‌داری و اتمام فاز انباشت سرمایه، بورژوازی تولیدی توانایی این‌را پیدا کرد که فاز دوم شیوه تولید سرمایه‌داری یعنی فاز کاپیتالیسم را تحقق بخشد. بورژوازی تولیدی احتیاج به نیروی کار عظیم و قدرت خرید بسیار زیاد مصرف‌کننده داشت. با روابط موزون و تدریجی که بین اقتصاد بورژوازی و اقتصاد خودکفای روستایی به وجود آمده بود، تدریجاً بورژوازی نیروی عمده انقلاب یایک وجه تضاد اصلی جامعه فئودالی، یعنی دهقانان را باز شناخت و با طرح شعار اصلاحات ارضی این طبقه رابه ذخیره خود مبدل ساخت و طبقه فئودال را نابود کرد. دهقانان را از وسیله تولید جدا ساخت و به انسان‌هایی تبدیل کرد که جز فروش نیروی کار خود، هیچ کار دیگری

نمی توانستند بکنند. این یکی از نیازهای اساسی سرمایه‌داری بود... چنانچه در انقلاب‌های ملی-دمکراتیک این زمان آسیا و آفریقا دقت کنیم، خواهیم دید که چنین رشد موزونی در ایجاد ارتباط پولی بین شهر و روستا، بین بورژوازی شهر و دهقانانی که درحالت کمونی در روستاها زندگی می‌کنند، به طور موزون برقرار نشده است. درک این مسأله بسیار اهمیت دارد؛ زیرا در ارائه برنامه‌های اقتصادی، در راه رشد غیر سرمایه‌داری می‌بایست این مسأله رادیک کنیم که هنوز روابط پدرسالاری- پدرشاهی و روابط اقتصادی خودکفابردهقانان در سطح روستاها حاکم است. بدون در نظر گرفتن این مسأله امکان صنعتی کردن جامعه و امکان مکانیزه کردن کشاورزی نیست.

باطی شدن فاز کاپیتالیسم، انقلاب صنعتی در قرن هجدهم تحقق یافت. ماشین به کار گرفته شد و طی دو قرن بورژوازی توانست افزایش اولی‌ها را به واحدهای صنعتی خط زنجیره‌یی تبدیل کند.

مبارزات طبقه کارگر در اروپا در نیمه قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم

در نیمه دوم قرن نوزدهم رشد عظیم بورژوازی، این شیوه تولید را به فاز جدیدی رساند که همان فاز امپریالیسم باشد. کشورهایی همچون فرانسه و انگلستان که در آن‌ها شیوه تولید سرمایه‌داری زودتر از سایر کشورها برقرار شده بود، زودتر به فاز امپریالیسم وارد شدند. در نیمه دوم قرن نوزدهم کشورهای نورسیده همچون ژاپن، ایتالیا و آلمان نیز با سرعتی عظیم تحت تأثیر رشد عظیم تکنولوژی سایر کشورهای سرمایه‌داری سریعاً وارد فاز امپریالیسم شدند. در فاز کاپیتالیسم سرمایه‌داری مستعمراتی را که قبلاً یعنی در فاز مونوپولیسم گرفته بود، گسترش عظیم داد و برای صدور کالا به نحو کاملی آماده ساخت. اینک که بورژوازی وارد فاز امپریالیسم شده بود، احتیاج داشت که صدور سرمایه نیز داشته باشد. امپریالیسم چنانچه در کشورهای خودش از این به بعد سرمایه‌گذاری می‌کرد، حجم تولیداتش افزایش می‌یافت، درحالی که تقاضا نسبتاً ثابت بود، در ضمن طبقه کارگر در حدی از رشد بود که دستمزدی نسبتاً بالا می‌گرفت. صدور سرمایه این بحران سرمایه‌داری را تا حدی پاسخ داد و می‌توانست از نیروی کار ارزان مستعمرات، از حضور مواد خام در همان

محل بدون هزینه حمل و نقل زیاد و حضور بازار فروش در همان محل سود بیشتری ببرد و همچنان شیوه تولید خود را سیری صعودی بدهد. با ورود سرمایه‌داری به فاز سوم یعنی فاز امپریالیسم، جهان کاملاً بین اینگونه کشورها تقسیم شد و تدارک درگیری بین کشورهای سرمایه‌داری برای تقسیم مجدد مستعمرات نیز فرارسید. کشورهایی که از قرن چهاردهم به بعد در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین به صورت مستعمره درآمده بودند، شیوه تولید عقب مانده اشتراکی اولیه، برده‌داری، فئودالی و گاهی سرمایه‌داری اولیه در آن‌ها حفظ شده بود و حفظ شدن اینگونه عقب ماندگی اقتصادی تحت تأثیر منافع کشورهای امپریالیستی بود. می‌بینیم کشورهای همچون ژاپن، ایتالیا و آلمان برخلاف انگلستان و فرانسه که باروالی تدریجی به فاز امپریالیسم رسیدند، این‌ها با سرعتی عظیم‌تر به این فاز رسیدند. این قسمت را فقط برای این بیان کردم که بینیم تاریخ را الزاماً در حال تحول و در حال تغییر باید ببینیم. در شکل‌گیری فاز امپریالیسم در ژاپن یا آلمان نمی‌تواند تمام قوانین ویژه‌یی که بر انگلستان حاکم بود، در اینجا نیز حاکم شود. شرایط جهانی دیگرگون شده بود. امپریالیسم در آلمان دارای قوانین عام امپریالیسم در انگلستان یا سایر کشورهای امپریالیستی است ولی در مورد سرعت رشدش و ویژگی‌هایش مسایل خاص خود را دارد. همراه با ورود سرمایه‌داری به فاز امپریالیسم طبقه کارگر با کمیتی عظیم‌تر دست به مبارزات سازمان یافته‌تری علیه طبقه سرمایه‌دار اینگونه کشورها می‌زند. برای مثال در حدود سال‌های ۱۹۱۲ شاهد بزرگ‌ترین اعتصابات و مبارزات صنفی و اقتصادی طبقه کارگر انگلستان هستیم. مبارزات طبقه کارگر کشورهای سرمایه‌داری همچنین از آن سال‌ها اوج می‌گیرد و هم اینک یکی از پایه‌های عمده مبارزات زحمتکشان را در سراسر دنیا تشکیل می‌دهد.

می‌بایستی چگونگی اوج‌گیری مبارزه طبقه کارگر کشورهای سرمایه‌داری و چگونگی تحول و اقتدار گرفتن آن‌ها را ذره به ذره تعقیب کنیم. اقتدار بیشتر مبارزه طبقه کارگر کشورهای سرمایه‌داری در اوضاع و احوال کل جهان تغییر به وجود می‌آورد. تداوم این مبارزه و تداوم مبارزه بین کشورهای سرمایه‌داری برای تقسیم مجدد جهان جنگ جهانی اول را به وجود آورد. در کوران جنگ جهانی اول در دست‌ترین حلقه زنجیر کشورهای سرمایه‌داری یعنی در روسیه شیوه تولید سوسیالیستی برای اولین بار در یک ششم خاگ دنیا پیاده شد. از این به بعد فرمول‌های متکی بر توازن قبلی نیروها در سراسر جهان تغییر کرده

بود. می‌بایستی این تغییر را درك کنیم. در غیر این صورت حوادثی که بعد از انقلاب اکتبر صورت می‌گیرد برای ما قابل درك نخواهد بود. جای تعجبی نیست اگر کسانی که معتقدند اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی، کشورهای رویزیونیست هستند و در سایر نقاط دنیا نیز چنین شیوه تولیدی وجود خارجی ندارد، نتوانند راه رشد غیر سرمایه‌داری را درك کنند. از دیدگاه آن‌ها تاریخ در يك نقطه متوقف شده است. سرمایه‌داری در اوج بحران‌های فراگیر خودش به سر می‌برد ولی در هیچ کجای دنیا نیز شیوه تولید سوسیالیستی وجود خارجی ندارد و به زعم بعضی از آن‌ها در کشور آلبانی وجود دارد که اوضاع داخلی مشخص است و در هیچ کجای دنیا، در هیچ جنبش آزادیبخشی حضور عینی ندارد. حضور آلبانی در جنبش‌های آزادی‌بخش فقط از رادیو تیراناست.

انقلاب کبیر اکتبر و نتایج جهانی آن

بعد از تحقق انقلاب اکتبر مشکلات اقتصادی و بازسازی اقتصادی در این کشور سریعاً شکل گرفت و چنین زمینه رشد غنی اقتصادی در این کشور باعث شد زمانی که کشورهای سرمایه‌داری جهانی فاشیسم آلمان را رشد دادند و آن‌را همچون خاری در پهلوی اولین دولت کارگران و دهقانان جهان فرو کردند، دیدیم باچه جنگ توده‌یی توانست فاشیسم را از پاد آورده جهان را از چنین وحشت عظیمی نجات دهد. چنین اقتدار نظامی و سیاسی بر بنیه اقتصادی عظیمی نهفته بود که ناشی از دگرگون کردن اقتصاد عقب‌مانده تزاری به اقتصادی سوسیالیستی و شکوفا بود. اتحاد شوروی در جنگ جهانی دوم بار عمده مبارزه علیه فاشیسم را بر عهده داشت و در این راه ۱۹/۳۰۰/۰۰۰ کشته داد. در دهه پنجاه نه تنها اتحاد جماهیر شوروی، بلکه سایر کشورهای نوپای سوسیالیستی و خلقی در اروپای شرقی تمام زخمی‌های جنگ جهانی دوم را ترمیم کردند و عقب‌ماندگی‌های اقتصادی نیز ترمیم شد، به طوری که در سال‌های معادل ۱۹۶۰ تعادل در سطح جهانی دیگر به هم خورد. دیگر امپریالیسم در سطح جهانی یکه‌تاز بی‌چون و چرانبود. تعادل نظامی این دو قدرت تقریباً معادل شد. دیگر امپریالیسم با به راه انداختن ناوگان‌های خودش در سراسر دنیایمی توانست جلوی او جگری انقلاب‌های خلقی را بگیرد. ناوگان‌های این اردوگاه سوسیالیستی در همه جامدافع منافع خلق‌هایی بود که به خاطر محوسلطه

امپریالیسم مبارزه می کردند و دیگر امپریالیسم نمی توانست مانند گذشته اینگونه جنبش های خلقی را درهم شکند. چنانچه اینگونه رشد صعودی را در این شیوه تولید جدید، یعنی شیوه تولید سوسیالیستی و فراگیر شدن آن را نتوانیم درک کنیم، نمی توانیم چگونگی تسریع شدن پیروزی انقلاب های خلقی را یکی بعد از دیگری درک کنیم. امکان ندارد بدون درک اینچنین تحول و تغییری در تاریخ بتوانیم بازسازی اقتصاد شکوفایی را در کوبا ضمن ۲۰ سال درک کنیم.

کوبا نه از راه رشد کلاسیک و تدریجی به یک اقتصاد پیشرفته و همه جانبه رسید، بلکه با تکیه به اردوگاه سوسیالیستی توانست تمام عقب ماندگی اقتصادی خود را جبران کند، این مسأله در مورد تمام خلق های مستعمره و نیمه مستعمره آزاد شده به عنوان قانونمندی عام صادق است.

از دیدگاه عده بی که نمی توانند راه رشد غیر سرمایه داری را درک کنند، گویا این نظریه از ۱۹۶۰ مطرح شده است. در حالی که اساساً اینطور نیست. راه رشد غیر سرمایه داری اولاً راه سومی نیست. یعنی این طور نیست که فکر کنیم راه رشد غیر سرمایه داری یعنی نه سوسیالیسم نه سرمایه داری. راه رشد غیر سرمایه داری اتخاذ یک مرحله گذرا است که الزاماً می تواند راه رشد سوسیالیستی را در پیش بگیرد. در عین حالی که تدارک سوسیالیسم را می بیند، دورنمای سوسیالیستی را از چشم دور نمی دارد. این یک شیوه تولیدی بین سرمایه داری و سوسیالیسم نیست، بلکه مرحله بی است گذرا که با اجرای رفرم های اقتصادی-اجتماعی و سیاسی زمینه مادی و زمینه ذهنی را برای ورود به سوسیالیسم فراهم می کند. چنانچه به مسیر حرکت تاریخ توجه کنیم خواهیم دید که طفره رفتن از طی کردن یکی از مراحل اقتصادی-اجتماعی تاریخ مسأله استثنایی نیست. مارکس وانگلس بنیانگذاران یدئولوژی علمی در تدوین ماتریالیسم تاریخی به کشورهای گوناگونی همچون روسیه برخوردند که مسیر رشد آن ها مسیری کلاسیک نبود. روسیه در قرن هشتم دارای نظام اشرافی اولیه بود. اما در مجاورت روسیه بیژانس قرار داشت. بیژانس از نظر جغرافیایی در آسیای صغیر قرار داشت. بیژانس در قرن هفتم وارد شیوه تولید فئودالی شده بود و به دلیل احتیاج به روسیه به عنوان راه تجاری در مبادله تجاری با جنوب روسیه بود و سپس از راه های آبی و خشکی برای تماس گرفتن با اروپا از طریق خلیج فنلاند اقدام می کرد. تدریجاً کلیسای ارتدکس بیژانس خود را در درون سرزمین روسیه گسترش داد و این نهاد و تمام کادرهای مذهبی، فرهنگ فئودالی بیژانس را به درون سرزمین روسیه بردند. یعنی این عامل رونمایی تدریجاً نوع دولتمداری جدید، سازماندهی اقتصادی-

اجتماعی جدید فنودالی را به درون فرهنگ روسیه برد. روسیه بدون عبور از نظام برده‌داری مستقیماً از نظام اشتراکی اولیه وارد نظام فنودالی شد. نمونه دوم آن اسلاوهای اروپای شرقی هستند. اسلاوهای اروپای شرقی نیز در قرن هفتم تحت تأثیر بی‌زانس بدون عبور از نظام برده‌داری مستقیماً وارد شیوه تولید فنودالی شدند. ژاپن بدون عبور از نظام برده‌داری تحت تأثیر فرهنگ غنی و دستاوردهای فنی و تکنولوژیک چین فنودال مستقیماً از نظام اشتراکی وارد نظام فنودالی شد. با این ترتیب گریز زدن یکی از شیوه‌های تولید مسأله جدیدی نیست، وقتی می‌بینیم در گذشته نیز بعضی از کشورها تحت تأثیر کشورهای مجاور و استفاده از دستاوردهای اقتصادی و به نایب آن‌ها قادر بودند که یکی از شیوه‌های تولید را دور بزنند.

نظرات مارکس، انگلس و لنین در مورد تبدیل اقتصاد ما قبل سرمایه‌داری به سوسیالیسم

بنیانگذاران مارکسیسم در عین حال که روال رشد کلاسیک تاریخ را مبتنی بر پنج شیوه تولید فرموله کردند، در مورد اینکه جهان دایماً در حال تحول و تغییر است، و بعضی از جوامع می‌توانند تحت تأثیر کل جهانی پیشرفته‌تر از خود یک یا چند شیوه تولید را دور بزنند نیز پیش‌بینی‌هایی کردند. چند نقل قول از بنیانگذاران مارکسیسم مبتنی بر اینکه اینگونه طفره رفتن از بعضی شیوه‌های تولید را پیش‌بینی نمودند. انگلس در ۱۸۹۴ در اثری به نام «مناسبات اجتماعی در روسیه» می‌گوید: «وقتی پرولتاریا در اروپا پیروز شود، جماعت‌هایی در سایر نقاط دنیا که در شیوه تولیدهای عقب‌مانده‌تر، اعم از برده‌داری، فنودالی یا سرمایه‌داری اولیه به سر می‌برند، می‌توانند با اتکاء بر کمک‌ها و تأثیر پذیرفتن از چنین پرولتاریای پیروز شیوه تولیدهای بینابین را دور زده مستقیماً تدارک ورود به سوسیالیسم را ببینند.» می‌بینیم که انگلس نیز این را مشروط به حضور شیوه تولید سوسیالیستی در یکی از نقاط دنیا می‌کند. مارکس و انگلس در اثر خود تحت عنوان «ایدئولوژی آلمانی» می‌گویند «چنانچه انقلاب سوسیالیستی در اروپا تحقق یابد، این انقلاب بر سرعت حرکت اجتماعی در سایر نقاط جهان تأثیر بسزایی خواهد داشت و آن را شدیداً تسریع می‌کند.» مارکس با توجه به گریز و طفره رفتی که اسلاوها داشتند و از نظام اشتراکی مستقیماً وارد نظام فنودالی شده بودند، گفت: «آن روال کلاسیک و سیستماتیک

تاریخ که من تدوین کرده‌ام و به صورت نوعی تئوری تاریخی و فلسفی درآمده است، روالی است عمومی؛ امامی‌بایستی شرایط کشورهای خاص را نیز در نظر بگیریم و با این ترتیب برداشتی دگم از این اصول عام برای همه و همه کشورهای در هر شرایطی نکنیم».

لنین گفت: «کشورهای عقب‌مانده تحت تأثیر کشورهای پیشرفته سوسیالیستی می‌توانند از نظام‌های اشتراکی اولیه، برده‌داری، فئودالی یا سرمایه‌داری اولیه جهش کنند، به نظام شوروی دسترسی یابند و وارد فاز سوسیالیسم شوند و به کمونیسم برسند».

باز لنین می‌گوید: «برای آنکه يك انقلابی تحقق یابد، نباید وجود شرایط اقتصادی و فرهنگی را به‌عاملی مطلق تبدیل کنیم. می‌توان با قبضه کردن قدرت سیاسی، دگرگونی‌های اقتصادی و فرهنگی را تسریع کرد». یعنی تأکیدی خاص بر نقش عامل انقلابی روینامی کند. در نقطه مقابل این نظریات لنین، نظریات منشویک‌ها و کائوتسکی قرار دارد. منشویک‌ها و کائوتسکی تأکید دارند بر اینکه تا شرایط اقتصادی و فرهنگی به حد کاملی رشد نکند، امکان تحقق يك انقلاب راستین نیست.

لنین پیرامون راه رشد غیرسرمایه‌داری نظرات بسیاری دارد. اصول عام نظرات لنین در این حوضه عبارتند از تأکید لنین بر نقش انقلابی دهقانان در انقلاب‌های ملی-دمکراتیک. انقلاب‌هایی که يك یا چند مرحله اقتصادی-اجتماعی را دور می‌زنند و همچنین تأکید لنین به کمونیست‌ها برای کار و فعالیت گسترده در درون توده‌های دهقانی همچنان که در نمونه‌هایی مانند ویتنام دیدیم. دومین تأکید لنین بر نقش دمکرات‌های انقلابی است. مفهوم دمکرات‌های انقلابی را که لنین به کار می‌برد عبارت از انقلابیونی است در کشورهای عقب‌مانده که در آنجا انقلاب‌های ملی-دمکراتیک تحقق می‌یابد. اینگونه انقلابیون متأثر از روان‌شناسی و آمال و آرزوی مردم زحمتکشند؛ اما هاله روان‌شناسی و سنن و آداب خرده‌بورژوازی برایدئولوژی و تفکر آن‌ها حاکم است. آن‌ها برای محو استثمار انسان از انسان مبارزه می‌کنند ولی حدی از روان‌شناسی خرده‌بورژوازی و تفکر و سنن و آداب جوامع عقب‌مانده بر آن‌ها حاکم است. آن‌ها می‌توانند تبدیل به کمونیست شوند. لنین معتقد است: «احزاب اینگونه انقلابیون دمکرات می‌توانند به احزاب مارکسیستی تبدیل شوند». لنین معتقد است به کاربرد اصول سوسیالیسم علمی تنها خواست تحقق انقلاب سوسیالیستی نیست؛ بلکه برای شناختن وضعیت اقتصادی-

اجتماعی جوامع عقب مانده و سازمان دادن توده های خلقی برای انقلاب علیه امپریالیسم و ارتجاع نیز می تواند به طور کامل و جامع مورد استفاده قرار گیرد.

لنین به کمونیست ها توصیه می کند که: «در اینگونه انقلاب های ملی - دمکراتیک به اینگونه انقلابیون دمکرات نزدیک شوید، به آنها کمک کنید تا پیشداوری های خود را به دور بریزند؛ به آنها کمک کنید تا به سوسیالیسم علمی دسترسی یابند؛ آنها آمادگی فراگیری ایدئولوژی علمی را دارند». لنین در اثری تحت عنوان «لادونینیم در چین» زمانی که درباره سون یات سن صحبت می کند می گوید: «این گونه انقلابیون دمکرات خواهان محور گونه استثمار، هر گونه ظلم و ستم در جامعه خود هستند؛ اینها به طور ذهنی سوسیالیست هستند».

چنانچه می دانیم انقلابی که در شوروی تحقق یافت مسایل خاصی را به وجود آورد. به این علت که شوروی بخشی آسیایی داشت و بخشی اروپایی. در بخش اروپایی شوروی نظام اقتصادی پیشرفته تر بود ولی در بخش آسیایی نظام اقتصادی فوق العاده عقب مانده بود. در بخش هایی از سبیری هنوز نظام اشتراکی اولیه حاکم بود. در جمهوری های آسیای میانه شوروی نظام های فئودالی حاکم بود. با این ترتیب دستاوردهای انقلاب شوروی هم برای اروپا رهنمودی است هم برای آسیا. زمانی که در سال ۱۹۲۱ کنگره ملل شرق در روسیه شوروی تشکیل شد - لنین به اینگونه انقلابیون دمکرات و کمونیست های کشورهای شرقی که در کنگره شرکت کرده بودند گفت: «کاری که ما در بعد کوچک برای طرفه رفتن از یک شیوه تولید و وارد شدن به شیوه تولید سوسیالیستی در بخش های آسیایی شوروی انجام داده ایم شما آنرا در ابعاد بسیار بزرگ تر در کشورهای خودتان تحقق خواهید داد». بنابراین نظریه راه رشد غیر سرمایه داری - دور زدن یکی از شیوه تولیدها - ابداعی متعلق به سال های اخیر نیست.

نظام های اقتصادی - اجتماعی مستعمرات و نیمه مستعمرات و برنامه برای پیشرفت

در طول تاریخ - زمانی که به چگونگی رشد نیروی مولده توجه کنیم - سه انقلاب اساسی صورت گرفته است. یکی انقلاب عصر نوسنگی، که متعلق به

اواخر نظام اشتراکی اولیه است. حاصل آن رشد کشاورزی تولیدی، دامپروری، صنعت و تجارت است. انقلاب دوم در قرن هجدهم اتفاق می افتد و آن انقلاب صنعتی است؛ یعنی تبدیل افزارمندی دستی به تولید ماشینی. انقلاب سوم که اینک مادر عصر آن زندگی می کنیم، انقلابی است تکنیکی - علمی؛ تا این زمان ابتداء مبارزه انسان با طبیعت نیروهای مولده احتیاج به تکمیل شدن داشتند، افزار تولید احتیاج به تکمیل شدن داشتند، این نیاز خود را در سطح جامعه مطرح می کرد. دانشمندانی یا افزارمندانی باراهای ابداعی جدید تکنولوژی و نیروی مولده را رشد می دادند. سیستم خدمات جدید، مواد خام جدیدی کشف می شد یا ابزار تولید کامل تر می شد. اما زمانی که وارد عصر انقلاب تکنیکی - علمی می شویم، رابطه عکس می شود. پیش از این که نیروی مولده تقاضای خود را برای تکمیل شدن مطرح کند، تزهای علمی - تئوری های علمی از پیش باعث رشد این نیروهای مولده خواهند شد و هرچه وارد فاز سوسیالیسم پیشرفته و وارد کمونیسم می شویم، این رابطه کاملاً عکس خواهد شد، یعنی علم نقش تعیین کننده در چگونگی و سرعت رشد نیروهای مولده خواهد داشت؛ پیش از اینکه سیستم خدمات یا ابزار تولید تقاضای خود را برای تکمیل شدن مطرح کند تا دانشمند یا دانشمندان با اختراع و کشف و ابداعی به آن ها پاسخ گویند، کار تئوریک دانشمندان ابداعات جدید و ابتکارات جدیدی را تحمیل می کند. این مسأله را از این نظر گفتم که هم اینک در کشورهایی که در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین انقلاب های چند جهشی صورت می گیرد، ما با ساخت های اقتصادی و اجتماعی متنوع روبه روهستیم. این مسأله را در کشور خودمان نیز می بینیم. در حالی که ممکن است در بعضی از واحدهای تولیدی شهری، پیشرفته ترین وسیله تولید که حتی نیمه اتوماتیک هم هست بینیم، به محض اینکه به کارگاه ها سر می زنیم، ابزار تولید عصر فئودالی را می بینیم، و گاهی در حومه شهرها و روستاها ابزارهای تولیدی را می بینیم متعلق به انقلاب اول یعنی عصر نوسنگی.

توجه به اینکه ابزار تولید در سطوح مختلف رشداند، در ارائه برنامه اقتصادی در مرحله راه رشد غیر سرمایه داری، برنامه ای منطبق با این سطح از رشد ارائه می دهیم، این مسئله بویژه در مورد کشورهای آفریقایی که بعضی از آن ها هنوز در نظام های عشیره ای و قبیله ای زندگی می کنند، بسیار صادق است. با توجه به نیروی کار عظیم ولی غیر ماهر این کشورها امکان مکانیزه کردن و صنعتی کردن سریع آن ها نیست.

چرا بعد از قبضه کردن قدرت سیاسی - نظامی در اینگونه کشورها شیوه تولید سوسیالیستی را پیاده نمی‌کنیم. به دلیل اینکه زمینه اقتصادی، مادی، ذهنی و فرهنگی آن آماده نیست. زمانی می‌توانیم شیوه تولید سوسیالیستی را پیاده کنیم که به نوعی از نظام اقتصادی و صنعتی بسیار پیشرفته چه در شهر و چه در روستا دسترسی پیدا کرده باشیم. ولی در اینگونه کشورها که انقلاب‌های ملی - دمکراتیک تحقق می‌یابد، ابزار تولید بسیار اولیه است و شیوه تولید های خودکفای فئودالی و گاهی عقب مانده تر حاکم است. با اتکاء بر این سطح از رشد اقتصادی و فرهنگ اقتصادی و فرهنگ متناسب با آن، امکان تحقق لغو مالکیت خصوصی و ورود به شیوه تولید سوسیالیستی وجود ندارد. با این ترتیب با اتخاذ راه رشد غیر سرمایه‌داری و در درون آن با اجرای رفرم‌های اقتصادی عظیم، نوعی از بازسازی اقتصادی در پیش گرفته می‌شود که زمینه اقتصادی و مادی و همچنین زمینه سیاسی و فرهنگی ورود به سوسیالیسم را آماده کند. با این ترتیب راه رشد غیر سرمایه‌داری فازی است گذرا برای اینگونه کشورهای عقب مانده تا تدارک ورود به سوسیالیسم را در پیش بگیرند.

در انقلاب‌های ملی - دمکراتیک که در کشورهای متنوع و گوناگونی دیده‌ایم تحقق یافته - شعارهایی می‌بینیم مبنی بر اینکه ما راه مستقل خودمان را می‌رویم. گویا مسئله‌ای در اینگونه کشورها اتفاق افتاده که در جهان استثنا است. بیان چنین مسایلی را این روزها در کشور خودمان شاهد هستیم. نه شیوه تولید سرمایه‌داری و نه شیوه تولید سوسیالیستی. گویا یک راه ابداعی در دنیا است که در هیچ کجای جهان مثالی نداشته در حالی که اینچنین نیست. مسایل عمومی اینگونه انقلاب‌ها قانونمند و یکسان است. در تمام این انقلاب‌ها برای قبضه کردن قدرت سیاسی - نظامی، می‌بایستی بر نیروی خلق تکیه شود؛ یعنی مجموعه‌ای از چند قشر و طبقه انقلابی در صف انقلاب قرار دارند. این مسأله، مسأله عمومی تمام انقلاب‌های ملی - دمکراتیک در مستعمرات است.

راه رشد غیر سرمایه‌داری در جمهوری‌های آسیایی شوروی، مغولستان و سایر دمکراسی‌های خلقی

نمونه مسأله‌ای که در اینگونه کشورها اتفاق می‌افتد، در بخشی از شوروی و در مغولستان اتفاق افتاد؛ اما تحقق انقلاب‌های خلقی در کشورهای آسیایی همچون ویتنام، کامبوج و لائوس یا در کوبا یا در کشورهای آفریقایی

مانند موزامبیک و آنگولا و اتیوپی و غیره دارای ویژگی‌های زیادی نسبت به اتخاذ راه‌رشد غیر سرمایه‌داری درمقایسه با جمهوری‌های آسیای شوروی و همچنین نسبت به مغولستان است. آن‌ها از امتیازاتی برخوردار بودند که شامل حال این کشورها نمی‌شود. اولاً در کشور شوروی اینگونه جمهوری‌های آسیایی که نظامی خلقی بر آن‌ها حاکم شد در چارچوب کشوری راه‌رشد غیر سرمایه‌داری راطی کردند که حزب طبقه کارگر و دیکتاتوری طبقه کارگر بر آن حاکم بود؛ بنابراین با داشتن چنین روبنای مساعدی افت و خیزهای راه‌رشد غیر سرمایه‌داری را راحت‌تر طی کردند. مغولستان نیز به علت مجاورت با شوروی و اینکه اقتصاد امپریالیستی یا سرمایه‌داری در درون مغولستان ریشه‌های عمیقی نداشت، پیوندهای عمیق اقتصادی بین این کشور عقب‌مانده و کشورهای سرمایه‌داری وجود نداشت. حضور اینگونه امتیازات باعث شد که در اینگونه جمهوری‌های خلقی راه‌رشد غیر سرمایه‌داری به سهولت طی شود. اما از آن زمان به بعد در گروه عظیمی از کشورهای آسیایی - آفریقایی و آمریکای لاتین انقلابات مشابه خلقی تحقق یافته و راه‌رشد غیر سرمایه‌داری اتخاذ شده، اما در این کشورها مسائل جدیدی وجود دارد که الزاماً در تئوری راه‌رشد غیر سرمایه‌داری نظرات جدیدی وارد می‌کند. یکی اینکه نظام اقتصادی اینگونه کشورها بسیار عقب‌مانده است؛ طبقه کارگر مشخصی وجود ندارد، احزاب کمونیست نقش مهمی در انقلاب اینگونه کشورها ندارند؛ حتی اگر به صورت یک حزب خود را متشکل می‌سازند، دارای پایگاه اجتماعی مشخصی به عنوان طبقه کارگر صنعتی منسجم نیستند. وابستگی اقتصادی اینگونه کشورها با سرزمین‌های متروپل یا کشورهای سرمایه‌داری که قبلاً اینگونه کشورها را به عنوان مستعمره یا نیمه مستعمره کنترل می‌کردند بسیار زیاد است. رهایی از این قید و بندها سریعاً امکان‌پذیر نیست. اما برای اینگونه کشورها اگر چه نزدیکی جغرافیایی با اتحاد شوروی یا با اردوگاه سوسیالیستی وجود ندارد، و نیز اگر چه طبقه کارگر صنعتی منسجم وجود ندارد و حزب کمونیست نقش اساسی و عمدیهی را در روبنای انقلابی اینگونه کشورها ایفا نمی‌کند، اردوگاه سوسیالیستی بسیار گسترش یافته در سطح جهانی، وظیفه‌ی را همانند حزب طبقه کارگر اتحاد شوروی نسبت به جمهوری‌های آسیای میانه برای اینگونه کشورهای خلقی ایفا می‌کند.

در کشورهای آسیایی که در آسیا یا آفریقا قرار دارند و اینگونه انقلاب‌های ملی - دمکراتیک در آن‌ها تحقق یافته، دمکرات‌های انقلابی نقش بسیار

مهمی دارند. همانطور که گفتیم اینگونه دمکرات‌های انقلابی بویژه جناح چپ این‌ها بخشی از ایدئولوژی علمی سوسیالیستی را فرا می‌گیرند و گرایش عمیقی به‌محو‌استثمار و مبارزه سرسخت علیه امپریالیسم و رسیدن به استقلال اقتصادی دارند.

در اینگونه کشورها به‌علت عقب‌ماندگی شیوه تولید و به‌علت مبارزه سرسختانه با امپریالیسم که سعی می‌کند نوعی استعمار نوین را بر آن‌ها تحمیل کند برای گرفتن حمایت سیاسی و نظامی، برای گرفتن کمک‌های اقتصادی برای بازسازی اقتصادی در کنار اردوگاه سوسیالیستی قرار می‌گیرند.

در اینگونه کشورها زمانی که استعمارگسران حاکم بودند، شهرهای با به‌وجود آوردند، نوعی از سرمایه‌داری به‌وجود آمد، اما رشد موزون و کلاسیک سرمایه‌داری در اینگونه کشورها صورت نگرفت؛ به‌طوری‌که وقتی از شهرهای اینگونه مستعمرات وارد حومه شهرها می‌شویم؛ نوعی نظام اقتصادی جوامع فئودالی یا عقب‌مانده‌تر را می‌بینیم. این‌گونه سرمایه‌داری در مستعمرات مانند تغییرات بسیار سطحی در کل نظام اقتصادی - اجتماعی مستعمرات است. همانطور که گفتیم ساخت‌های اقتصادی متنوعی وجود دارند و ابزار تولید آن‌ها در سطح رشد بسیار اولیه است. زمانی که این کشورها با اردوگاه سوسیالیستی پیوند اقتصادی برقرار می‌کنند، اردوگاه سوسیالیستی در فاز سوم انقلاب یعنی انقلاب تکنیکی - علمی است. اتحاد شوروی در شرایط کنونی اولین کشوری است که به اتوماسیون کامل دسترسی پیدا کرده است. اینگونه کشورها برای بازسازی اقتصادی امکان رشد تدریجی و کلاسیک ندارند، بلکه در مدت زمان کوتاهی می‌خواهند تمام عقب‌ماندگی اقتصادی خود را نسبت به کل جهان پیشرفته - بخش سوسیالیستی - جبران کنند و حضور بنیة اقتصادی عظیم و پیشرفته در اردوگاه سوسیالیستی عصر ما چنین شرایطی را به‌سهولت فراهم کرده است.

با این ترتیب اردوگاه سوسیالیستی در آغاز برای اینگونه کشورها بویژه در مورد کشورهای آفریقایی به‌علت وجود نیروی کار فوق‌العاده عظیم و عقب‌ماندگی‌های فن‌شناسانه و کمبود نیروی انسانی ماهر، مجتمع‌های متراکم صنعتی به‌وجود می‌آورد که صنایع مکمل در آن‌ها وجود دارد. ولی بعد از ایجاد واحدهای متراکم صنعتی با صنایع مکمل که کشاورزی را نیز در بر می‌گیرد، تدریجاً آن‌ها را مدرنیزه می‌کند و زمینة پیاده شدن صنایع سنگین و سیستم خدمات بسیار مکانیزه و پیشرفته را فراهم می‌کند. همچنین با کمک در تربیت مدیریت

صنعتی و کادربهای آن در ارائه برنامه‌های اقتصادی طرح ریزی شده چندساله و نیز در امور اجتماعی و خانه سازی کمک‌های اقتصادی فن‌شناسانه و تکنولوژیک عظیم را در اختیار اینگونه کشورها قرار می‌دهد. استعمارگران وقتی با اینگونه مستعمرات ارتباط برقرار می‌کردند، می‌دیدیم که در بعضی از رشته‌های صنعتی که سود زیادی داشت سرمایه‌گذاری می‌کردند. با این ترتیب اینگونه مستعمرات را از نظر ساخت اقتصادی - اجتماعی به صورت ترکیبی فوق‌العاده متلون در آورده بودند. به طوری که اساساً رشد موزون اقتصادی در صنعت، کشاورزی، دامپروری و سیستم خدمات در اینگونه کشورها وجود ندارد. اما پیوندی که با اردوگاه سوسیالیستی برقرار می‌کنند برای رسیدن به خودکفایی اقتصادی است و رسیدن به خودکفایی اقتصادی در صورتی امکان پذیر است که صنایع سنگین، صنایع سبک، کشاورزی مکانیزه، دامپروری مکانیزه و سیستم خدماتی بسیار پیشرفته‌ای وجود داشته باشد و تمام کادربهای فن‌شناسی به وسیله اینگونه کشورها تأمین شود. در ازای ارائه تمام اینگونه کمک‌های اقتصادی با صادر شدن بخشی از این کالاها به اردوگاه سوسیالیستی یا صادر کردن بعضی از محصولات سنتی هزینه آن پرداخت می‌شود. از طرف اردوگاه سوسیالیستی و ام - های بسیار مساعد در ابعاد عظیم به اینگونه کشورها عقب مانده ارائه می‌شود. زمانی که انقلاب ملی - دمکراتیک در اینگونه کشورها اتفاق افتاد، گفتیم تکیه‌گاه انقلاب خلق است. در درون خلق تعارضات و تضادهای عظیمی وجود دارد. در این جبهه خلقی، کارگران، دهقانان، خرده‌بورژوازی و بورژوازی متوسط شرکت دارند. تازمانی که تضاد علیه امپریالیسم و ارتجاع اعم از فنودالیسم داخلی یا بورژوازی انحصاری بود این اقشار و طبقات به طور منسجم در کنار هم قرار داشتند، اما زمانی که وارد راه رشد غیر سرمایه - داری می‌شوند در این کشورها دو بخش اقتصادی در حال عملکرد است. یکی بخش اقتصاد دولتی و تعاونی‌ها، دیگری بخش اقتصاد خصوصی و گاهی حتی حضور بقایای انحصارهای خارجی در کوران طی کردن مرحله دمکراتیک و ملی که رفرم‌های اقتصادی - اجتماعی عظیم تحقق می‌یابد وجود دارد. مبارزه سنگین بین عنصر کار و سرمایه، بین بخش دولتی و بخش خصوصی تداوم دارد؛ اینکه در کوران طی کردن این مرحله ملی و دمکراتیک آیا عنصر سرمایه

۱) بورژوازی متوسط در مرحله استعمارزدایی به علت وحشت از رادیکالیسم و دمکراتیسم سایر نیروهای خلقی تمایل به سازش با امپریالیسم نشان می‌دهد.

پیروز شود یا عنصر کار، یکی مربوط به تعادل و توازن قدرت این نیروها در جهه خلقی است و دیگری مربوط به این است که متناسب با سوابق مبارزاتی در کوران انقلاب کدام يك از این نیروها در روبروی سیاسی جامعه نقش مهم‌تری را به خود اختصاص دهند. اینگونه کشورها را می‌توانیم به دو گروه تقسیم کنیم: يك گروه کشورهایی که در آن‌ها شیوه تولید سرمایه‌داری رشدی بسیار اولیه دارد مانند لیبی و موزامبیک.

گروه دیگری از کشورها مانند کشور خودمان، بعضی از کشورهای آمریکای لاتین، ترکیه، اندونزی و کشورهای مشابه که سرمایه‌داری رشد بیشتری دارد.

در گروه اول عقب‌ماندگی اقتصادی باعث می‌شود در مرحله‌ی که راه رشد غیر سرمایه‌داری را با انجام رفرم‌های اقتصادی- اجتماعی طی می‌کنند، با دردها و رنج‌های عظیم‌تری مواجه باشند تا بتوانند ابزار و وسایل تولید اولیه و فرهنگ بسیار عقب‌مانده و سنتی را به نوعی فرهنگ نوین، انسان نوین و نیروهای مولده بسیار پیشرفته تبدیل کنند، اما خطر بازگشت به شیوه تولید سرمایه‌داری بسیار ناچیز است. دلیل دیگر آن این است که عقب‌مانده بودن اینگونه کشورها باعث می‌شود در مرحله بازسازی اقتصادی با اقتصاد اردوگاه سوسیالیستی خود را عمیقاً عجین کنند و این عجین شدن عمیق باعث می‌شود که بازسازی اقتصادی به نحوی صورت گیرد که امکان بازگشت به سرمایه‌داری تقریباً به صفر می‌رسد. اردوگاه سوسیالیستی در رابطه با اینگونه کشورهای عقب‌مانده تقریباً از هیچ شروع می‌کند، زمینه پیدایش کشاورزی و دامپروری و صنایع سنگین و سبک را از ابتدا می‌ریزد، منتها با عالی‌ترین نوع تکنولوژی و درروالی تدریجی. ولی این روال تدریجی نیز کوتاه است.

گروه دوم کشورهایی که در آن‌ها انقلاب ملی- دمکراتیک صورت می‌گیرد، کشورهایی هستند که سرمایه‌داری تا حدی در آن‌ها رشد کرده است؛ وجود طبقه سرمایه‌دار غنی‌تر باعث می‌شود که بعد از تحقق انقلاب ضد امپریالیستی این طبقه زودتر سعی کند قدرت سیاسی را کاملاً در دست بگیرد و کشور را در راه رشد سرمایه‌داری و ایجاد يك قشر بورژوازی که پرادور و الزاماً وابستگی مجدد به غرب نزدیک کند. اما جنبه مثبتی نیز در این گروه کشورهای دوم یادسته دوم وجود دارد و آن حضور طبقه کارگر است. چنانچه این طبقه کارگر متشکل و سازمان یافته‌تر شود با هوشیاری و بیداری و تکیه بر تشکیلات سیاسی و ایدئولوژیک خود و حزب پیشتازش می‌تواند جلوی این

خطر را بگیرد، اما در دورانی که مضمون حرکت اجتماعی را گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم می سازد حتی در مورد کشورهای همچون مصر کنونی نیز که بعد از مدتی که راه رشد غیر سرمایه داری را طی کرد به طرف نظام اقتصادی سرمایه داری بازگشت می کند آینده خوبی وجود ندارد. به محض اینکه انقلاب ملی-دمکراتیک در اینگونه کشورها تحقق یافت، بورژوازی سعی می کند خودش را از حالت ضعیف و پراکنده قشری خارج کند و به صورت یک طبقه منسجم درآید. سپس در قدرت سیاسی تدریجاً رسوخ کند؛ ارتش، پلیس و تشکیلات امنیتی و بعد از آن تمام واحدهای تولیدی و سیستم های تجاری و خدماتی را قبضه کند و با این ترتیب تمام دستاوردهای انقلاب خلقی را که راه رشد غیر سرمایه داری یا دورنمای سوسیالیستی را طی می کرد مختص قشر یا طبقه سرمایه دار خود کند. با امپریالیسم مجدداً رابطه برقرار می کند و به محض اینکه سرمایه های امپریالیستی همانطور که هم اینک وارد مصر می شود، وارد این گونه کشورها شد، همراه با این رابطه اقتصادی، رابطه سیاسی نیز وارد می شود. یعنی به این کشور وظیفه سرکوبی جنبش های ضد امپریالیستی محول می شود- همچنان که به سادات نیز محول شده. بخش عظیمی از درآمد ملی این کشور می بایستی صرف هزینه های تسلیحاتی و تشکیل ارتش بزرگی شود برای سرکوب خلق و نیروهای انقلابی داخلی و برای انجام وظایفی که امپریالیسم به عهده آن گذاشته است. بهره کشی و استثمار فوق العاده خشن می شود. اقتصاد به نوعی متمرکز است و به زودی دچار نوعی بوروکراسی عظیم و رشوه خواری می شود و با نوعی از رشد سرمایه داری که متناسب با حضور سرمایه های ثابت فوق العاده عظیم امپریالیستی در این کشورهاست شکل می گیرد. دهقانان دچار حالت پراکنده و در هم ریختگی می شوند. رشدی موزون در نظام اقتصادی کشاورزی به وجود نمی آید. با این ترتیب در این کشورها نیز که در نیمه راه طی کردن راه رشد غیر سرمایه داری، راه رشد سرمایه داری را اتخاذ می کنند، آینده خوبی وجود ندارد. به علت رشد اینگونه اقتصاد ناموزون، رشد بوروکراسی و فساد، غارت سرمایه های ملی و نیروی انسانی جامعه به نفع بورژوازی که پرادور و سرمایه های امپریالیستی، جامعه به زودی دچار تزلزل اجتماعی و سیاسی می شود. اما برای اینکه در آن کشورهایی که راه رشد غیر سرمایه داری اتخاذ شده بازگشت سرمایه داری محدود شود، چه کاری امکان پذیر است؟ آن نیروهای دمکرات انقلابی که در وحدت با کمونیست ها یا به تنهایی در رهبری سیاسی قرار دارند می بایستی

تدریجاً بخش دولتی را تقویت کنند. بخش خصوصی الزاماً حدی از رشد را خواهد داشت. چرا؟ زیرا زمانی که انقلاب ملی - دمکراتیک تحقق یافت، طبقه کارگر آمادگی مدیریت صنعتی - اقتصادی را ندارد. امکان خارج کردن بورژوازی ملی و خرده بورژوازی از حوزه اقتصاد را ندارد. چنانکه دست به چنین کاری بزنند، تمام دستاوردهای انقلاب نابود می شود. نمونه اینگونه تلاش بعد از انقلاب در آنگولاشکل گرفت. جناح چپ افراطی اعتقاد داشت که با طرح شعار لغو مالکیت خصوصی باید خرده بورژوازی و بورژوازی ملی را از حیطه اقتصاد خلقی خارج کرد. باین ترتیب تا حدی به بخش اقتصاد خصوصی راه داده می شود که رشد اقتصادی داشته باشد؛ اما قدرت سیاسی و روبروی انقلابی سیاسی می بایستی دائماً رشد این بخش خصوصی را تحت نظارت داشته باشد و بانوعی برنامه اقتصادی به توسعه واحدهای تولیدی صنعتی تحت مالکیت و حاکمیت دولتی و تعاونی های کشاورزی کمک عظیم تری بنماید. می بایستی در این کوران طی کردن راه رشد غیر سرمایه داری مداوماً عناصر طبقه کارگر را متشکل تر کند، طبقه دهقان را بیشتر وارد فعالیت سیاسی کند و بین فعالیت های سیاسی طبقه کارگر و دهقان اتحادی عظیم تر به وجود آورد. و به جای اینکه به بخش خصوصی اجازه دهد در قدرت سیاسی و دولت رسوخ کند، توده های زحمتکش را در قدرت سیاسی و دولت رسوخ عظیم بدهد. بادرک اینکه بورژوازی متوسط بعد از مدتی سعی می کند در همه ارگان ها، بویژه ارگان سیاسی مسلط شود، می بایستی مرتباً بارادیکال ترین نیرویی که در جبهه واحد باقی می ماند، جبهه راهمچنان منسجم نگاه داشت. می بایستی بر اجرای رفرم های اقتصادی شدیداً تکیه کرد و در پیوندی عمیق تر با اردوگاه سوسیالیستی قرار گرفت.

باین ترتیب یکی دیگر از مسائلی که در مورد راه رشد غیر سرمایه داری یا انقلاب های ملی - دمکراتیک باقی می ماند، مسئله دموکراسی در اینگونه کشورهاست. در اینگونه کشورها ما شاهدیم که دمکرات های انقلابی دمکراسی پارلمانی غربی را کامل و جامع رد می کنند. دمکراسی پارلمانی غربی متناسب با راه رشد موزون، تدریجی و کلاسیک سرمایه داری است. در عین حالی که در آن کشور مبارزات طبقاتی در شرایط نسبتاً صلح آمیزی ادامه دارد، امکان حضور برخی از جدال های سیاسی در پارلمان وجود دارد؛ حدی از آزادی بیان مطبوعات یا مبارزات حزب های گوناگون در سطح پارلمان. اما برای کشورهای عقب مانده ای که در آنها انقلاب ملی - دمکراتیک تحقق یافته و بعد از تحقق انقلاب، ارتجاع داخلی و امپریالیسم سعی می کنند تمام دستاوردهای

انقلاب را نابود کنند و همچنین وجود سطح فرهنگی بسیار عقب مانده در این کشورها، وجود آداب و سنن بسیار عقب مانده که الزاماً می بایستی به آن‌ها احترام گذاشته شود، چون سطح واقعی آگاهی توده‌های مردم است امکان استفاده از دموکراسی پارلمانی غربی را نمی دهد. ثانیاً این انقلاب، انقلابی است متعلق به خلق‌های تحت استثمار و استعمار. تمام مبارزه‌شان، بویژه مبارزه رادیکال‌ترین نیروهایی که در این جبهه شرکت می کنند برای محو استثمار انسان از انسان است. مادر انقلاب خودمان هم گروه‌هایی داریم که گرچه ایدئولوژی مذهبی دارند ولی به واقع شعار جامعه بی طبقه توحیدی را مطرح می کنند. اینها دموکرات‌های انقلابی هستند که به واقع خواستار تحقق سوسیالیسم هستند. اینها آنگونه انقلابیون دموکراتی هستند که در اتحاد شوروی با حفظ ایدئولوژی مذهبی خود با دست‌هایشان برنامه اقتصاد سوسیالیستی را پیاده می کنند. با این ترتیب چنین خلقی که علیه چنین ظلمی سنگین و چنین عقب ماندگی سیاسی- اقتصادی و فرهنگی دست به مبارزه زده، دورنمای سوسیالیسم را در پیش دارد نه دورنمای سرمایه‌داری را. و می بینیم نوع دموکراسی که در اینگونه انقلاب‌های خلقی تحقق می یابد، وجوه بسیار مشترکی با رو بنای دموکراسی سوسیالیستی دارد. بویژه در زمینه دموکراسی اقتصادی، دموکراسی و حقوق اجتماعی شباهت‌های بسیار عظیمی با سیستم سوسیالیستی دارد.

انقلابیون دموکرات اینگونه کشورها می دانند تا زمانی که استثمار و استعمار وجود دارد، دموکراسی پارلمانی بورژوازی و حقوق بشرش هیچ چیزی برای آن‌ها به ارمان نخواهد آورد. این انقلابیون از دموکراسی تعبیر جدیدی دارند. تعبیر آن‌ها پیوند دهنده دموکراسی اقتصادی، دموکراسی اجتماعی و تاحدی دموکراسی سیاسی است. به علت اینکه فرهنگ عقب مانده است، سن مبارزات سیاسی در درون مردم عقب نگه داشته شده اینگونه کشورها رایج نبوده و مبارزه سخت و سهمگین با ارتجاع داخلی و با امپریالیسم که سعی می کند استثمار نوین را مجدداً تحمیل کند، تداوم دارد.

در اینگونه کشورها زمانی که به رو بنای سیاسی آن‌ها توجه می کنیم، اصولی مشابه می بینیم. ایجاد نهاد سیاسی به شکل جمهوری ریاست جمهوری، ایجاد سیستم‌های تک حزبی، مخلوط کردن وظیفه یا وظایف دولت با وظایف حزب؛ ترکیب کردن پست‌های ریاست جمهوری، پست‌های نخست‌وزیری و پست‌ها و رهبری ارتش در وجود یک شخص و اینگونه ترکیب سیاسی در رو بنای

اینگونه انقلاب‌های خلقی، نوعی قانونمندی عام است. در تمام این کشورها مشاهده اینگونه اسلوب و دمکراسی هستیم. برای اینگونه انقلابیون دمکرات و برای اینگونه خلق‌هایی که دست به چنین مبارزات سهمگینی علیه استثمار و استعمار و اینگونه عقب ماندگی اقتصادی وحشتناک دست زده‌اند، صرفاً آزادی‌های فردی هدف نیست. هدف عمده آن‌ها دمکراسی عمیق اقتصادی، دمکراسی عظیم اجتماعی، فعالیت‌های عظیم توده‌های مردم در نهادهای دمکراتیک همچون سندیکا و اتحادیه‌های کارگری، شوراهای دهقانی و نهادهای دمکراتیک اینچنینی است. و آن مبارزه عظیم با بقایای ارتجاع و امپریالیسم از یکطرف و اینکه در کوران طی کردن راه رشد غیر سرمایه‌داری مداوماً بین عنصر کار و سرمایه، بخش دولتی و بخش خصوصی مبارزات سهمگینی ادامه دارد، اجازه نمی‌دهد که در روینا نوعی دمکراسی پارلمانی غربی تحقق یابد. چون این مبارزات سهمگین در محدوده پارلمان و گفت و شنود و اعتراض چند حزب نسبت به هم محدود نخواهد ماند بلکه به تمام حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی نیز سر می‌زنند.

* * *

مسئله راه رشد غیر سرمایه‌داری مسأله‌ی نیست که با بحثی تئوریک نیم ساعته یا یک ساعته امکان ارزیابی و بررسی آن باشد. راه رشد غیر سرمایه‌داری از نظر تئوریک به وسیله مارکسیست‌ها در احزاب کمونیست کنونی و احزاب کارگری، جامع‌تر و به شکل بهتری تدوین و ارائه شده و ضمن چند دهه گذشته با دست‌های مردم زحمتکش کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره در حال تحقیق مادی یافتن است. نظریه راه رشد غیر سرمایه‌داری بسیار گسترده و جامع است و امکان پرداختن به مسأله راه رشد غیر سرمایه‌داری نیست مگر اینکه حرکت تاریخ و تحول آن به طور جامع و کامل درک شود. و به همین علت در جلسه گذشته سعی کردم خطوط کلی و عمومی تاریخ و تحول تاریخ و از جمله خطوط عمومی راه رشد غیر سرمایه‌داری را توضیح بدهم. در این جلسه نیز از خطوط عمومی شروع می‌کنم و به تمام جزئیات مربوط به حوزه‌های اقتصادی- اجتماعی و سیاسی راه رشد غیر سرمایه‌داری خواهیم پرداخت. یکی دیگر از عللی که من را مجبور می‌کند به توضیحات گسترده و مفصل دست بزنم این است که نظریه راه رشد غیر سرمایه‌داری را رفقای ما که بخشی از آن‌ها نیز هم اینک اینجا حضور دارند در سطوح مختلفی درک کرده‌اند. بعضی قبول دارند که حرکت تاریخ از قرن ۱۴ به بعد به تحقق شیوه تولید سرمایه‌داری منجر شد و

در آغاز قرن بیستم شیوه تولید سوسیالیستی پیاده شد اما اعتقاد دارند بعد از مدتی شیوه تولید سوسیالیستی از بین رفته است. گروه دوم اعتقاد دارند که دنیای سرمایه‌داری وجود دارد، دنیای سوسیالیستی نیز وجود دارد، اما تئوری راه رشد غیر سرمایه‌داری یک تئوری سازشکارانه و غیر علمی است. این گروه دوم هستند که اساساً این نظریه را به عنوان تکامل ایده‌های سوسیالیستی و غنی شدن تئوری‌های مارکسیستی قبول ندارند. گروه سوم از رفقای ما راه رشد غیر سرمایه‌داری را تا این نقطه قبول دارند که امکان تحقق این راه و طفره رفتن از یک یا چند شیوه تولید و رسیدن به سوسیالیسم در صورتی وجود دارد که شرایطی مشابه جمهوری‌های آسیای شوروی یا مغولستان وجود داشته باشد، یا اینکه حزب کمونیست در جنبش آزادیبخش خلقی نیروی سیاسی عمده را تشکیل داده، هژمونی یا تسلط قاطع خود را تحمیل کند. اما سئوال این چنین نیست، یعنی حتی در کشورهایی که انقلاب‌های خلقی صورت گرفته و قدرت سیاسی به طور در بست در اختیار دمکرات‌های انقلابی است همچون لیبی و الجزایر؛ در آن کشورها نیز امکان طفره زدن شیوه تولید سرمایه‌داری و ورود به سوسیالیسم وجود دارد و درک این مسئله بسیار شایان اهمیت است. امکان درک اینکه چگونه ممکن است در یک انقلاب خلقی حزب کمونیست شرکت نداشته باشد و تنهارهبران و روشنفکران انقلابی شامل دمکرات‌های انقلابی باشند و در عین حال چنین جامعه‌ای بتواند وارد سوسیالیسم شود درک آن امکان‌پذیر نیست، مگر با استفاده غنی و جامع از علوم اجتماعی. در زمینه تاریخ جامعه‌شناسی، روانشناسی و همچنین تحولات ایدئولوژیک و روانشناسی در پیش‌تازهای یک انقلاب در کوران تحول اقتصادی و اجتماعی و جابه‌جایی اقشار، در جلسه گذشته گفتم بررسی مسأله راه رشد غیر سرمایه‌داری را مورد ارزیابی جزء به جزء قرار خواهم داد. مسئله‌یی که مطرح شد نوعی رشد موزون کلاسیک بر حرکت اجتماعی حاکم بود. یک شیوه تولید به اوج خود و رسالت خود می‌رسید، در درون آن شیوه تولید نطفه‌های شیوه تولید بعدی شکل می‌گرفت. متناسب با گسترش روابط اقتصادی و اجتماعی شیوه تولید نوین ذره به ذره پیش‌تازها و ایدئولوگ‌های جدیدی به وجود می‌آمدند و این گونه روابط اقتصادی - اجتماعی جدید را بیان تئوریک می‌کردند. سازماندهی اقتصادی - اجتماعی جدیدی را طرح می‌ریختند و بعد از مبارزات سیاسی - نظامی در نقطه عطف یک شیوه جدید با این روش تدریجی و موزون جای شیوه تولید کهن را می‌گرفت. این مسئله از قرن چهاردهم در اروپا با جانشین شدن شیوه تولید

سرمایه‌داری به جای شیوه تولید فئودالی شکل گرفت. شیوه تولیدی نوین که در کل حرکت اجتماعی آن زمان شیوه تولیدی پیشرو محسوب می‌شد. در کل جهان فضای کافی تنفس برای رشد و شکوفایی این شیوه تولید وجود داشت و فاز سرمایه‌داری تجاری قدیم راطی کرد.

قاره‌ها را کشف کرد، مستعمرات مورد نیاز را به دست آورد، فضای جهانی به او اجازه این گونه رشد موزون را می‌داد؛ وارد فاز کاپیتالیسم شد. در این دوران رقابت سرمایه‌داری تکنولوژی خودش را گسترش داد. انقلاب صنعتی رادر قرن هجدهم تحقق داد و بعد از رشد عظیم و شکوفایی اقتصادی وارد فاز سوم یعنی فاز امپریالیسم شد. در این فاز نیز هنوز فضای جهانی اجازه گسترش و توسعه موزون این شیوه تولید را می‌داد. کشورهای امپریالیست جهان را این خود تقسیم کردند؛ هر چه بازار فروش، مواد خام و نیروی کار اوزان بود به خدمت گرفتند. در حالی که در درون آن‌ها نیروی عظیمی به مثابه طبقه کارگر میلیونی شکل می‌گرفت همراه با مبارزات اوج گیرنده بر سر تقسیم جهان جدالی عظیم بین کشورهای امپریالیستی شکل گرفت و از درون این جنگ جهانی، درست‌ترین حلقه یعنی در روسیه تزاری انقلابی بلشویکی-انقلابی سوسیالیستی تحقق یافت.

تضاد سوسیالیسم و سرمایه‌داری در سطح جهانی و ارتباط آن با حل تضاد خلق‌ها با امپریالیسم

از این نقطه به بعد حرکت جهان دچار تحولی بسیار عظیم می‌شود. این شیوه تولید سوسیالیستی یعنی شیوه تولید نوین حرکت موزون و رشد یابنده خودش را شروع می‌کند. از آن به بعد تضاد در سطح جهانی تضاد بین کشور سوسیالیستی، شیوه تولید سوسیالیستی یا نیروی کار با دنیای سرمایه‌داری، نیروی سرمایه است و همچنان از سال ۱۹۱۷ به بعد ادامه دارد. زمانی که این دگرگونی عظیم در تاریخ در سال ۱۹۱۷ تحقق می‌یابد لنین اینچنین می‌گوید: «از این به بعد در هیچ کجای دنیا، انقلابی صرفاً کلاسیک و بورژوازی صورت نخواهد گرفت. یعنی بورژوازی بانکیه بر نیروهای خودش و ذخیره کردن نیروی دهقانی با شعار اصلاحات ارضی قادر به تحقق دادن یک انقلاب بورژوازی نیست». اینک که شیوه تولید سوسیالیستی در شوری و بعد در سایر کشورهای اروپای شرقی شکل گرفته، چنانچه به کل جهان نگاه کنیم، آن را

تقسیم شده به سه جزء عمده خواهیم دید. بخشی متعلق به دنیای سرمایه‌داری که انقلاب صنعتی خودش را تحقق داده و وارد فاز انقلاب علمی-تکنیکی شده و در حد رشد تکنولوژی معادل نیمه اتوماسیون به سر می‌برد. بخش دیگری از دنیا یا جزء دیگری از دنیا، دنیای سوسیالیستی است که بایزاده کردن برنامه‌های اقتصادی طرح‌ریزی شده به رشد و شکوفایی بسیار عظیم اقتصادی رسیده و در کل جهانی از ۱۹۶۰ پایه‌پای اردوگاه سرمایه‌داری از نظر اقتدار اقتصادی و سیاسی و نظامی رسیده و تعادل را به نفع اردوگاه سوسیالیسم به هم زده. جزء سوم کشورهای توسعه نیافته به صورت مستعمرات و نیمه مستعمرات است. از ۱۹۱۷ به بعد انقلاب‌هایی که در مستعمرات و نیمه مستعمرات شکل می‌گیرد برای حل تضاد خلق و امپریالیسم است. مستعمرات به تناسب اینکه چندین قرن زیر تسلط استعمارگران بوده‌اند دارای شیوه تولیدی بسیار کهنه و به طور عمده ماقبل سرمایه‌داری هستند اینک در سال‌هایی حدود ۱۹۵۰ به بعد وقتی به کل جهان نگاه می‌کنیم، چه‌راهی برای رشد اقتصادی در این مستعمرات و نیمه‌مستعمرات وجود دارد؟ آیا می‌تواند راه تدریجی، موزون و کلاسیک چهارصد ساله سرمایه‌داری را طی کند؟ آیا می‌تواند سه‌فاز اساسی سرمایه‌داری را طی کند؟ آیا فضای تنفس در بازارها همچنان که برای کاپیتالیسم و امپریالیسم وجود داشت، برای این مستعمرات و نیمه مستعمرات وجود دارد؟ آیا با ابزار تولید و وسایل عقب مانده عصر نوسنگی، عصر حجر، کشور خود را با اتخاذ چه راهی می‌توانند رشد دهند و خود را به حد تکامل اقتصادی و تکنولوژیکی این زمانی بشریشرفته برسانند. آیا این تنها امپریالیسم است که در این زمان بر جهان مسلط است و می‌خواهد خلق‌های مستعمرات و نیمه‌مستعمرات را که می‌خواهند دست به عصیان زده و به‌رهایی سیاسی و خودکفایی اقتصادی برسند سرکوب کند؟ خیر. بویژه از دهه ۱۹۵۰ یا حدود ۱۹۶۰ به بعد عامل عینی به صورت اردوگاه سوسیالیسم با آن اقتدار اقتصادی، سیاسی و نظامی‌اش منجر به سطحی از حل تضاد کار و سرمایه در سطح جهانی می‌شود که تحت الشعاع این تعادل قدرت جدید بین دوشیوه تولید، حل تضاد خلق و امپریالیسم در مستعمرات روز به روز راحت‌تر می‌شود؛ به همین دلیل است که فیدل کاسترو می‌گوید «ما وارد دهه انقلاب‌های خلقی شده‌ایم.» و ما شاهدیم که ضمن ده تا پانزده سال گذشته هرچه زمان می‌گذرد هر سال چندین انقلاب خلقی صورت می‌گیرد. در چه زمانی در گذشته خلق‌های عقب مانده آفریقا قدرت عصیان داشتند؟ امپریالیسم با تسلط کامل آن‌ها را سرکوب می‌کرد و چنانچه فرضی

مهال بکنیم که در سال‌های حدود ۱۹۰۰ یک کشور مستعمره به آزادی سیاسی هم می‌رسید چگونه می‌توانست بازسازی اقتصادی کند. آیا امپریالیسم به او تکنولوژی می‌داد تا به خود کفایی اقتصادی برسد، یا خودش مجبور بود همان راه رشد کلاسیک چهارصد ساله اروپا را تدریجاً طی کند؛ که این نیز در این مقطع زمانی غیر ممکن بود.

در این زمان اردوگاه سوسیالیسم نه تنها به عنوان عامل عمده در جهت رهایی خلق‌های در حال مبارزه برای کسب استقلال سیاسی تبدیل شده بلکه بعد از طی کردن فاز اول یعنی قبضه کردن قدرت سیاسی - نظامی، اردوگاه سوسیالیسم با داشتن عظیم‌ترین دستاوردهای علمی و تکنولوژیک، با اجرای وظیفه انترناسیونالیستی خودش این دست‌آوردها را در اختیار اینگونه کشور-های عقب مانده می‌گذارد و به همین علت است که هم از نظر سیاسی - نظامی این خلق‌ها قادر به مقابله با امپریالیسم و استعمار هستند و هم بعد از آن مرحله قادر به بازسازی اقتصادی و اجتماعی خود هستند. در جلسه گذشته راه رشد غیر سرمایه‌داری را نیز به صورت کلی تعریف کردم و گفتم که راه رشد غیر سرمایه‌داری بدین معنی نیست که نه سرمایه‌داری و نه سوسیالیسم؛ بلکه راهی است که دورنمای سوسیالیستی را در پیش دارد ولی به علت عقب ماندگی اقتصادی - اجتماعی قادر نیست بعد از پیروزی سیاسی شیوه تولید سوسیالیستی را پیاده کند. احتیاج به انجام فرم‌های اقتصادی - اجتماعی دارد. بازسازی صنایع و کشاورزی و دامپروری و سیستم خدمات لازم است تا بتواند وارد فاز سوسیالیسم شود. در مورد دو نمونه از راه رشد غیر سرمایه‌داری مربوط به جمهوری‌های آسیایی شوروی و مغولستان که هر دو با اتخاذ این راه توانستند شیوه تولید سرمایه‌داری را دور زده وارد سوسیالیسم شوند و شباهت‌ها و تفاوت‌های آن‌ها با سایر مستعمرات و نیمه مستعمرات که سعی می‌کنند بویژه از دهه ۱۹۴۰ به بعد راه رشد غیر سرمایه‌داری را طی کنند نیز توضیح دادم. باز در روز گذشته این خط کلی فکری را ارائه دادم که در طول تکامل نیروهای مولده در چرکت اجتماعی سه انقلاب صورت گرفته، یکی انقلاب عصر نوسنگی که باعث پیدایش کشاورزی، دامپروری و افزارمندی و تجارت شد، یکی انقلاب صنعتی قرن هجدهم که تولید یدی را به تولید ماشینی تبدیل کرد و یکی انقلاب علمی - تکنیکی. مقطع زمانی که اینک مادر آن به سر می‌بریم در مرحله انقلاب سوم است. یعنی زمانی که رشد اقتصادی - اجتماعی در سطح جهانی به حدی رسیده که بشر قادر است پیش از اینکه نیروهای مولده

مشکلات خود را ارائه دهند و بخواهد که تکمیل شود، دستاوردهای علمی قبلاً پاسخی برای آن‌ها ارائه دهد و با این ترتیب رفته رفته ایده‌های علمی ارائه شده از طرف دانشمندان، نقش تعیین‌کننده را در رشد ابزار و وسایل تولید به خودش اختصاص می‌دهد. اوج این عکس شدن رابطه، بدون اینکه افزار تولید تقاضایی مطرح کند دانشمندان آن‌ها را با ابداعات و ابتکارات به تحول وامی‌دارند - در جامعه سوسیالیستی و در جامعه کمونیستی تحقق می‌یابد.

در سخنرانی گذشته همچنین توضیح دادم با تمام ادعاهایی که در این جنبش خلقی یا آن جنبش خلقی، در این قاره یا آن قاره در حدود استثنایی بودن آن انقلاب خلقی می‌شود، قوانین انقلاب‌های خلقی قوانینی است عمومی. گرچه چنین ادعاهایی وجود داشته باشد، تمام این انقلاب‌ها متکی به شرکت چند قشر و طبقه است؛ یعنی مانند انقلاب سوسیالیستی بار انقلاب صرفاً بر دوش یک طبقه نیست. در کشور خودمان می‌بینیم: کارگران، دهقانان، سرمایه‌داران کوچک و سرمایه‌داران متوسط دست در دست هم علیه سرمایه‌داران انحصاری و امپریالیسم دست به مبارزه زدند. بعد از بازسازی نیز هیچ کدام از این کشورها قادر نیستند باتکیه بر یک طبقه بازسازی اقتصادی را صورت دهند. الزاماً دولتی که بعد از انقلاب شکل می‌گیرد تکیه‌گاه اجتماعی اش چند قشر و طبقه است؛ هر چند در دوران گذار بین این اقشار و طبقات تعارضات شدیدی شکل می‌گیرد و حل این تعارضات به شکل موفقیت آمیز موکول به پیدایش حزب طبقه کارگر بوده که با اتکا بر کارگران و دهقانان پیش شرایط ورود به سوسیالیسم را فراهم می‌کند.

مرحله سه گانه راه رشد غیر سرمایه‌داری

در راه رشد غیر سرمایه‌داری به طرز کلی می‌توانیم این دوران گذار را به سه مرحله تقسیم کنیم که هر مرحله‌ی قوانین خاص خودش را دارد و مشخصه‌های خاص خودش را. این انقلاب در کشور مانیز صورت گرفته، فاز اول یا مرحله اول آن در حال تحقق یافتن است و مادر شرف ورود به مرحله دوم آن هستیم و مرحله سوم آن بسیار دور است. اهمیت شکافتن جزء به جزء این سه مرحله از راه رشد غیر سرمایه‌داری برای ما بسیار مهم است. بدین علت که هر روزه در کشور خودمان با مسائلی مواجهیم که صرفاً با استفاده از قوانین حاکم

براه رشد غیر سرمایه‌داری می‌توانیم آن‌را توضیح دهیم. چنانچه کشورمان در حال بازگشت به سوی سرمایه‌داری باشد، آن‌را زودتر درک کنیم و استراتژی و تاکتیک مبارزه با آن‌را تدوین کنیم. و چنانچه در جهت طی کردن راه رشد غیر سرمایه‌داری می‌رود، موضع انقلابی و رادیکال خودمان را در کنار نیروهای انقلابی و وظایف تاکتیکی خودمان را تشخیص بدهیم.

در مرحله اول مسئله استعمار زدایی مطرح است. یعنی قبضه کردن قدرت سیاسی - نظامی؛ مانند نابود کردن قدرت سیاسی - نظامی موجود در زمان شاه سابق که خدمت گزار سرمایه‌داران و مالکین بزرگ داخلی و دنیای سرمایه‌داری به سرکردگی امپریالیسم آمریکا بود. نیروی انقلابی این ماشین جنگی و ماشین سیاسی را در هم شکست و هم اینک در کشور مادر حال تلاش برای پیاده کردن یک نهاد سیاسی - انقلابی جدید و ارتشی که ضمانت اجرا برای این گوید. دولت انقلابی باشد هستند. در این مرحله اول که مسئله استعمار زدایی مطرح است، استعمارگر و امپریالیسم از راه‌های مختلف سعی می‌کنند دوباره قدرت سیاسی - نظامی را از چنگ نیروهای انقلابی خارج کنند. پس مشخصه مرحله اول حفظ همبستگی در درون نیروهای انقلابی و خلقی برای تثبیت دستاوردهای سیاسی - نظامی مرحله اول انقلاب است، که مرحله‌ی است بسیار حساس. در بعضی از کشورهای آفریقایی بویژه شاهد بوده‌ایم که قدرت سیاسی - نظامی به وسیله نیروهای انقلابی قبضه شده ولی با گذشت چندین ماه و گاهی یک سال یا چند سال استعمار نوین مجدداً با توطئه افکنی و استفاده از امکانات ارتجاع داخلی مجدداً سلطه خودش را بر این گونه کشورها تثبیت کرده است. در مرحله اول دولتی تشکیل می‌شود که الزاماً دولتی است مؤتلفه؛ یعنی دولتی است که بیانگر منافع خلق است. یعنی چندقشر و طبقه‌ی که زمینه انقلاب بودند در فرودای پیروزی سیاسی - نظامی نیز دولت جدید نمایندنده تمام آن‌هاست. در فاز اول سعی می‌شود که تمام اجزای ساخت‌های اقتصادی - اجتماعی کهنه در هم ریخته شود و یک ساخت اقتصادی - اجتماعی جدید که عادلانه تر بوده و دموکراسی انقلابی خلقی را به عنوان یکی از مشخصات در خود دارد پیاده گردد. با این ترتیب فاصله‌گیری از نظام اقتصادی - اجتماعی کهنه در فاز اول یکی از وظایف عمده است. شکل اقتصادی کهن نفی می‌شود و شکل اقتصادی نوینی که جای آن‌را می‌گیرد، شکل اقتصاد دموکراتیک و چند بخشی نامیده می‌شود. به این علت ما دونوع شیوه تولید را همزیست در کنار هم می‌بینیم؛ یکی بخش دولتی و تعاونی‌ها و یکی بخش خصوصی. به این نوع اقتصاد، اقتصادی ملی - دموکراتیک،

خلقی و اقتصادی چندبخشی می‌گوییم. در زمینه اجتماعی نیز در این مرحله اول انقلاب دگرگونی‌هایی صورت می‌گیرد. روابط اجتماعی موجود بین اقشار و طبقات گذشته، بین کارگران، دهقانان، سرمایه‌داری متوسط و خرده-بورژوازی دگرگون می‌شود. چنانچه هم اینک در واحدهای تولیدی کشور خودمان و در سطح روستاها شاهد تلاش دهقانان و در واحدهای تولیدی صنعتی شاهد تلاش کارگران در مبارزه بر علیه مالکین و کارفرماها هستیم. این تلاش برای دگرگون کردن روابط اجتماعی ظالمانه گذشته، جانشین کردن آن با روابط اجتماعی که در آن حقوق کارگران و دهقانان به شکلی نوین و عادلانه تأمین می‌شود صورت می‌گیرد. با این ترتیب در هم ریختن روابط اجتماعی کهن و جانشین کردن آن با روابط اجتماعی نوین انقلابی نیز در فاز اول انقلاب شروع می‌شود. در آغاز انقلاب خلقی ما شاهدیم که تدریجاً طبقه کارگر به عنوان یک طبقه اجتماعی افزایش کمی می‌یابد. طبقه دهقان نیز به‌تدریج منسجم‌تر خواهد شد. به همین نسبت خرده‌بورژوازی و سرمایه‌داری متوسط نیز به‌عنوان قشر، رشد جدید از خود نشان می‌دهند. با این ترتیب یک دگرگونی تدریجی در وضعیت اقشار و طبقات و روابط اجتماعی فی مابین آن‌ها می‌بینیم.

مرحله دوم را تحت عنوان «مرحله دمکراتیک و ملی» می‌نامیم. مرحله دوم مهم‌ترین مرحله در راه رشد غیر سرمایه‌داری است. نقطه ثقل است. پیوند دهنده دوم مرحله است؛ یعنی مرحله اول - استعمار زدایی - و مرحله آخر فراهم آوردن پیش شرط‌های ورود به سوسیالیسم. در مرحله دوم که تحت عنوان مرحله ملی و دمکراتیک از آن نام می‌بریم، سهمگین‌ترین مبارزات میان جناح‌های مختلفی که در جبهه واحد شرکت دارند تحقق می‌یابد. و در زمانی که این گونه اصطکاک‌ها در حال وقوع است، ارتجاع و امپریالیسم نیز سعی می‌کنند از این زمینه آشفته برای ابقای مجدد یا تثبیت مجدد قدرت خود سود بگیرند. ما در کشور خودمان هم اینک آغاز چنین جدال سهمگینی را شاهد هستیم. مبارزه میان کارگران، دهقانان و زحمتکشان، خرده‌بورژوازی و روشنفکران دمکرات آن از یک طرف و بورژوازی لیبرال از طرف دیگر.

در تمام انقلاب‌های خلقی بدون استثنا تمام این اصطکاک‌های سهمگین در مرحله دوم راه رشد غیر سرمایه‌داری بین اقشار و طبقات شرکت کننده در جبهه واحد خلقی صورت می‌گیرد. به‌طور عمده درگیری بر سر اتخاذ راه رشد سرمایه‌داری یا تداوم سمت‌گیری سوسیالیستی است و بورژوازی ملی و جناح بالای خرده‌بورژوازی از راه اول و خرده‌بورژوازی کم‌تمکن و کارگران و

دهقانان از راه دوم حمایت می‌کنند. چنانچه کارگران و دهقانان وزحمتکشان پیروز شوند زمینه طی کردن راه رشد غیر سرمایه‌داری موزون‌تر و مناسب‌تر می‌شود و در صورت شکست نیروهای رادیکال بازگشت به سوی راه رشد سرمایه‌داری امری اجتناب‌ناپذیر است. هر دو نمونه آن، هم موفقیت و هم عدم موفقیت نیروهای رادیکال در دنیا ضمن دو دهه گذشته تحقق یافته و نمونه‌های زنده آن وجود دارند.

در مرحله دوم تضادهای عمیقی وجود دارد. گفتیم اقتصاد چندبخشی است؛ یعنی دولت دمکراتیک و ملی نماینده خلق انقلابی با مصادره کردن واحدهای تولیدی صنعتی، سیستم خدمات و حمل و نقل، تجارت عمده و اراضی مالکین بزرگ وابسته و خارجی‌ها سعی می‌کند نوعی اقتصاد جمعی - اشتراکی هم در وجه صنعتی، هم در وجه کشاورزی پیاده کند. در وجه صنعتی سعی می‌کند واحدهای تولیدی صنعتی را در مالکیت دولت در آورده وزیر نظارت کارگران آن واحدها از نظر تولید و توزیع قرار دهد و در زمینه کشاورزی که بعداً توضیحات مفصل‌تری روی آن خواهم داد، در اراضی مصادره‌شده و همچنین در اراضی بایر که احیاء می‌کند تعاونی‌های دولتی و جمعی برای کشاورزان به وجود آورد. این قسمت دقیقاً شیوه تولید سوسیالیستی در حال رشد در بطن کشوری است عقب مانده.

بعد از انقلاب شیوه تولید سرمایه‌داری نیز با آن همزیستی دارد و آن عبارت از تداوم فعالیت خرده مالکین در سطح روستا و استثمار محدود آن‌ها و سرمایه‌داری متوسط و خرده بورژوازی در واحدهای تولیدی خودشان در شهر است. با این ترتیب دولتی که در این شرایط - مرحله دوم - حاکم است با تضاد عینی و ذاتی این مرحله درگیر است. از یک طرف خواهان رشد اقتصادی است. برای رشد اقتصادی در این مرحله قادر نیست تمام مالکیت خصوصی و شیوه تولید سرمایه‌داری موجود را نابود کند؛ اگر دست به چنین کاری بزند به علت عدم آمادگی واحدهای تعاونی کشاورزی و واحدهای تولیدی دولتی که آمادگی تأمین اقتصادی - اجتماعی جامعه را ندارند انقلاب با شکست کامل روبه‌رو می‌شود. پس الزاماً در جریان این رشد اقتصادی بخش خصوصی نیز رشد می‌کند. از طرف دیگر در عین حال که دولت رشد را در زمینه اقتصادی می‌خواهد، اما دورنمای سوسیالیستی را در پیش دارد. یعنی از نظر سیاسی خواهان این است که مرتباً کارگران، دهقانان و نیروهای زحمتکش جامعه به عرصه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی گسترده‌تری کشیده شوند و در ارگان‌های

سیاسی و از جمله دولت نفوذی جامع‌تر به دست آورند. بدین ترتیب رشد بخش خصوصی که امری الزامی است، الزاماً به رشد قشر متوسط و سرمایه‌داری متوسط - جناحی که در صفا انقلاب بود - منجر می‌شود. این رشد اقتصادی اش الزاماً او را به جایی خواهد کشاند که تلاش می‌کند از قدرت سیاسی سهم بیشتری به دست آورد. از طرفی دولت انقلابی - نماینده جناح رادیکال - سعی می‌کند راه بخش خصوصی را برای نفوذ در قدرت سیاسی ببندد. از طرف دیگر بخش خصوصی سعی می‌کند بیشتر قدرت سیاسی را به خود اختصاص دهد. این جدال، جدالی است که به پیروزی یکی از دو طرف منجر خواهد شد. در این مرحله اساسی‌ترین وظایف دولت انقلابی تحقق می‌یابد و آن عبارت از امر ملی کردن‌هاست. ملی کردن صنایع وابسته، ملی کردن صنایعی که سرمایه‌های آن متعلق به امپریالیسم است، ملی کردن بانک‌ها، ملی کردن اراضی بزرگ، سیستم عمده حمل و نقل و غیره. امپریالیسم و ارتجاع به سادگی تن به چنین ملی کردن‌هایی نمی‌دهند؛ در عین حال بورژوازی لیبرال نیز خواهان نوعی تنظیم رابطه مجدد و سازش مجدد با امپریالیسم است و سعی می‌کند از این ملی کردن‌ها جلوگیری کند و توطئه‌هایی یکی بعد از دیگری به راه می‌اندازد. نیروهای رادیکال مجبورند توده‌ها را بسیج کنند. با تکیه بر بسیج کارگران، دهقانان و زحمتکشان فقیر، بورژوازی متوسط را در این جدال شکست بدهند. این مشی سیاسی داخلی آن‌هاست که چنانچه اتخاذ نکنند، بورژوازی لیبرال آن‌ها را از پای در خواهد آورد. همچنان‌که در مصر چنین کاری را تحقق داد.

در شرایط کنونی کشور ما دقیقاً این مرحله در حال تحقق است. در این مرحله که ملی کردن‌ها مطرح است و اینچنین مشی سیاسی داخلی اجرامی شود، مشی سیاسی خارجی این دولت‌ها نیز تغییر می‌کند. متناسب با سطح تهاجم مجدد امپریالیسم و ارتجاع گرایش این دولت‌های دمکراتیک و انقلابی به سوی اردوگاه سوسیالیسم تشدید می‌شود و با گرفتن حمایت‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی سعی می‌کنند جدال خود را با بورژوازی متوسط و با امپریالیسم که در حال توطئه‌چینی است به نفع خود تمام کنند. نمونه اینچنین چرخش‌ها در سیاست خارجی، در دهه‌ها نمونه انقلاب خلقی، ضمن چند دهه گذشته تحقق یافته که چند نمونه را به طور مشخص توضیح خواهیم داد.

در مرحله دوم همراه با رشد اقتصادی بعد از ملی کردن‌ها تدریجاً طبقه کارگر شکل مشخص‌تری خواهد گرفت. اگر این مسأله را به طور مشخص

در کشور خودمان نمی بینیم، در کشورهای که در آغاز انقلاب دارای طبقه کارگر ضعیفی است - بویژه کشورهای آفریقایی - دقیقاً این مسأله دیده می شود.

یعنی در این کشورها بعد از انقلاب تدریجاً طبقه کارگر رشد می کند و به صورت یک طبقه شکل می گیرد. همگام با این رشد و تشکل از نظر اجتماعی نیز، هم کارگران و هم دهقانان متحول می شوند. تحول اجتماعی آنها به این شکل است: طبقه کارگر اتحادیه ها و سندیکاها را که ابزاری است برای مبارزه اقتصادی و صنفی تشکیل می دهد و تلاش می کند که شوراهای کارگری را که نهادی است دارای خصیلت سیاسی به وجود بیاورد. شوراهای کارگری بر تولید و توزیع کارخانه دخالت می کنند، چنانچه دولت پیروز شده بعد از جنبش خلقی دولتی رادیکال باشد، خودش طرح تشکل شوراهای کارگری را به عنوان یک وظیفه عمده و دستاورد انقلاب ارائه می دهد. ما شاهد ارائه چنین طرحی در کشور خودمان نیستیم و به طور مشخص از طرف وزیر کشور می شنویم که هیچ گاه طبقه کارگر فراتر از داشتن اتحادیه و سندیکا نخواهد رفت. بیان این مطلب بدین معنی نیست که ما در شرایط کنونی که طبقه کارگرمان دستش از هر تجربه ای و ذهنش از هر آگاهی در زمینه ساختن سندیکاها خالی است، مسأله شکل گرفتن شوراهای مطرح کنیم. هنوز کارگران ما بعد از آنکه از زیر تسلط سندیکاها و اتحادیه های فرمایشی درآمدند قادر به ساختن اتحادیه ها و سندیکاها می باشند به طور جامع و جا افتاده نیستند؛ بلکه مشغول انجام چنین کاری هستند. اما تشکل شوراهای کارگری ناظر بر تولید یکی از خصوصیات عمده ای است که می بایستی در مرحله دوم راه رشد غیر سرمایه داری تحقق یابد و یکی از ابزار مهمی است که امکان سمت گیری سوسیالیستی را ممکن می سازد.

در این مرحله دهقانان نیز به صورت طبقه منسجمی در می آیند. در کشورهای آفریقایی دهقانان به صورت یک طبقه منسجم نیستند. چرا؟ چون در آغاز روابط قبیله ای و عشیره ای و پراکندگی حاکم است؛ اما بعد از انقلاب باشکل گیری تعاونی های دولتی و جمعی در مرحله دوم طبقه دهقان مشخصی شکل می گیرد و از نظر اجتماعی نیز سعی می کند خود را متشکل سازد. این شکل در قالب تشکل شوراهای روستایی خود را نشان می دهد. مسأله شکل گیری شوراهای روستایی در کشور ما هم از طرف دولت مطرح شده و در شرف شکل گرفتن است. اما اینکه دولت کنونی از چه زاویه ای به شوراهای روستایی

نگاه می‌کند مسأله روشنی نیست. اینکه آیا حاضر است دهقانان در آینده تشویق شوند و از هر نظر کمک مادی و معنوی در اختیار آن‌ها گذاشته شود تا تعاونی‌های دولتی و جمعی به وجود آورند یا نه مسأله‌ی است موردشک و تردید.

در مرحله دوم در کوران اصطکاک‌های سهمگینی که میان سرمایه‌داری متوسط که دیگر خواهان تداوم مبارزه با امپریالیسم نیست با جناح رادیکال شامل کارگران و دهقانان و زحمتکشان فقیر شدت می‌گیرد. در روئایی سیاسی نیز ما شاهد تفکیک شدن نیروهای سیاسی هستیم. بدین ترتیب که ما شاهد دگرگونی عظیمی در درون دمکرات‌های انقلابی هستیم. در کشور خود ما این دمکرات‌های انقلابی همین روشنفکران مذهبی پرشوری هستند که هم‌اینک در سراسر کشور ما مشغول فعالیت سیاسی‌اند و همچنان که این روزها در کشور ما مبارزه میان رادیکال‌ها و سازشکارها تداوم دارد، اینها نیز به دو گروه تقسیم خواهند شد؛ گروهی جانب جناح رادیکال‌ها را خواهند گرفت و گروهی جانب جناح لیبرال‌ها را.

در مرحله سوم راه رشد غیر سرمایه‌داری چنانچه تمام مسایل موجود در مرحله دوم یعنی ملی کردن‌های وسیع و تحول اجتماعی در کارگران، دهقانان و زحمتکشان ایجاد گردد و نهادهای اجتماعی شورایی و سندیکایی آن‌ها شکل بگیرد و سمت‌گیری در سیاست خارجی به سوی اردوگاه سوسیالیسم به‌طور جامع و کامل تحقق یابد، این چنین کشورهایی وارد مرحله سوم راه رشد غیرسرمایه‌داری خواهند شد. در این مرحله آخرین مرحله مبارزه میان بخش خصوصی و بخش دولتی، میان جناح‌های انقلابی با بورژوازی متوسط و بخش‌هایی از خرده بورژوازی به سرانجام می‌رسد. ملی کردن‌ها گسترش کامل می‌یابد و بخش خصوصی به‌طور کامل نابود می‌شود یا به‌صورت بخش بسیار ناچیزی در زمینه اقتصادی مبدل می‌شود.

و اما مسأله دولت. از دیدگاه بسیاری از رفقای ما مسأله‌ی مطرح بود تحت عنوان اینکه از دیدگاه مارکسیسم دولت نماینده یک طبقه است و نمی‌تواند نماینده همه نیروهای اجتماعی باشد، آن چنان که پیشترهای سرمایه‌داری سعی می‌کنند دولت را نماینده همه نیروها و سازش‌دهنده همه نیروها و غیره و غیره... تلقی کنند. این اصل مارکسیستی اصلی است عام و درست؛ اما آیا در انقلابی که در مستعمرات، و نیمه مستعمرات صورت می‌گیرد بین دو طبقه تضاد اصلی وجود دارد یا نه. عملاً می‌بینیم که در انقلاب‌های

خلقی تضاد میان خلق و امپریالیسم است. نیروی انقلاب يك طبقه نیست، يك وجه تضاد اصلی یعنی خلق متشکل از چند قشر و طبقه است. با انقلاب و همبستگی این چند قشر و طبقه است که ارتجاع داخلی و امپریالیسم نابود می‌شود. با این ترتیب فردای انقلاب دولت خصلتی دمکراتیک و ملی دارد، یعنی هم نماینده کارگران و دهقانان است، هم نماینده خرده بورژوازی و بخشی از بورژوازی متوسط که در انقلاب شرکت داشت. شرایط عینی پیدایش چنین دولتی متناقض است. یعنی در عین حال که پایگاه دولت چند قشر و طبقه است که در درون آن‌ها نیز تضادهای سهمگین وجود دارد و سمت‌گیری سوسیالیستی در دورنمای سیاسی این دولت قرار دارد یعنی رسیدن به جامعه بی طبقه که برای تحقق این هدف می‌بایستی از کوران درگیری‌های وسیع و بغرنجی با بورژوازی متوسط بگذرد. در عین حال در شرایط عینی جهانی نیز دو عامل متضاد وجود دارد. اردوگاه سرمایه‌داری و اردوگاه سوسیالیسم. اینچنین دولت مؤتلفه متشکل از نمایندگان تمام این اقشار و طبقات است. در بعضی از دمکراسی‌های خلقی ما شاهدیم که حزب کمونیست و عناصر حامل طرز تفکر و بینش سیاسی طبقه کارگر در دولت نیروی مسلط را تشکیل می‌دهند؛ مانند ویتنام و کوبا. در بعضی از کشورها نیروی غیر مسلط را تشکیل می‌دهند؛ مانند سوریه. در بعضی از کشورها دمکرات‌های انقلابی تمام قدرت سیاسی و دولت را در اختیار دارند، اما این دمکرات‌های انقلابی مانند نمونه لیبی و الجزایر دارای خصوصیات همگون و کاملاً مشابه نیستند. بلکه طیف وسیعی را از نظر علایق، انگیزه‌ها، بینش سیاسی و ایدئولوژیک تشکیل می‌دهند و بعد از اینکه در مرحله دوم مبارزه بین بورژوازی لیبرال و جناح‌های رادیکال کارگری - دهقانی شکل حادی گرفت، می‌بینیم این طیف به دو قسمت تقسیم می‌شود. جناحی از دمکرات‌های انقلابی به دفاع از بورژوازی لیبرال می‌پردازد و جناحی خود را توده‌بی‌ترمی‌کند و سمت‌گیری سوسیالیستی را عمیق‌تر می‌کند و در جانب نیروهای رادیکال می‌ایستد.

به این ترتیب اگر ما حزب کمونیست یا عناصر کمونیست را مشخصاً در قدرت سیاسی و دولت الجزایر و لیبی نمی‌بینیم، دمکرات‌های انقلابی موجود در نهاد سیاسی اینگونه کشورها دو جناح اساسی را تشکیل می‌دهند و در ادامه راه رشد غیر سرمایه‌داری این دو جناح به طور واضحی تفکیک شدن خودشان را نشان می‌دهند.

با این ترتیب دولت دردموکراسی‌های خلقی نماینده چند قشر و طبقه‌ی

است که خلق را تشکیل می‌داد و تضاد خلق و امپریالیسم را حل کرد. به این ترتیب محتوی دولت در راه رشد غیر سرمایه‌داری کاملاً مشخص است.

مکانیسم تبدیل دمکرات انقلابی به کمونیست

در مرحله دوم زمانی که مبارزه سنگین بین جناح‌های سازشکار و جناح‌های رادیکال تحقق می‌یابد زمینه اجتماعی مساعدی به وجود آمده که امکان تحول ایدئولوژیک را در دموکراتهای انقلابی فراهم می‌کند. کسانی می‌پرسند چطور ممکن است جبهه آزادیبخش در الجزایر به حزب کمونیست تبدیل شود؟ چطور ممکن است دمکراتهای انقلابی که اینک در نهاد سیاسی و دولتی لیبی در حال تحقق دادن رفرم‌های ملی و دمکراتیک هستند، به کمونیست‌های آینده تبدیل شوند؟ و به خود پاسخ منفی می‌دهند. علت آن این است که فکر می‌کنند بعد از اینکه خلقی به پیروزی رسید، این جامعه به ایستایی مطلق می‌رسد؛ یعنی اقشار و طبقات هیچ تغییر و تحول و دگرگونی ندارند؛ مبارزه وجدال و تعارضاتی در حال حل شدن نیست. و وقتی جامعه را در این حال ایستایی بینیم کاملاً جواب مشخص است. چطور ممکن است یک ناسیونالیست خرده‌بورژوا در جبهه آزادیبخش الجزایر یا در لیبی یا کشورهای مشابه به کمونیست تبدیل شود؟ اما اگر تاریخچه تحولات سیاسی انقلاب‌های خلقی را در کنکو (برازاوئل)، در یمن جنوبی و در کوبا و در سایر کشورهایی که انقلاب خاتی صورت گرفته لحظه به لحظه تعقیب کنیم؛ تحلیل طبقاتی کنیم که آیا طبقات جدیدی شکل می‌گیرند یا نه، ظهور و شکل گرفتن طبقات کارگر و دهقان جدید و تشکل‌شان در سندیکاها و اتحادیه‌ها و شوراهای کارگری و تشکل‌شان در شوراهای روستایی، یعنی کشیده شدن به فعالیت‌ها و حیات سیاسی - اجتماعی نوین. آیا امکان تحول در دموکرات‌های انقلابی وجود دارد؟ اگر پایگاه‌های اجتماعی را اینگونه در حال تحول و تغییر بینیم جواب ما مثبت است. تأثیر متقابل میان این دمکرات‌های انقلابی و این اقشار و طبقات نوین الزاماً منجر به تحول در روان‌شناسی دمکرات‌های انقلابی و ایدئولوژی و بینش سیاسی آنها خواهد شد.

در شرایطی که مرحله دوم راه رشد غیر سرمایه‌داری در حال طبعی شدن است و اصطکاک میان نیروهای رادیکال و سازشکار در حال تحقق است، دمکرات‌های انقلابی که از انگیزش‌های زحمتکشان برخوردارند و برآورنده

بخشی از آرزوهای کارگران و دهقانان و زحمتکشان هستند برای پیروزی بر بورژوازی لیبرال و توطئه‌های امپریالیسم فقط و فقط یک راه دارند؛ بسیج توده‌یی، متشکل کردن سریع تر کارگران و دهقانان و زحمتکشان، کشاندن این نیروها به صحنه مبارزات اجتماعی و در سیاست خارجی پرقرار کردن پیوند عمیق تر سیاسی و اقتصادی و اجتماعی با اردوگاه سوسیالیستی. این دو عامل در صورتی که در مشی دمکرات‌های انقلابی رادیکال باشد حتماً بر بورژوازی لیبرال و همچنین بر توطئه‌های امپریالیسم پیروز شده و قادر به حفظ و تداوم دستاوردهای انقلابند. در زمانی که دمکرات‌های انقلابی - نماینده نیروهای رادیکال - با جناح‌های لیبرال درگیرند، اردوگاه سوسیالیسم حضور عینی دارد؛ یعنی در مقابل توطئه‌های لیبرال‌ها و امپریالیسم و ارتجاع تمام حمایت مادی و معنوی خودش را در اختیار اینگونه دمکرات‌های انقلابی قرار می‌دهد. همچنان که در شرایط کنونی چنانچه به تمام انقلاب‌های خلقی قاره آفریقا، آمریکای لاتین و آسیا نگاه کنیم عملاً چنین حمایت‌های مادی و معنوی در زمینه بازسازی اقتصادی، شکل دادن و متشکل ساختن ارتشی خلقی، نیروهای چریک توده‌یی و تسلیح کردن آنها از طرف اردوگاه سوسیالیستی را در حال اجرا می‌بینیم. حمایت اردوگاه سوسیالیسم اینگونه دولت‌های دمکراتیک و انقلابی را قادر می‌سازد که در مقابل لیبرال‌ها و امپریالیسم که در حال توطئه‌گری هستند، مقاومت کنند و تدریجاً راه رشد غیر سرمایه‌داری را طی کنند.

مسأله‌یی که الزاماً تأکید زیادی باید بر آن داشت این است که اینگونه دمکرات‌های انقلابی در عین حال که از نظر ایدئولوژی هاله ناسیونالیستی در ایدئولوژی خودشان دارند، مشابه پیشتازهای خرده بورژوازی قرن ۱۴-۱۵ اروپا نیستند. اگر به زمینه اقتصادی - اجتماعی این گونه مستعمرات و نیمه مستعمرات نگاه کنیم می‌بینیم انبوه عظیمی از نیروهای اجتماعی این کشورها را دهقانان فقیر و در آفریقا توده فقیر عشایر تشکیل می‌دهند که دارای نیروی کارگری ضعیف و زحمت‌کشان آنها نیز به صورت قشر خرده بورژوازی فقیر با تکنولوژی و سرمایه نازل هستند. اینگونه روشنفکران ملی یا دمکرات‌های انقلابی در این شرایط اجتماعی پرورش پیدا کرده‌اند. آرزوها، آمال و قاطعیت انقلابی آنها متأثر از این نیروهاست و دیدیم که لنین گفت از ۱۹۱۷ به بعد بورژوازی با تکیه بر نیروی خودش و سیاهی لشکر کردن کردن طبقه دهقان قادر به انجام انقلاب بورژوازی نیست. چرا؟

چون از این به بعد بورژوازی نه تنها با فئودالیسم در داخل بلکه با امپریالیسم درگیر است. حل این تضاد الزاماً با استفاده عظیمی از نیروهای انقلابی زحمتکشان همراه است و زمانی که چنین استفاده‌یی از توده‌های زحمتکش برای حل تضاد با امپریالیسم و ارتجاع صورت بگیرد، یعنی به صحنه مبارزات سیاسی و نظامی کشیده شدن توده‌های کارگری، دهقانی و زحمتکشان.

این گونه روشنفکران متأثر از خلق‌های مستعمرات و نیمه مستعمرات می‌توانند از این فرهنگ غنی سوسیالیستی که بخش عظیمی از فرهنگ جهانی را به خود اختصاص داده متأثر شوند. و با استفاده از این ایدئولوژی علمی و دستاوردهای آن روابط اقتصادی و اجتماعی خود را بشناسند و استراتژی و تاکتیک انقلابی خود را تدوین کنند. و با چنین بینش علمی از یک جامعه مستعمره و نیمه مستعمره با اجرای رفرم‌های اقتصادی-اجتماعی و سیاسی، باطره زدن از راه رشد سرمایه‌داری به سوسیالیسم برسند. با این ترتیب ما باید به این مسأله توجه کنیم که این دمکرات‌های انقلابی صرفاً متأثر از آرزوهای بورژوازی نیستند. این دمکرات‌های انقلابی متأثر از خواست‌های کارگران، دهقانان، خرده‌بورژوازی و بخشی از بورژوازی متوسط هستند. در این شرایط جهانی زمانی که انقلاب صورت می‌گیرد با انقلاب‌های کلاسیک و موزون متفاوت است. گفتیم در راه رشد موزون حرکت تاریخ یک شیوه تولید در بطن شیوه تولید کهن ذره‌به‌ذره شکل می‌گیرد و یک شیوه تولید نوین بعد از انقلاب جای شیوه تولید قبلی را اشغال می‌کند؛ اما آیا در مستعمرات و نیمه‌مستعمرات بعد از انقلاب یک شیوه تولید جای شیوه تولید قبلی را به طور کلاسیک و موزون می‌گیرد؟ یعنی سرمایه‌داری به جای فئودالیسم و سوسیالیسم به جای سرمایه‌داری؟ خیر در شرایطی مستعمرات و نیمه مستعمرات دست به انقلاب می‌زنند که دنیای سرمایه‌داری در مرحله زوال امپریالیسم - آخرین مرحله رشد سرمایه‌داری - است. بخش دیگری از دنیا در نوعی از سوسیالیسم پیشرفته و در نهایت حل تضاد کار فکری ویدی شهر و روستا به سر می‌برد. این مستعمرات و نیمه مستعمرات یک یا چند مرحله اقتصادی - اجتماعی را دور می‌زنند، نه اینکه یک شیوه تولید جدید جای شیوه تولید موزون قبلی را بگیرد. در این زمان که ایدئولوژی مارکسیستی و فرهنگ سوسیالیستی وجود دارد و اردوگاه سوسیالیستی حضور عینی دارد، دمکرات‌های انقلابی و پیشتارهای انقلابی اینگونه مستعمرات و نیمه مستعمرات با استفاده از این آگاهی انقلابی به گفته لنین «با حرکتی توده‌یی و انقلابی یا با حرکتی ضربتی قدرت سیاسی و نظامی را قبضه

می‌کنند». حرکت توده‌یی و طولانی مثل ویتنام و تاحدی مشابه کشور خودما یا مثل الجزایر و حرکت ضربتی مثل لیبی، اتیوپی و افغانستان. در این شرایط مسأله، مسأله رشد موزون نیست. در رشد موزون رابطه این چنین بود: نیروی مولده جدید و نوین ذره-ذره تقاضای خود را برای پیاده کردن شیوه تولید نوین مطرح می‌کرد. پیشتازهایی به وجود می‌آمدند و این طبقه نوین را سازمان می‌دادند. شیوه تولید جدید بعد از انقلاب تحقق می‌یافت ولی مستعمرات این راه را دیگر در این مقطع زمانی نمی‌توانند طی کنند.

آیا از چه راه میانبری وبا اجرای آگاهانه کدام طرح‌های اقتصادی-اجتماعی، این مستعمره عقب مانده از نظر نیروهای مولده می‌تواند به مرحله رشد تکنولوژی در حد انقلاب علمی-تکنیکی برسد؟ در این کشورها زمینه پیدایش سرمایه‌داری نیز گاهی وجود ندارد. این دمکرات‌های انقلابی و کمونیست‌ها هستند که با قبضه کردن قدرت سیاسی و نظامی و اجرای طرح‌های اقتصادی برنامه‌ریزی شده و آگاهانه و استفاده آگاهانه از ارتباط با اردوگاه سوسیالیسم و ارتباط اقتصادی با ضوابط جدید با دنیای سرمایه‌داری، یعنی بر اساس تساوی حقوق و منافع و سود متقابل خود را از شیوه و نیروهای مولده عصر حجر، انقلاب نوسنگی، یا برده‌داری و فئودالی به سوسیالیسم می‌رسانند. با این ترتیب آن فرمول کلاسیک که بر آن اساس می‌بایستی ابتدا نیروهای مولده رشد کنند و بار و بار تولیدی موجود به تعارض شدید برسد، دیگر در اینجا عمل نمی‌کند و در این زمان نقش رو بنای سیاسی مهم و تعیین کننده می‌شود.

روشنفکران مستعمرات و نیمه مستعمرات با قبضه کردن قدرت سیاسی و نظامی سعی می‌کنند نیروهای مولده و ابزار تولید را جهش وار در زمانی بسیار کوتاه، همچنان که در کوبا و مغولستان و ویتنام شمالی صورت گرفت متحول سازند. در چند سال گذشته در جنوب ویتنام نیز این تحول چند جهشه و سریع با استفاده از نقش آگاهی و نقش تعیین کننده رو بنای سیاسی در حال شکل گرفتن است. آن تئوری غنی شده مارکسیستی که جنبه اجرایی پیدا کرده قابل اجرا بودن خود را در عمل نشان داده است؛ به علت اینکه نقش رو بنا و نهاد سیاسی اهمیت اساسی دارد. این مسئله که در کوران انقلاب کدام جناح از دمکرات‌های انقلابی در دولت آینده نقش کلیدی داشته باشند، در اتخاذ راه رشد غیر سرمایه‌داری یا بازگشت به سرمایه‌داری نقش اساسی دارد. همچنان که در شرایط کنونی ایران به علت اینکه در دولت بیشتر عناصر لیبرال قدرت را قبضه کرده‌اند، جامعه ما دچار سکون و رکود عظیمی شده است. جامعه ما برای

ملی کردن‌ها و برای تحول و رفرفرم‌های ملی و دموکراتیک عمیق بسیار تشنه است؛ درحالی که درماهیت این نیرو که نقش کلیدی در قدرت سیاسی کنونی دارد، انگیزه چنین تحولات عظیم به نفع توده‌های مردم وجود ندارد. مسأله دیگری که مطرح است چگونگی استفاده دولت دموکراتیک و انقلابی از پیشرفت‌های علمی و تکنیکی درجهان است. کلاً می‌توانیم مجموعه مستعمرات و نیمه مستعمرات رابه سه گروه تقسیم کنیم:

یکی کشورهای که شیوه تولیدی مشابه اواخر نظام اشتراکی-قبایل و عشایر- دارند که در آن شیوه تولید سرمایه‌داری رشد بسیار ناچیزی دارد، مانند آفریقا.

گروه دوم که شیوه تولیدی فئودالی دارند. در این گروه شهرها هم وجود دارند، رشد محدود افزایش‌مندی و سرمایه‌داری نیز در این کشورها وجود دارد.

سوم کشورهای که شیوه تولید سرمایه‌داری دارند، یعنی نوعی سرمایه‌داری وابسته مانند کره جنوبی و ایران.

با این ترتیب برای اینکه بینیم اینگونه کشورها چگونه می‌توانند از دستاوردهای علمی و تکنیکی بشر در نیمه دوم قرن بیستم استفاده کنند، بایستی بینیم که با چه کشور و یا با کدامیک از سه گروه از کشورهای که تقسیم‌بندی شد مواجهیم؟ دولت دموکراتیک و انقلابی براساس اینکه با چه کشور خاصی روبه‌رو است، استراتژی و تاکتیکش در هضم دستاوردهای علمی و تکنولوژی کنونی متفاوت است. این دولت سه وظیفه دارد: یکی تغییر در مناسبات اجتماعی، یکی هضم دستاوردهای علمی و فنی و دیگری ساختن انسان طراز نوین. انسانی که تدریجاً مشابه انسان سوسیالیستی خواهد شد.

در قاره آفریقا انقلاب تحقق می‌یابد مانند گینه و موزامبیک. دولت دموکراتیک و ملی در سطح روستاها با حضور قبایل و عشایر با وسایل تولیدی و فرهنگ اولیه مواجه است. و در سطح شهرها نیز حدی از کارگاه‌ها و تکنولوژی مربوط به انقلاب صنعتی قرن هجدهم دیده می‌شود. در اینگونه کشورها برنامه اقتصادی این دولت چگونه است؟ اراضی مالکین بزرگ را مصادره می‌کند و اراضی مصادره شده را بین دهقانان یا توده عشیره‌یی تقسیم می‌کند. برای آن‌ها سازمان‌های تعاونی تولیدی به وجود می‌آورد. زیر نظارت دولت در کنار این واحدهای تولیدی دولتی، شرکت‌های تعاونی و جمعی با شرکت دهقانان که هر یک چند دهکتار زمین دارند به وجود می‌آید. دولت حمایت تکنیکی و مواد

خام به این‌ها ارائه می‌دهد و در ضمن از نظر سیستم حمل و نقل امکانات رساندن محصولات آن‌ها را به بازار و به دست مصرف‌کننده فراهم می‌کند. در کنار این تعاونی‌های تولیدی دولتی و جمعی تدریجاً نهادها یا واحدهای صنعتی مستقر می‌شود، به طوری که این واحدهای صنعتی نیازهای صنعتی روستاییان را تأمین می‌کند و از روستاییان نیازهای کشاورزی صنایع خود را می‌گیرد و به جای اینکه مناسبات بین این دهقانان و کسانی که در واحدهای صنعتی درگیرند به مناسبات کالایی - پولی تغییر کند، سعی می‌کند روابط سوسیالیستی اقتصادی بین آن‌ها برقرار کند؛ یعنی روابط کالا با کالا یا با یابای تمام رباخواران و دلالان را طی یک برنامه ضربتی در سطح روستاها نابود می‌کند و تمام نیازهای اعتباری، مالی و مواد خام و غیره را دولت در اختیار اینگونه تعاونی‌های دولتی و جمعی روستایی قرار می‌دهد.

این دولت سعی نمی‌کند حتی اگر پیوندی با اردوگاه سوسیالیسم دارد، یا می‌تواند پیوندی بر اساس برابر حقوق با دنیای سرمایه‌داری برقرار کند، تکنولوژی مدرن نیمه اتوماتیک و پیشرفته وارد کند و چنان که دست به این کار بزند به علت اینکه این نوع تکنولوژی پیشرفته احتیاج زیادی به نیروی کار انسانی ندارد، با یک تورم عظیم از نظر نیروی کار بیکار شده مواجه خواهد شد، از طرف دیگر این فقط یک فرض است چرا؟ چنانکه این تکنولوژی را وارد کند نیروی انسانی ماهر نیز ندارد که بتواند با این تکنولوژی درگیر کند و همچنین مدیریت اقتصادی و کادرهای آن را نیز ندارد و از طرف دیگر مصرف‌کننده این همه تولیدات عظیم را در اختیار ندارد.

اما در برنامه دولت تدریجاً تجهیز جدیدتر و جامع‌تر کردن تکنولوژی کشاورزی، تعاونی‌ها و تشکیلات صنعتی موجود در روستاها یکی از اهداف استراتژیک است و برای اینکه این تولید کوچک در سطح روستا به تولید بزرگ سوسیالیستی تبدیل شود، می‌بایست ابزار تولید اولیه به ابزار تولید علمی و پیشرفته مبدل گردد. این دولت تمام رشته‌های اساسی صنعتی موجود را ملی می‌کند و مالکیت این واحدهای تولیدی به دولت انتقال می‌یابد و در این واحدها علاوه بر اتحادیه‌ها و سندیکاها شوراهای کارگری ناظر بر تولید و توزیع مستقر می‌شود که تدریجاً خود را آماده می‌کند که با اتکاء به نیروی خودش آن را اداره کند.

معمولاً در این کشورها اقتصاد تک‌پایه‌ی وجود دارد. یعنی در این کشورها استعمارگران و امپریالیست‌ها در یک رشته کشاورزی یا صنعتی متناسب

بامنافع خود رشد بیشتری به وجود آورده‌اند. دولت این رشته راملی می‌کند و آن را از نظر تکنولوژی تجهیز کرده و سعی می‌کند با محصولات آن هم مصرف‌کننده داخلی را تأمین کند و هم کالاهای کمیته‌عظیم و کیفیتاً خوب را به وجود آورد. این دولت با اتکاء بر این گونه تولیدات صنعتی و کشاورزی حدی از افزایش صادرات خواهد داشت و با افزایش صادرات سعی می‌کند ارز وارد کرده و با این ارز تکنولوژی و تجهیزات و ماشین‌آلات جدیدی وارد کند برای رشد دادن سایر رشته‌های صنعت و کشاورزی. این وظایف دولت انقلابی در اینگونه کشورهای عقب‌مانده به‌عنوان مرحله اول بود، ولی تجهیز کردن واحدهای تعاونی روستایی، صنایع روستایی و شهری و اجرای برنامه‌های اقتصادی طرح‌ریزی شده برای گسترش صنایع مهندسی و شیمیایی و سنگین نیز در استراتژی این دولت قرار دارد و تدریجاً به‌طور مسوزون در فاصله زمانی کوتاه آن نوع نیروهای مولده عصر حجر با این نوع برنامه‌ها و تحول تدریجی به‌حد تکنولوژی نیمه اتوماتیک و دستاوردهای علمی و تکنیکی می‌رسد.

در کشورهای دیگر مانند ویتنام، چین، کامبوج، لاوس، مصر و . . . شیوه تولیدی فئودالی است که در بطن آن شهرها رشد عظیمی دارد و رشته‌های مختلف صنعتی رشد خوبی دارند. اینگونه کشورها مبارزه‌شان با امپریالیسم مبارزه‌ی سخت‌تر است به‌دو دلیل: یکی به‌دلیل اینکه با رشد سرمایه‌داری در این کشورها بورژوازی لیبرال و خرده‌بورژوازی و امر رشد مالکیت خصوصی قدرت عظیمی دارند. با این ترتیب زمانی که در پروسه راه رشد غیرسرمایه‌داری تعارض بین کارگران و زحمتکش‌ان از یک طرف و خرده‌بورژوازی بالا و بورژوازی لیبرال از طرف دیگر درگیر می‌شود، می‌تواند به‌پیروزی بورژوازی لیبرال و قشر بالای خرده‌بورژوازی و بازگشت مجدد استعمارگران و امپریالیسم منجر شود. انجام رفورها و ملی‌کردن‌ها برای دولت انقلابی در اینگونه کشورها بسیار سخت است و علت آن این است که رشد سرمایه‌داری وابسته در اینگونه کشورها باعث شده روابط اقتصادی میان این مستعمره و امپریالیسم بسیار گسترده باشد که جامع‌ترین نمونه آن را در کشور خودشاه‌دیم. در کشورهای نظیر لیبی، الجزایر و یاکشوری‌مشابه ویتنام، ملی‌کردن‌ها با تمام بایکوت اقتصادی از طرف امپریالیسم انجام می‌گیرد ولی در کشورهایی که رشته‌های اقتصادی امپریالیسم در واحدهای تولیدی و غیره نفوذ زیاد دارد، بایکوت اقتصادی امپریالیسم بعد از انقلاب،

بحران‌های اقتصادی عظیمی در این کشورها به وجود می‌آورد و دمکرات‌های انقلابی با مشکلات بسیار عظیمی مواجهند و چنان‌که بر طبقه کارگر صنعتی و دهقانان و زحمتکشان تکیه کنند و این نیروهای میلیونی توده‌ی بی‌مصحنه فعالیت سیاسی و اجتماعی کشیده شوند قادر خواهند بود که با ریاضت کوشی این توده‌های محروم که انگیزه انقلابی آن را دارند این بایکوت اقتصادی را تحمل کنند و بخش عظیمی از واحدهای تولیدی را چنانکه ضرورت پیدا کرد به‌طور موقت تعطیل کنند تا زمانی که با استفاده از حمایت‌های اقتصادی اردوگاه سوسیالیسم ذره‌به‌ذره بازسازی اقتصادی به شکل موزون با سمت‌گیری سوسیالیستی شکل بگیرد. در اینگونه کشورها وظیفه دولت و وظیفه‌ی است عمومی و قانونمند: ملی کردن صنایع بزرگ و وابسته به امپریالیسم، ملی کردن اراضی بزرگ، ملی کردن تجارت عمده داخلی و خارجی، ملی کردن سیستم حمل و نقل و صنایع سنگین. با این ترتیب فقط به‌خرده‌بورژوازی و بخشی از بورژوازی لیبرال اجازه داده می‌شود که در بخش خصوصی به‌استثمار محدود خود ادامه دهند. و همچنین تمام اراضی مصادره شده و واحدهای تولیدی مصادره شده و تجارت عمده و سیستم حمل و نقل در مالکیت دولت ملی و دمکراتیک خواهد بود و این مالکیتی است مشابه مالکیت سوسیالیستی. اینگونه دولت‌ها می‌بایست در سطح روستاها تعاونی‌های دولتی را در اراضی کشاورزی بزرگ مصادره شده مانند اراضی خاندان سلطنتی گذشته در ایران و همچنین آباد کردن اراضی بایر و استقرار تعاونی‌های تولیدی روستایی روی آن، بخش کشاورزی را نیز شکل بدهد. چنانچه بخشی از اراضی مصادره شده را در ازای پرداخت پول در واحدهای ده ساله، بیست ساله و سی ساله به کشاورزان بدهند قشر خرده‌مالک که نطفه استثمار و سرمایه‌داری را در خود دارد، رشد می‌کند و با این ترتیب امکان طی کردن راه رشد غیر سرمایه‌داری وجود ندارد.

در صورتی که در سطح روستا نیز اقتصاد تعاونی روز به‌روز خود را استحکام بخشد، امکان طی کردن راه رشد غیر سرمایه‌داری وجود دارد. در اینگونه کشورها وظایف جدیدی در زمینه تربیت نیروی انسانی ماهر و کادرهای مدیریت اقتصادی نیز در وظایف دولت قرار دارد. مشکل کردن کارگران، دهقانان و زحمتکشان، نفوذ دادن روزافزون آن‌ها در دولت یکی از اصول عامی است که چنانکه بدون هیچگونه نوسان و اشکال تحقق یابد امکان طی کردن راه رشد غیر سرمایه‌داری وجود دارد. در کشورهایی که

بخش دولتی مالکیت بروسایل تولید در شهر و تعاونی‌های روستایی را در اختیار خود دارد، باید تولیدات و فعالیت بخش خصوصی را زیر نظر داشته باشد و این بخش خصوصی بایستی در محدوده برنامه طرح‌ریزی شده اقتصادی دولتی فعالیت داشته باشد نه نوعی فعالیت برمبنای سود بیشتر. و بخش دولتی با تجدید تجهیز تکنولوژیک تعاونی‌های روستایی و واحدهای صنعتی شهری تدریجاً تمام نیازمندی‌های اقتصادی و غیره نیروی اجتماعی را تأمین می‌کند. با این ترتیب ضرورت وجود بخش خصوصی، خرده‌مالکین و خرده‌بورژوازی شهری تدریجاً از بین می‌رود و در ضمن هم از نظر کادرهای مدیریت صنعتی و هم از نظر تربیت نیروی انسانی ماهر و هم از نظر تجهیز تکنولوژیک تعاونی-های روستایی جمعی و دولتی در واحدهای متعلق به دولت انقلابی، دیگر احتیاجی به کالاها و مدیریت بخش خصوصی نیست.

در زمینه بانک‌ها گفتم که بانک‌ها بایستی مصادره شود. اما مصادره کردن بانک‌ها همیشه بدین معنی نیست که این اقدام در جهت منافع کارگران و دهقانان و زحمتکشان وطنی کردن راه رشد غیر سرمایه‌داری است؛ همچنانکه بعد از تمام این انقلاب‌ها اعم از اینکه مجدداً به دام استعمار نوین بیفتند یا اینکه راه رشد غیر سرمایه‌داری را طی کنند، بخش اقتصادی دولتی تقویت می‌شود و این تقویت همیشه بدین معنی نیست که اقتصاد سوسیالیستی طرح-ریزی می‌شود. اقتصاد دولتی می‌تواند مکمل بخش خصوصی باشد؛ مثلاً در کشور ما بعد از ملی کردن بانک‌ها سیستم بانکی می‌تواند با ضوابط جدید در جهت تأمین اعتبارها برای بخش خصوصی و کارفرماها اقدام کند. با این ترتیب بخش دولتی بانک‌ها را مصادره کرده اما به علت اینکه بانک‌ها در شرف ورشکستگی بودند، بانک‌ها را مجدداً سازمان‌دهی کرده و تقویت می‌کند و اعتبارات بخش خصوصی را تأمین می‌کند. برای طی کردن راه رشد غیر سرمایه‌داری ملی کردن بانک‌ها فقط و فقط به این معنی باید باشد: بانک نه برمبنای سود بیشتر بلکه برمبنای فعالیت بانک‌ها برای تأمین اعتبارات در داخل و خارج برای گرفتن وام‌ها بویژه وام‌هایی که از اردوگاه سوسیالیستی گرفته می‌شود برای کمک به اجرای طرح‌های اقتصادی دولت در جهت گسترش تعاونی‌های روستایی و واحدهای تولیدی که در مالکیت جامعه است باید اقدام کند. بنابراین این سیستم بانکی به تدریج خصلت سیستم بانکی جوامع سوسیالیستی را به خود می‌گیرد، نه خصلت سیستم بانکی متعلق به جوامع سرمایه‌داری که در جهت افزایش سرمایه اصلی و غیره اقدام می‌کند. بانک -

های ما که از سال ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۴ مثل قارچ سبز شد و گسترش یافت، سرمایه خود را از طریق استثمار زحمتکشان چهل برابر افزایش دادند. این سیستم بانکی در جهت منافع بورژوازی بزرگ دولتی و خصوصی و امپریالیسم عمل می‌کرد. با این ترتیب اگر ضوابط حاکم بر بانک‌ها چنان دگرگون شود که سیستم بانکی مکملی باشد برای گسترش و تأمین اعتبار در جهت تجهیز تکنولوژی تعاونی‌های روستایی و اقتصاد دولتی، سیستم بانک خدمتگذار اقتصاد خلقی با سمت‌گیری سوسیالیستی شده. در غیر این صورت این سیستم و این بدنش دولتی فقط و فقط می‌تواند مکملی برای کارفرما و رشد بورژوازی لیبرال باشد. مسأله دیگری که بیشتر رفقا در مورد آن سؤال می‌کنند این است که چگونه دمکرات‌های انقلابی به کمونیست تبدیل می‌شوند؛ چگونه لنین در نظرات خود پیرامون راه رشد غیر سرمایه‌داری می‌گوید: حزب دمکرات‌های انقلابی می‌تواند به حزب مارکسیست لنینیست مبدل شود. ابتدا دیدیم که دمکرات‌های انقلابی متأثر از دهقانان و کارگران که بخش عظیمی از جمعیت مستعمرات و نیمه‌مستعمرات را تشکیل می‌دهند، هستند. بعلاوه تحت تأثیر خواست‌های خرده‌بورژوازی و بورژوازی لیبرال هستند، پس بیانگر آمال و آرزوهای این نیروهای انقلابی نیز هستند. بعد از انقلاب جامعه ایستانیست و در جامعه شکل‌گیری طبقاتی نوینی در جریان است. اولاً طبقه کارگر کمیته‌ها در شرایط حاکمیت دولت ملی و دمکراتیک افزایش می‌یابد و نه در استبداد و دیکتاتوری امپریالیستی. یعنی این عامل عینی جدید در جامعه توسعه کمی پیدا می‌کند. در این شرایط دمکراتیک اتحادیه‌ها و سندیکاها کارگری شکل می‌گیرد و حتی شوراهای کارگری به وجود می‌آید. این طبقه کمیته‌ها افزایش یافته با مبارزات سندیکایی، اتحادیه‌ای و شورایی تدریجاً کیفیت خود را بالا می‌برد. طبقه دهقان نیز متشکل شده و افزایش کمی می‌یابد و با شکل دادن شوراهای روستایی تدریجاً شکل جامع‌تری از نظر کیفی می‌یابد. در کشورهایمانند الجزایر و لیبی که این کارگران و دهقانان از طرف دولت حمایت سیاسی عظیمی شده‌اند، این نیروها تدریجاً به صحنه مبارزات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی کشیده می‌شوند.

در کشورهایی که رهبری انقلاب خلقی به طور عمده به دست دمکرات‌های انقلابی است آن‌ها با قانونمندی‌های عام انقلاب‌های خلقی روبه‌رو بوده و در مبارزه سیاسی با امپریالیسم و بورژوازی لیبرال ضرورتاً اینگونه دمکرات‌های انقلابی از نظر پیش سیاسی داخلی و خارجی متحول می‌شوند، یعنی

الزاماً به طرف اردوگاه سوسیالیستی نزدیک‌تر می‌شوند و در داخل برای سرکوبی بورژوازی لیبرال و امپریالیسم بایستی به تسوده‌ها متوسل شوند. می‌بینیم در کشورهای نظیر الجزایر نیروی چریکی توده‌ای به وجود می‌آید، علاوه بر اتحادیه و سندیکا و شوراهای مختلف بزرگادهای پاسدار به وجود می‌آید. کنگره خلق شکل می‌گیرد، شوراهای انقلاب و دادگاه‌های انقلاب به وجود می‌آید. این ارگان‌ها ارگان‌هایی است متشکل از توده‌های زحمتکش و معجری منافع و آرزوها و آمال زحمتکشان و با اتکاء بر این نیرو است که اینگونه کشورها پس از انقلاب قادر به مبارزه با ارتجاع داخلی، بورژوازی لیبرال و امپریالیسم هستند. این نزدیکی اجتماعی و سیاسی میان این دمکرات‌های انقلابی در کوران مبارزه با امپریالیسم و ارتجاع و در کوران تحقق دادن رفرم‌های اقتصادی - اجتماعی و الزاماً نزدیک‌تر شدن از نظر اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی به اردوگاه سوسیالیستی و تأثیر متقابل میان طبقه کارگر جدید و دهقان جدید و اینگونه دمکرات‌های انقلابی، تحول روانشناسانه و تحول ایدئولوژیک را به وجود می‌آورد. با این ترتیب است که در کوران حرکت و تغییر و تحول در راه رشد غیر سرمایه‌داری دمکرات‌های انقلابی قادر به تبدیل شدن به کمونیست هستند. نمونه زنده آن در کوبا، کنگو، یمن دمکراتیک (یمن جنوبی) و غیره تحقق علمی یافته. تمام این دمکرات‌های انقلابی که در جبهه آزادیبخش یمن جنوبی تحت رهبری جناح ملی بودند، مادر زاد کمونیست نبودند و چیزی از مارکسیسم و سوسیالیسم نمی‌دانستند. روانشناسی آن‌ها، آرزو و آمال آن‌ها متأثر از خلقی عقب مانده و زحمتکش در یک مستعمره بود. در کوران مبارزه با امپریالیسم و ارتجاع و بازسازی اقتصادی در تأثیر متقابل با کارگران و دهقانان نوین، در ارتباط سیاسی و فرهنگی با اردوگاه سوسیالیستی تدریجاً دگوگونی در قانون اساسی این کشورها می‌بینیم، بعد از دو اصطکاک مهم در یمن جنوبی جبهه آزادیبخش منحل و حزب کمونیست - حزب کارگران و دهقانان با ایدئولوژی مارکسیستی لنینیستی به وجود می‌آید. همچنین در کنگو و کوبا نیز دیدیم. با این ترتیب بعد از این انقلاب زمانی که طبقه کارگر و دهقان در حال تحول کمی و کیفی است چگونه ما معتقدیم که دمکرات انقلابی آغاز انقلاب در اواسط راه رشد غیر سرمایه‌داری نیز همان خواهد بود؟ پس هیچگونه شرایط نینی متحول داخلی وجود ندارد؟ پس تأثیر متقابل و هیچ اصطکاک بین رادیکال‌ها با بورژوازی لیبرال وجود

(۱) رادیکال‌ها: دمکراتیسم خرده بورژوازی، علاوه رادیکالیسم پرولتری.

ندارد؟ انجام رفرم‌های ملی و دمکراتیک و ملی کردن‌ها صورت نمی‌گیرد؟ امپریالیسم بایکوت اقتصادی صورت نمی‌دهد؟ ضرورت نزدیکی به اردوگاه سوسیالیستی وجود ندارد؟ اگر تمام این عوامل وجود ندارد در این صورت دمکرات انقلابی نمی‌تواند به کمونیست مبدل شود؛ ولی کارگران و دهقانان در کوران راه رشد غیر سرمایه‌داری تلاش می‌کنند بر بورژوازی لیبرال و ارتجاع غلبه کنند و اقتصاد سوسیالیستی را طرح‌ریزی کنند و در کوران این تلاش از درون دمکرات‌های انقلابی کمونیست‌های واقعی را می‌سازند.

دمکراسی از دیدگاه انقلاب‌های خلقی، دمکرات‌های انقلابی و مقایسه آن با دمکراسی سرمایه‌داری

قبلاً گفته‌ام که ایدئولوژی عبارت است از شش وجه ایده که در پیوند ارگانیک و هم‌بسته بهم وجود دارند. تغییر هر وجه ایدئولوژیک منجر به تغییر سایر وجوه می‌شود. شش وجه ایدئولوژیک عبارت است از وجود فلسفی، سیاسی، حقوقی، زیبایی‌شناسی، اخلاقی و مذهبی. زمانی که نظام فئودالی به نظام سرمایه‌داری تبدیل می‌شود، ایده‌های مذهبی کاتولیکی به ایده‌های مذهبی پروتستان تبدیل می‌شود، فلسفه جبری و تقدیری به ماتریالیسم مکانیکی و تئوری اتمیسم متعلق به پیش فلسفه بورژوازی تبدیل می‌شود. اخلاقیات فئودالی به اخلاقیات ساده و بی‌ریای بورژوازی دوران انقلاب تبدیل می‌شود. زیبایی‌شناسی زیر اسارت ایده‌های مذهب فئودالیتد به زیبایی‌شناسی در آثار نقاشی هنرمندان و نقاشان و مجسمه‌سازان بورژوایی تبدیل می‌شود.

با این ترتیب است که زمانی که مامی‌پذیریم در کشوری به مثابه مستعمره و نیمه مستعمره دمکرات‌های انقلابی و کمونیست‌ها متأثر از این نیروهای فقیر که بخش عمده آن را کارگران و دهقانان و زحمتکشان تشکیل می‌دهند، دست به انقلاب می‌زنند. اینها می‌توانند در ایدئولوژی خود صرفاً دموکراسی را از دیدگاه بورژوازی توضیح دهند. مبارزه آن‌ها با امپریالیسم و سرمایه‌داری است. به علت اینکه نیروی عمده انقلاب کارگران و دهقانان هستند، زمانی که در انقلاب شرکت می‌کنند از زاویه دید خود نه تنها نابودی امپریالیسم و ارتجاع بلکه نابودی استثمار انسان از انسان را می‌بینند و به همین دلیل است که در تمام انقلاب‌های خلقی اینچنین در جناح‌هایی از دمکرات‌های انقلابی شعار نمی‌استثمار انسان از انسان و جامعه بی‌طبقه را مشخصاً می‌بینیم و در

برخی کشورها مشخصاً در قانون اساسی آن کشور در ابتدای انقلاب نوشته می‌شود. آیا بورژوازی در پيشتاز خود خواستار نفی استثمار انسان از انسان است؟ چرا این شعارها مطرح می‌شود؟ چرا در کشور خود ما بعد از انقلاب از طرف برخی نیروهای مذهبی شعار جامعه بی طبقه توحیدی مطرح می‌شود؟ چرا نفی استثمار انسان از انسان مطرح می‌شود؟ این پاسخ گویی به چندین میلیون نیروی انسانی کارگر و دهقانان زحمتکش است. در درون تمام توضیحات ایدئولوژیک این نوع نیروهای بینیم کنجکاوی وجود دارد و بعد از کنجکاوی‌ها و بررسی‌های علمی می‌کنند ثابت کنند که آن ایدئولوژی نیز استثمار انسان از انسان را نفی کرده است. آیا از اراده این هاناشی می‌شود که دست به این تلاش می‌زنند؟ نه، در زمینه اجتماعی از پيشتاز کمونیست یا دمکرات انقلابی نیروهایی وجود دارد که خودش حداقل در آینده‌ای دور شعار نفی استثمار انسان از انسان را طلب می‌کند. دیدیم بعد از انقلاب‌های بورژوازی کلاسیک با تمام شعارهای عوام‌فریبانه‌ی که بورژوازی داد و نوع سیستم پارلمانی که پیاده کرد هیچگاه جای تحقق منافع کارگران و دهقانان نبود. با این ترتیب دمکرات انقلابی متأثر از کارگران و دهقانان و زحمتکش‌ان و خرده بورژوازی خواهان رفرف‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی است. نهاد سیاسی و تشکیلات سیاسی که پاسخگوی این نیروی خلقی و جناح رادیکال است، پارلماناریسم بورژوازی نیست. اسکلت پارلمانی بورژوازی را زمانی که به کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره می‌آوریم به صورت یک کاریکاتور درمی‌آید. ثانیاً عوامل دیگری در اینگونه کشورها وجود دارد که امکان دادن دمکراسی‌های وسیع در مرحله بعد از پیروزی نمی‌دهد. در اینگونه کشورها فرهنگ بسیار عقب مانده است. آن نوع آشنایی که جامعه غربی ضمن چهارصدسال با مبارزات سیاسی و پارلمانی و کاندید دادن و حق رأی دادن و غیره داشته، اساساً این توده‌های فقیر با این نوع دمکراسی و بازی‌های سیاسی و پارلمانی ندارند. به درون این توده‌هایی که در کشور خودمان ضمن یکسال دست به تظاهرات و میتینگ و غیره زدند و ضمن همین روزهای مشخصی مانند همین ۱۵ خرداد به وجود آمد و این نیروهای انقلابی مجدداً به درون خیابان‌ها ریختند، به درون این‌ها برویم تا ببینیم که آیا آگاهی تجزیه و تحلیل سیاسی و بحث‌های سیاسی و مبارزات سیاسی و غیره وجود دارد؟ این سطح از فرهنگ سیاسی را با فرهنگ سیاسی چهارصد ساله اروپا مقایسه می‌کنیم؛ ثانیاً در این کشورها به علت اینکه لبه تیز انقلاب متوجه ارتجاع و امپریالیسم است و بعد از پیروزی دچار

بحران‌ها، نوسانات و مشکلات عظیمی برای بازسازی اقتصادی و مبارزه با جناح لیبرال است تا بتواند راه رشد غیرسرمایه‌داری را طی کند، چنانکه دمکراسی وسیع پارلمانی تحقق یابد، تمام انسجام اجتماعی بخصوص انسجام نیروهای رادیکال از هم می‌پاشد و بهترین زمینه برای توطئه ارتجاع و امپریالیسم به وجود می‌آید.

با این ترتیب دمکرات‌های انقلابی، دمکراسی را از دیدگاه خود نوعی دیگر تعبیر می‌کنند. دمکراسی از دیدگاه آن‌ها سه وجه دارد: دمکراسی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی. چگونه در الجزایر و کشورهای مشابه آن‌همین دمکرات‌های انقلابی توده‌های کارگری و دهقانی را در اتحادیه‌ها و سندیکاها و شوراهای متشکل می‌کنند؟ با تکیه و نیروی انقلابی آن‌ها تمام توطئه‌های بورژوازی لیبرال و امپریالیسم رانقش بر آب می‌کنند؟ چگونه در این کشورها دمکراسی وجود ندارد؟ آیا این دمکراسی عمیق تر است یا دمکراسی سرمایه‌داری؟ آیا دمکراسی سیاسی توده‌یی به معنی فعالیت عظیم توده‌های کارگری و دهقانی در مبارزه با ارتجاع و امپریالیسم غیر از داشتن دمکراسی عظیم است؟ نهادهایی که در این نوع انقلاب‌ها شکل می‌گیرد با نهادهای بعد از انقلاب‌های بورژوایی کلاسیک هیچ شباهتی ندارد. کجا بعد از انقلاب بورژوایی کلاسیک بریگادهای پاسدار به وجود می‌آید؟ چریک‌های توده‌یی و دادگاه‌های انقلابی و کمیته‌ها و شوراهای ناظر بر تولید و توزیع به وجود می‌آید؟ می‌بینیم که در حوزه اقتصاد و سیاست تمام نهادها توده‌یی و عمیق‌ترین دمکراسی را در بطن خود نشان می‌دهد. دمکراسی در حوزه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی از دیدگاه انقلاب‌های خلتی که زحمتکشان، کارگران و دهقانان دیکته می‌کنند اینگونه دمکراسی است. با این ترتیب در این نوع فرهنگ عقب مانده و آن نوع توطئه‌های ارتجاع و امپریالیسم و اینکه در طی کردن راه رشد غیر سرمایه‌داری مرتباً مبارزه با بورژوازی لیبرال و سایر جناح‌هایی که در بخش خصوصی قرار دارند وجود دارد. و با اتکاء بر همین نیروهای ارتجاعی که از کودتا گرفته تا تنوعی از توطئه‌ها و مانورهای سیاسی است، امپریالیسم سعی می‌کند نیروی خودش را مجدداً در این کشور تجدید کند، اما امکان تحقق پارلمانتاریسم غربی و بازی‌های سیاسی غربی وجود ندارد. این بدین معنی نیست که ما بپذیریم دمکرات‌های انقلابی نوعی انحصار طلبی ارائه بدهند، چون می‌دانیم در این کشورها وحدت دمکرات‌های انقلابی و مارکسیست‌ها یکی از عوامل عمده پیروزی اینگونه انقلاب‌هاست. عکس این قضیه هم اتفاق افتاد. بدین جهت از عوامل شکست

در طی کردن راه رشد غیر سرمایه‌داری در مصر همین انحصار طلبی بود. عبدالناصر در سال ۱۹۵۹ تمام کمونیست‌ها را به زندان انداخت و در سال ۱۹۶۴ الزاماً به دلیل مبارزات طبقاتی داخلی و پیوند با اردوگاه سوسیالیستی آن‌ها را آزاد کرد.

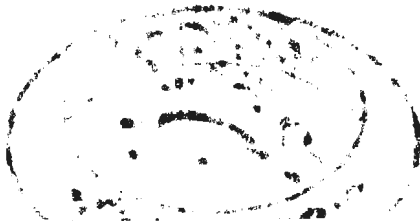
با این ترتیب ماسنگ بورژوازی لیبرال را که کاریکاتور پارلماناریسم غربی را در اینگونه انقلاب‌های خلقی ارائه می‌دهد به‌سینه نمی‌زنیم و آب به آسیاب ارتجاع و امپریالیسم نمی‌ریزیم. ما خواستار گسترش سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری و در مرحله بعد تشکیل شوراهای کارگری ناظر بر تولید و توزیع و ایجاد شوراهای روستایی، ملی کردن عظیم و قطع منافع امپریالیسم هستیم.

نیروهای رادیکال که آن نوع دمکراسی توده‌یی را توصیف می‌کنند عمیق‌ترین مشی مبارزه با امپریالیسم را تعقیب می‌کنند. آیا دمکراسی به معنی آزادی بیان و غیره و غیره در این محدوده اهمیت دارد؟ این حداکثر به نوع دمکراسی به اصطلاح بعد از انقلاب یونان بدل می‌شود. در حالی که تشکیل احزاب و از جمله حزب کمونیست آزاد شده، در یونان پایگاه‌های امپریالیسم هنوز وجود دارد، نهادهای اقتصادی و اجتماعی جامعه هنوز دست نخورده باقی مانده، توده‌های مردم زمینه متشکل شدن و داشتن فعالیت اجتماعی و سیاسی ندارند، رزمناوهای آمریکایی از پایگاه‌هایشان در ساحل یونان به فعالیت‌های گوناگون ارتجاعی مشغولند. با این ترتیب در یک انقلاب خلقی که نیروهای رادیکال قدرت سیاسی را قبضه می‌کنند، دمکراسی، دمکراسی توده‌ای عظیم است و شباهت آنچنانی با دمکراسی پارلمانی غربی ندارد.

تجربه انقلاب الجزایر

در انقلاب الجزایر در آغاز روشنفکران احزاب کوچکی در شهرها تشکیل دادند. اقتصاد الجزایر بسیار عقب مانده بود. نیروی عمده انقلاب دهقانان بودند. شهرها بسیار کم توسعه و حدی از توسعه در جهت منافع استعمارگران برای رشته‌های معدنی و غیره وجود داشت. با این ترتیب در الجزایر طبقه کارگر صنعتی وسیعی وجود نداشت و بورژوازی رشد عظیمی نداشت. ابتدا روشنفکران در شهرها تلاش کردند در میان بخشی از نیروی کارگری که در شهرها وجود داشت و بخشی از کارمندان جزء و خرده‌بورژوازی سازماندهی

کنند. اما در میان این نیروها انرژی انقلابی نیافتند؛ در ضمن سازمان‌های این نیروها زیر فشار پامس امنیتی، ارتجاع داخلی و نیروهای فرانسه قرار گرفت. تعدادی آگاهانه و تعدادی از روی الزام چون تحت تعقیب بودند به روستاها پناه آوردند. در حومه، شهر و روستاها این زحمتکشان عالی‌ترین آمادگی را برای عصیان انقلابی نشان دادند و روشنفکران به انرژی انقلابی در میان این نیروی دهقانی پی بردند. با بسیج این نیروهای انقلابی و اتخاذ روش مسلحانه ضمن چندین سال مبارزه توده‌یی طولانی وسیع قادر به حل تضاد خلق و امپریالیسم و نابود کردن تسلط استعمارگران فرانسه بر خلق الجزایر شدند. بعد از پیروزی دولت الجزایر حدی از آن برنامه‌های ملی و دمکراتیک را که زمینه طی کردن راه‌رشد غیر سرمایه‌داری را به وجود می‌آورد پیاده کرد. به‌عنوان مثال بخش دولتی سیستم حل و نقل، بخش عمده صنعت و بانکها را مصادره کرد و در مالکیت عمومی دولت قرار داد. با کارهای ابداعی دولت انقلابی و دهقانان و زحمتکشان بخش تعاونی و اشتراکی به وجود آمد که در الجزایر آن‌را بخش خود گردان می‌نامند. سیستم حمل و نقل برای رساندن تولیداتشان به بازار در اختیار آن‌ها قرار گرفت و با گرفتن وام‌های وسیع از داخل و خارج، کشور برای توسعه این نظام خود گردان تأمین می‌شود. و این انعکاسی از این است که بخش اشتراکی کشاورزی در الجزایر درجه حدی از رشد اقتصادی است. در ۱۹۷۰ در الجزایر بعد از رفم‌های عمیق اقتصادی و ملی کردن‌ها ۸۰٪ تولید صنعتی و ۶۵٪ تولید کشاورزی و ۱۰۰٪ حمل و نقل در کنترل بخش دولتی بوده است. در ۱۹۷۱ در الجزایر ملی کردن منابع نفت و استخراج بعضی از رشته‌های معدنی شکل ملی به خود گرفت. در بخش عمومی در ۱۹۷۱ شرکت‌های بیمه، فروش داخلی نفت و محصولات نفتی و بانک‌ها و تجارت خارجی کاملاً ملی شده بود و در نظارت دولت قرار داشت. الجزایر به علت اینکه عمده‌ترین ارزی که وارد مملکتش می‌شد یاد درآمد ملی‌اش ناشی از صدور نفت بود. شرایط بین‌المللی هنوز اجازه نمی‌دهد که اینگونه کشورهای انقلابی نفت خودشان را به‌طور جامع و کامل ملی کنند. هنوز نفت الجزایر مطابق با آماري که مربوط به سال‌های ۱۹۷۱ است کاملاً ملی نشده بود، اما الجزایر با استفاده از کارشناسان اتحاد شوروی تدریجاً در تدارک تربیت کادر مدیریت بود؛ برای اینکه تمام تأسیسات نفتی خود را بدون نیاز به کارشناسان خارجی بتواند اداره کند و در زمینه داشتن وسایل حمل و نقل نفتی نیز سرمایه‌گذاری وسیع دولتی صورت گرفت.



کنگو براز اوایل سرزمینی است افریقایی با جمعیتی کمتر از یک میلیون. در ۱۹۶۰ در کنگو براز اوایل حرکتی کودتاماوند از طرف دمکرات‌های انقلابی صورت گرفت ولی بعد از مدتی بایک ضدکوتا مجدداً استعمار سلطه خودش را بر کنگو حاکم ساخت، اما چندسالی بیشتر نگذشت که مجدداً نیروهای انقلابی از جمله بورژوازی لیبرال قدرت را از نظر سیاسی و نظامی قبضه کردند و حزبی به وجود آوردند تحت عنوان حزب جنبش انقلابی... این حرکت در ۱۹۶۳ در کنگو براز اوایل شکل گرفت، اما رهبری این حزب نیز به دست بورژوازی لیبرال افتاد که می‌خواست راه رشد سرمایه‌داری را طی کند. در ۱۹۶۸ بایک حرکت توده‌بی دمکرات‌های انقلابی قدرت سیاسی و نظامی را قبضه کردند و با اعلام اینکه باطی کردن راه رشد غیر سرمایه‌داری، با پذیرفتن سوسیالیسم و ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم و با اتکا به کارگران و دهقانان راه بازسازی مملکت برای طفره رفتن از شیوه تولید سرمایه‌داری و رسیدن به سوسیالیسم در دستور کار آنهاست، زمین‌ها را به عنوان زمینه انقلابی فراهم کردند.

کسانی که معتقدند دمکرات‌های انقلابی نمی‌توانند به مارکسیست تبدیل شوند آیا در کنگو براز اوایل این کمونیست‌ها، این دمکرات‌های انقلابی که بعد از این افت‌وخیزها، نوسان‌ها، کودتاها و ضدکودتاها به ایدئولوژی علمی رسیدند، سوسیالیسم را پذیرفتند و با اجرای ملی کردن‌های وسیع و با اتکاء به توده‌های مردم راه رشد غیر سرمایه‌داری را پیش گرفتند، حتماً از جایی غیر از این زمینه اجتماعی آمدند. در قانون اساسی کنگو براز اوایل مسأله پیشرفت به سوی سوسیالیسم یکی از اصول اساسی است. تدارک برای نفی استثمار انسان از انسان یکی دیگر از مواد قانون اساسی است. استقرار دیکتاتوری پرولتاریا بعد از انجام رفرم‌های ملی و دمکراتیک یکی از اصول عمده قانون اساسی کنگو براز اوایل است. ملی کردن‌های وسیع، گسترش دادن تعاونی‌ها، تشکیل‌های توده‌بی عظیم، اشاعه وسیع مارکسیسم، لنینیسم در درون توده‌های مردم کنگو در قانون اساسی کنگو براز اوایل گنجانده شده است. در ۱۹۷۳ مالکیت سوسیالیستی بروسایل تولید به عنوان یک هدف استراتژیک طی یک لایحه قانونی در تشکیلات سیاسی کنگو براز اوایل به رسمیت شناخته شد. دولت مالک عمده‌ترین بخش‌های اراضی می‌شود. بروسایل تولید به‌طور عمده مسلط می‌گردد. در این کشور بعد از انقلاب ۱۹۶۸ یک نهاد جدید تحت عنوان مجمع خلق که تبلور مجموعه‌بی از شوراهای خلقی در مناطق و نواحی



گوناگون بود به وجود آمد.

تجربه انقلاب مصر

این مجمع خلق و این شوراهای خلقی ابزار قدرت خلق است و دمکرات‌های انقلابی اینگونه از هاله تفکرات ناسیونالیستی که در تفکرشان وجود داشت خارج شدند و حزب طبقه کارگر با ایدئولوژی مارکسیست - لنینیستی را بنیاد گذاشتند. یکی دیگر از نمونه‌هایی که وجود بسیار مشابهی با کشور ما دارد نمونه مصر است. بعد از ۱۹۴۸ که زمان شکست اعراب و فلسطینی‌هاست توده‌های مردم مصر زیر بار این شکست نرفتند و به علت داشتن آن فرهنگ فراگیر عربی زیر فشار عظیم روانی اخلاقی بودند. از طرف دیگر در مصر به علت حاکمیت استعمارگران نوعی ستم استعماری و عقب ماندگی عظیم اقتصادی وجود داشت و نظام سلطنتی ملک فاروق بر آنجا حاکم بود. با این ترتیب در ۱۹۵۲ ابتدا در چند پادگان نظامی بین مردم مصر و نیروهای انگلیس درگیری پیش آمد. این درگیری منجر به تلفات بیش از ۸۰ نفر از مردم مصر و مجروح شدن تعداد بسیار زیادی گردید. شش ماه بعد از این حادثه افسران جوان در داخل ارتش فاروق بازوی مسلحی به وجود آوردند و بایک کودتای موفق قادر به قبضه کردن قدرت سیاسی و نظامی شدند. در مصر اساساً تا سال ۱۹۵۶ راهی که طی می‌شود راه سرمایه‌داری بود. دمکرات‌های انقلابی که قدرت خلقی را قبضه کرده بودند هیچ‌راه مشخصی را برای بازسازی انقلابی مصر نمی‌دانستند. بورژوازی بویژه بورژوازی لیبرال از این موقعیت سود می‌برد و سعی می‌کرد تمام دستاوردهای انقلاب را به قشر خود اختصاص دهد. با این ترتیب در ۱۹۵۶ ناصر و تعداد دیگری از دمکرات‌های انقلابی متوجه شدند که تمام دستاوردهای دهقانان، کارگران و زحمتکشان تدریجاً به قشر بورژوازی لیبرال اختصاص می‌یابد. زمینه اصطکاک بسیار سنگینی فراهم شد. مادر سال ۱۹۵۶ شاهد هستیم که در یک جلسه پارلمانی یکباره عبدالناصر طرح ملی شدن کانال سوئز را اعلام می‌کند و دو ساعت بعد از اعلام این طرح نیروهای نظامی مصر تمام شبکه‌های اداری کانال سوئز را اشغال می‌کنند.

عبدالناصر امپریالیست‌ها و بویژه انگلیس‌ها و فرانسوی‌ها را در مقابل عمل انجام شده قرار می‌دهد و قادر می‌شود تمام توطئه‌های امپریالیسم را خنثی کند. به دنبال ملی کردن کانال سوئز، ملی کردن بانک‌ها و شرکت‌های بیمه، بنگاه‌های

صنعتی، عمده‌فروشی‌ها، تجارت خارجی وابسته به سرمایه‌بینگانه یا سرمایه‌بزرگ داخلی تحقق می‌یابد و اصلاحات عمیق در ۱۹۵۶ شکل می‌گیرد. بخش دولتی بعد از انجام این رفرم‌های اقتصادی ۸۵٪ تولید صنعتی، ۹۰٪ کالاهای تولیدشده برای بازار داخلی و همچنین تجارت عمده خارجی را در انحصار خود می‌گیرد. بعد از واکنش‌های امپریالیست‌ها در مقابل اینگونه ملی‌کردن‌ها و خصوصاً ملی‌کردن کانال سوئز عبدالناصر الزاماً به اردوگاه سوسیالیستی رومی آورده و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تمام کادرهای لازم برای سیستم خدماتی و اداری کانال سوئز را برای کشور مصر تأمین می‌کند. اما مشکلاتی در این کشور وجود داشت: طبقه کارگر وسیع در این کشور شکل نیافته بود و دهقانان از آگاهی فرهنگی و سیاسی کمی برخوردار بودند. مقاومت امپریالیست‌ها بسیار حاد بود و بویژه اینگونه توطئه‌ها را با استفاده از ابزار خود در منطقه یعنی اسرائیل مرتباً تشدید می‌کردند تا این دولت جدید قادر نشود بیشترین درآمد‌های ملی خود را در بازسازی اقتصادی به کار اندازد. اینجا نقل‌قولی از لنین می‌کنم. لنین می‌گوید: «در کشورهایی که اهالی خرده‌مالک آن‌ها را صرفاً پرولترتفوق عظیمی دارند تمایز بین انقلابی پرولتاریا و انقلابی خرده‌بورژوا که در سر هر پیچ حوادث دچار تزلزل و تردید خواهد شد به خوبی دیده می‌شود».

با این ترتیب با ادامه بحث پیرامون مسأله مصر مشخصاً این تردیدها، تزلزل‌ها و ابهام‌ها را در ایدئولوژی و بینش سیاسی دمکرات‌های انقلابی مصر و از جمله عبدالناصر خواهیم دید. در اینگونه کشورها برعکس کشورهای آفریقایی که هنوز بقایایی از نظام‌های اشتراکی قبیله‌یی در آن‌ها وجود دارد، نظام اقتصادی پیشرفته‌تر است. حیات مالکیت خصوصی و خرده‌مالکی در روستاها یا واحدهای صنعتی خرده‌بورژوازی و بورژوازی در شهر مدت‌هاست که تداوم داشته و مالکیت خصوصی و ایده‌های مبتنی بر مالکیت خصوصی در فرهنگ این نوع جوامع از سوابق فرهنگی بسیار عظیم و طولانی‌مدتی برخوردار است. با این ترتیب وجود بورژوازی لیبرال، وجود خرده‌مالکین و خرده‌بورژوازی و وجود ایده‌های مبتنی بر مالکیت خصوصی به‌طور طولانی مدت در فرهنگ مردم اینگونه کشورها باعث می‌شود بین نمایندگان بورژوازی لیبرال و جناح دمکرات (دمکرات‌های انقلابی) کاملاً از زاویه نظرات سیاسی وجوه متمایزی ظاهر شود.

در ۱۹۶۱ در مصر قانون اصلاحات ارضی با لوائح جدید تدوین شد.

با اجرای طرح‌های بسیار وسیعی در کنار رود نیل هزاران هزار هکتار زمین به زیر کشت آمد و بعداً با اجرای سد آسوان با کمک اردوگاه سوسیالیستی و بویژه اتحاد شوروی هزاران هزار هکتار جدید نیز به زیر کشت کشیده شد. دولت مصر تمام این اراضی را به صورت دوهکتار و سه هکتار بین کشاورزان تقسیم کرد. سطحی از روابط متعادل بین آن‌ها برقرار ساخت. از طرف دولت برای آن‌ها مواد خام و تجهیزات و سیستم حمل و نقل برای رساندن تولیدات آن‌ها به بازار فراهم گردید. در همین روستاها که شکل نسبتاً تعاونی داشت از لحاظ نهاد اجتماعی شوراها یازده نفره به وجود آمد که متشکل از کارگران، دهقانان، کارمندان و به اصطلاح پرسنل خدماتی این نوع تعاونی‌ها بود. اما سیستم اصلاحات ارضی در مصر دارای نواقص عظیمی بود. تمام زمین‌های مصادره شده و زمین‌های باغی که احیا شد و مناسباتی متناسب با واحدهای تعاونی روستایی در آن‌ها مستقر شد، تنها ۱۰٪ روستاییان مصر را شامل می‌شد. یعنی برای توده عظیم مصر که به طور عمده طبقه دهقان بود کاری اساسی صورت نگرفت. در زمینه کشاورزی، در زمینه افزایش تولید، صنایع و تجارت هنوز بخش خصوصی دارای استحکام اقتصادی بسیار عظیمی بود. در ۱۵ سال اول انقلاب مصر یعنی از ۱۹۵۶ به بعد مجموعاً ۸۵۰ کارخانه در مصر ساخته شد. تولیدات صنایع نساجی و نخی ۱/۳ صادرات مصر را تشکیل می‌دادند. تأسیسات بزرگ آهن گدازی از طرف اتحاد شوروی به وجود آمد و تولیدات آن در سال به بیش از ۱/۵ میلیون تن رسید. کارخانه‌های فولاد سازی و غیره در ناحیه آسوان به وجود آمد. کارخانه‌های اتومبیل‌سازی، اتوبوس‌سازی، کامیون و تراکتور به وجود آمد. در ۱۹۶۵ طرح شش کا. خانه شیمیایی و آهن کاری نیز در برنامه طرح ریزی شده مصر قرار گرفت. از ۱۹۵۶ به بعد ضمن ۱۰ تا ۱۵ سال جمعیت کارگری مصر از ۴۰۰/۰۰۰ به ۸۰۰/۰۰۰ نفر رسید. در برنامه پنج ساله دوم مصر نیز تدارک پیاده کردن صنایع سنگین در همه حوزه‌ها دیده شد. مسأله درگیری بین لیبرال‌ها و رادیکال‌ها از ۱۹۵۶ به بعد در مصر شکل بسیار حادى به خود گرفت. عبدالناصر به عنوان يك دمکرات انقلابی که جانب جناح رادیکال‌ها را گرفت با ملی کردن‌ها و طرح‌های اقتصادی و سیاسی رادیکال خود جانب توده‌ها را گرفت. عبدالناصر این چنین می‌گوید: این فکر من اشتباه بود که فکر می‌کردم با بورژوازی می‌توان آشتی کرد. مبارزه طبقاتی يك مسأله واقعی است. برای میلیونرها جایی در جامعه سوسیالیستی

ما نیست. این تحولی کمی، تحولی تدریجی در بینش سیاسی يك دمکرات انقلابی از ۱۹۵۲ تا ۱۹۶۲ است. عبدالناصر در ۱۹۶۲ کنگره‌یی ملی به وجود آورد و در يك منشور ده فصلی مطرح کرد که مصر فقط از طریق سوسیالیسم می‌تواند مشکلات اجتماعی خود را حل کند. آیا چه زمینه اجتماعی و اقتصادی؟ چگونه مبارزه طبقاتی‌یی در گیر است که اینگونه دمکرات‌های انقلابی را به اینگونه بینش‌های علمی و طبقاتی می‌رساند؟

با پیشنهاد عبدالناصر ارگان‌های خلقی‌یی به وجود آمد که خود را به صورت حزب اتحاد اشتراک عربی متجلی ساخت. به محض ارائه این پیشنهاد از طرف عبدالناصر ۶ میلیون نفر در این حزب ثبت نام کردند. اخیراً بعد از تشکیل حزب جمهوری اسلامی در ایران بیش از ۲ میلیون و ۴۰۰/۰۰۰ نفر در این حزب ثبت نام کردند. هر دو متشکل از عناصر انقلابی پرشوراند اما دستشان از تجربه‌یی در زمینه سازماندهی و پختگی سیاسی و بیش جامع ایدئولوژیک خالی است. اینها حامل روانشناسی انقلابی و شور انقلابی متأثر از خلق زحمتکشند و لسی تا به تجربه تشکیلاتی و بینش‌های سیاسی در زمینه داخلی و خارجی در زندگی مبارزات ایدئولوژیک برسند زمانی است بسیار طولانی.

ببینیم از دیدگاه عبدالناصر سوسیالیسم یعنی چه؟ این دمکرات‌های انقلابی نه حامل بینش سیاسی و ایدئولوژیک بورژوازی هستند نه حامل بینش سیاسی طبقه کارگر. عبدالناصر در مورد سوسیالیسم در نوشته‌های گوناگون خود اینگونه تعبیرها را به دست می‌دهد:

۱) سوسیالیسم ما ماتریالیستی نیست، فقط هم ایدئالیستی نیست، مارکسیستی هم نیست. سوسیالیسم ما یعنی نفی استثمار و تحویل و سایل تولید به خلق و متحد کردن کارگران، دهقانان و زحمتکشان.

۲) سوسیالیسم به نظر من مخالف اصول مذهب نیست و گرنه بدین معنی است که ما بگوییم مذهب استثمار را تأیید می‌کند (این برداشت عبدالناصر از مذهب است).

۳) ما مارکسیست نیستیم اما مارکسیسم را هم ندیده نمی‌گیریم. بر

۱/۴ جمعیت دنیا ایدئولوژی مارکسیستی حاکم است و مردم براساس این ایدئولوژی زندگی می‌کنند.

۴) اینکه مارکسیسم مذهب را رد می‌کند مورد اختلاف ما و

مارکسیست‌هاست.

با این ترتیب سوسیالیستی را که ارائه می‌دهد حدی از نفی استثمار و ارائه وسایل تولید به خلق، اتحاد کارگران، دهقانان و زحمتکشان است. این‌ها در پیش سیاسی عبدالناصر وجود دارد ولی هاله تفکرات مذهبی و ناسیونالیستی هم بر ذهن این دمکرات انقلابی حاکم است. می‌بینیم این دمکرات انقلابی را با نماینده بورژوازی کلاسیک و نظرات سیاسی - اجتماعی اقتصادی آن‌ها نمی‌توان مقایسه کرد.

اما عبدالناصر در رفتار عملی چکار کرد؟ بانک‌ها، شرکت‌های بیمه و ۴۲ شرکت صنعتی، تجاری و مالی را دولتی کرد. ۹۱ شرکت و مؤسسه را ظرف شش ماه سهامی کرد و ۵۱ درصد سهام آن‌را به دولت اختصاص داد. ۵۹ مؤسسه دیگر را از داشتن سهام بیش از ده هزار لیره استرلینگ محروم ساخت و بقیه سرمایه آن‌ها را مصادره کرد و به دولت اختصاص داد. تجارت خارجی را به مالکیت دولت در آورد. صنایع ملی به وجود آورد، اقتصاد طرح‌ریزی شده را پیاده کرد و بخش دولتی را وسیعاً گسترش داد و اصلاحات ارضی جامعی انجام داد. همه این اقدامات عبدالناصر برای طی کردن راه‌رشد غیرسرمایه‌داری بسیار نارسا بود. ملی کردن‌ها جامع نبود و بویژه در زمینه روستایی اقدامات در جهت ایجاد تعاونی‌های روستایی و تعاونی‌های تولیدی در طرح‌های اقتصادی دمکرات‌های انقلابی بسیار نارسا و ناقص بود. بخش خصوصی خرده‌بورژوازی و بورژوازی لیبرال از مواضع مستحکم اقتصادی برخوردار بودند و باتکیه بر همین مواضع بود که تدریجاً قدرت سیاسی را مجدداً قبضه کردند و خود را به صورت یک طبقه سازمان دادند و به این ترتیب ادامه اجرای طرح‌های ملی و دمکراتیک انقلابی عبدالناصر تغییر شکل یافت و بازگشت به سوی نظام سرمایه‌داری شکل گرفت.

و اینک آخرین نقل قول از عبدالناصر: «نباید گذاشت کمونیست‌ها حزب کمونیست تشکیل دهند؛ فقط باید در چهارچوب حزب اتحاد اشتراک عربی کارکنند». این یکی از اشتباهات بزرگ عبدالناصر بود که به ضرورت وحدت مارکسیست‌ها و دمکرات‌های انقلابی برای مبارزه با لیبرال‌ها با توطئه‌های امپریالیسم پی‌نبرد و این اشتباه نیز بر سایر اشتباهات اقتصادی او افزوده شد و زمینه شکست انقلابیون مصر را فراهم ساخت.

تجربه انقلاب کوبا

نمونه دیگر نمونه کوبا است. تحقق انقلاب خلقی ودمکراتیک در کوبا نقطه چرخشی است در تاریخ خلق‌های آمریکای لاتین. انقلاب کوبا انقلابی استثنایی نیست، بیانگر قوانین عام انقلاب‌های موجود در مستعمرات و نیمه مستعمرات، پاسخگوی مسایل زحمتکشان و خلق‌های اینگونه کشورهاست و از قانونمندی عام تمام انقلاب‌های خلقی برخوردار است. کوبا پیش از انقلاب نسبت به سایر کشورهای آمریکای لاتین از نظر پیاده‌شدن روابط سرمایه‌داری پیشرفته‌تر بود. در شهرها سرمایه‌گذاری بسیار عظیمی صورت گرفته بود؛ به طوری که در شب انقلاب کوبا سرمایه‌گذاری انحصارهای خارجی در کوبا به بیش از ۱ میلیارد دلار می‌رسید. و در همان سال مجموع سودی که انحصارهای خارجی از کوبا برده بودند بالغ بر ۶۰۰ میلیون دلار بود. در زمینه روستاها نیز روابط سرف و فئودال در کوبا کاملاً دگرگون شده بود و رابطه بین تولید کننده و استثمارگر یعنی بین کارگر کشاورز و سرمایه‌دار - چه سرمایه‌دار داخلی و چه سرمایه‌دار خارجی رابطه کار و سرمایه بود. در تمام مبارزات دهقانان کوبا شاهد هستیم که هیچگاه برای به دست آوردن یک قطعه زمین مبارزه نکردند و لسی همیشه مسأله وسایل کار و سایر مسایل و امکانات رفاهی در روستاها مطرح بوده است. یعنی زمانی که طبقه دهقان به صورت کارگر کشاورزی درمی‌آید دیگر برای یک قطعه زمین مبارزه نمی‌کند و بیشتر در زمینه حقوق مختلف اجتماعی و اقتصادی و سیاسی همانند کارگر صنعتی مبارزه می‌کند. در کوبا سیستم تک‌محصولی حاکم بود و عمده‌ترین درآمد ملی کوبا از طریق صادر کردن شکر بود. بیش از ۳۰ تا ۳۵ درصد درآمد ملی کوبا از صنایع قند بود و شکر ۸۰٪ صادرات کوبا را تشکیل می‌داد. در کوبا چیزی وجود دارد تحت عنوان «لاتیفونديا»: قطعات زمینی بسیار بزرگ دارای مالک واحد. توده‌های عظیم دهقانی به صورت کارگر و غیره روی قطعات زمین استثمار می‌شوند؛ تکنولوژی معمولاً در اینگونه اراضی تکنولوژی سرمایه‌داری و نسبتاً پیشرفته است.

در کوبا ۴۶٪ زمین‌های قابل کشت به ۱/۵ درصد مالکان بزرگ داخلی و خارجی تعلق داشت. استثمار بسیار خشن بود و نظام اقتصادی سرمایه‌داری وابسته در کوبا حاکم بود. بیش از ۱۰ نیروی فعال کوبا بی‌کار بود. استثمار خشن و اینگونه بهره‌کشی ارتجاع داخلی و امپریالیسم رشد موزون نیروهای

خرده بورژوازی لیبرال بود و طبقه کارگر در شهر و روستا جمعیتی بالغ بر یک میلیون نفر را تشکیل می داد. طبقه کارگر کوبا در زمینه تشکیل اتحادیه و سندیکاها و مبارزه علیه دیکتاتورها و مبارزه علیه امپریالیسم سابقه مبارزاتی طبقاتی بسیار بسیار طولانی داشت، و در این زمینه از تجارب عظیم سازماندهی برخوردار بود. در کوبا پیش از شروع قیام مسلحانه کاسترو حزبی به نام «حزب سوسیالیست خلق» وجود داشت با کادرهای بسیار بسیار ورزیده و آماده در زمینه ایدئولوژی مارکسیسم. در کوبا انقلاب شکل می گیرد اما بخش عمده‌ی از این دمکرات‌های انقلابی هیچ چیزی از مارکسیسم نمی دانستند؛ نمونه بارز آن خود کاستروست. کاسترو صرفاً عصیان انقلابی دارد و متأثر از خلق‌های زحمتکش کوبا است. دست به عصیان می زند، با جوششی که در درون جامعه کوبا داشت و با حدی از آگاهی که از انقلاب‌ها و دستاوردهای انقلاب‌های معاصر داخلی و خارجی داشت تشخیص می دهد که زمان قیام مسلحانه فرا رسیده و با چنین تشخیصی که از هیچگونه تجزیه و تحلیل دقیق تئوریکی و ارزیابی‌های علمی برخوردار نیست دست به اسلحه می برد. او و بسیاری از یارانش نه کمونیست بودند و نه در آغاز چیزی از سوسیالیسم می دانستند؛ اما درگیری این انقلاب با امپریالیسم و با ارتجاع داخلی شدید بود. در زمینه اجتماعی کوبا در جهه واحد خلقی نیروی کار تعیین کننده بود؛ به عبارت دیگر این درست است که انقلاب خلقی بود اما در درون خلق این نیروی کار بود که بار عمده انقلاب را به دوش می کشید. دمکرات‌های انقلابی در کوران مبارزه با امپریالیسم و مبارزه مسلحانه در تأثیر متقابل با کارگران و دهقانان و زحمتکشان و الزاماً نزدیک تر شدن به اردوگاه سوسیالیسم تدریجاً به سوسیالیسم و مارکسیسم دسترسی پیدا کردند. این نیز نمونه دیگری است که در کوران انقلاب تدریجاً در تأثیر متقابل دمکرات‌های انقلابی با کارگران و زحمتکشان امکان تبدیل دمکرات‌های انقلابی به کمونیست فراهم می گردد.

کاسترو در کوران مبارزه درک کرد که بدون همکاری با کمونیست‌ها، بدون تکیه بر نیروهای کارگری و دهقانی و زحمتکشان امکان خنثی کردن توطئه‌های ارتجاع و امپریالیسم نیست. او پیش‌تاز ارائه نظریه همکاری جامع و کامل با کمونیست‌ها بود. حزب سوسیالیست خلق نیز تدریجاً به طور وسیع به جنبش مسلحانه توده‌ی کشیده می شد و زمینه همکاری کمونیست‌ها و دمکرات‌های انقلابی که قیام مسلحانه را آماده کرده بودند فراهم می شد. البته در شروع قیام مسلحانه در بین یاران کاسترو عناصر کمونیست وجود

داشتند. در تابستان ۱۹۶۱ وحدت و ادغام کامل کمونیست‌ها و دمکرات‌های انقلابی در کوبا شکل گرفت. انقلاب سوسیالیستی اعلام شد و مارکسیسم-لنینیسم به عنوان ایدئولوژی پذیرفته شده اعلام گردید.

سه نیرو تحت عنوان جنبش ۲۶ ژوئیه، حزب سوسیالیست خلق و هیئت مدیره انقلابی ۱۳ مارس با هم ادغام شدند و حزب یا نهاد سیاسی در کوبا در ۱۹۶۱ به وجود آوردند به نام حزب متحد انقلاب سوسیالیستی. چهار سال بعد یعنی در ۱۹۶۵ بعد از حل تعارضات داخلی بین این جناح‌های گوناگون دمکرات‌های انقلابی و کمونیست‌ها این حزب به حزب کمونیست مبدل شد و اینک کوبا به عنوان بخشی از اردوگاه سوسیالیستی و عضوی از شورای کمک‌های متقابل کشورهای سوسیالیستی است.

ایران و راه رشد غیر سرمایه‌داری

بررسی مسأله ایران در دوران اخیر و بویژه ضمن دودهمه گذشته لازم است تا قادر گردیم ارتباط وضعیت کنونی ایران و راه رشدی را که می‌تواند برای بازسازی اقتصادی مملکت در پیش بگیرد تشریح کنیم.

ایران به طور عمده دارای شیوه تولید فئودالی بود و از سال‌هایی معادل ۱۲۵۰ شمسی به بعد تدریجاً شیوه تولید سرمایه‌داری در آن رشد بیشتری یافت و در انقلاب مشروطیت تجلی کرد. در انقلاب مشروطیت به علت ساز-شکاری بورژوازی تجاری و یا سرمایه‌داری بزرگ تجاری و فشارهای بسیار شدید امپریالیسم و بویژه امپریالیسم انگلستان جنبش مشروطیت باشکست مواجه شد و سه جنبش خرده‌بورژوازی (جنبش جنگل، جنبش کلنل محمدتقی‌خان پسیمان و نیز جنبش شیخ محمدخیا بانی) تلاش کردند این شکست را جبران کنند و ارتشی ملی به وجود آورند تا قادر باشند به قانون اساسی مشروطیت جنبه اجرایی دهند.

اوج گیری این جنبشها از يك طرف و تحقق انقلاب سوسیالیستی در اتحاد شوروی از طرف دیگر، شکست مداخلات و ماجراجویی‌های امپریالیسم در اتحاد شوروی الزاماً منجر به این مسأله شد که امپریالیسم مشی جدید برای محاصره کردن کشور شوروی را در پیش گیرد. کودتای سال ۱۲۹۹ و روی کار آمدن دولت مستبد رضاخان قزاق تحقق جزئی از این مشی بود. برای اجرای اهداف امپریالیسم و محاصره کردن اتحاد شوروی در ایران حکومتی متمرکز

شکل گرفت و سرمایه‌ها در جهت ایجاد ارتشی که خدمتگزار مشی ارتجاع داخلی و امپریالیسم باشد به کار گرفته شد. ایران به اهرمی برای سرکوبی جنبش‌های منطقه و سکویی برای جاسوسی علیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تبدیل شد.

جهت اجرای اینگونه طرح‌ها حدی از رشد برای بورژوازی یا سرمایه‌داری دولتی و حدی از رشد برای سرمایه‌داری خصوصی به بار آورد؛ به طوری که مجموعاً در سال ۱۳۲۰ در ایران تعدادی معادل ۳۰۰ کارخانه وجود داشت که بیش از ۲۶۰ کارخانه متعلق به دولت و ۴۰ کارخانه متعلق به بخش خصوصی بود. با گسترش سیستم خدمات و گسترش جاده‌ها در دوران رضاشاه که بیشتر اهمیت سوق الجیشی داشت تا حدی شهرها رشد کرد. پرسنل اداری و نهادهای اداری به وجود آمد و با این ترتیب حدی از امکانات رشد برای بورژوازی نیز به وجود آمد. با پیدایش جنگ جهانی دوم و درگیری بسیار شدید بین کشورهای امپریالیستی زمینه‌مجددی برای اوج‌گیری جنبش‌های ایران برای نابود کردن استبداد و امپریالیسم شکل گرفت. در تمام طول سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۳۲ مبارزه بین ارتجاع داخلی و به طور عمده فئودالیسم و امپریالیسم از یک طرف و بورژوازی و خرده بورژوازی، کارگران و دهقانان از طرف دیگر برای قبضه کردن قدرت سیاسی و نظامی ادامه داشت.

تمام این فعالیت‌ها در سال ۱۳۳۲ با تحقق کودتای ۲۸ مرداد تدریجاً نابود شد. کودتای ۲۸ مرداد به طور عمده به این علت تحقق یافت که بورژوازی ایران بورژوازی سازشکار بود و مشی قاطع و انقلابی نداشت. بین امپریالیسم انگلستان و آمریکا به بندبازی دست زد. با متحد واقعی خودش یعنی کشورهای سوسیالیستی پیوند برقرار نکرد و با طرح شعار اصلاحات ارضی توده‌های میلیونی دهقانی را بسیج نمود و به توده‌های زحمتکش و کارگر شهر نیز تکیه مهمی نکرد. با این ترتیب تا سال ۱۳۳۲ تغییر عمده‌ی در شیوه تولید موجود در ایران صورت نگرفت، از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۱-۱۳۴۲ نیز تغییر عمده‌ی حادث نشد. بخش عمده‌ی از درآمدهای ایران که بویژه از ممر نفت تأمین می‌شد در جهت تجدید سازمان و گسترش سیستم‌های امنیتی شاه، پاپس و ارتش مصرف شد و به طور عمده هیچ پروژه یا طرح اقتصادی مهمی در این دوران نیز تحقق نیافت. بورژوازی ملی، خرده بورژوازی، کارگران و دهقانان و زحمتکشان زیرستم دولت ارتجاعی نماینده سرمایه‌داری وابسته، فئودالیسم و امپریالیسم بودند.

باپیدایش مجدد زمینه جنبش انقلابی دوايران و نیز به علت ضرورت‌ها و نیازهایی که برای امپریالیسم در این دوره مطرح بود از طرف ارتجاع و امپریالیسم برنامه اصلاحات ارضی یا به اصطلاح انقلاب سفید شاه مطرح شد. امپریالیسم در این دوره احتیاج داشت که در بعضی از مستعمرات سیستم خود کفایی موجود در روستاها را درهم بشکند. دهقانان را وارد حوزه مناسبات پولی کند و با این ترتیب مصرف کننده بیشتری برای کالاهای امپریالیسم در این نوع کشورها به وجود آورد. در نتیجه این اقدام زمینه برای صدور سرمایه بیشتری نیز برای امپریالیسم فراهم می‌شد. با این ترتیب بر اساس این عوامل داخلی و خارجی اصلاحات ارضی شکل گرفت.

بررسی اجمالی دیگر گونی‌های اقتصادی - اجتماعی از سال ۱۳۴۱ زمینه عینی جنبش انقلابی اخیر را روشن می‌کند. هدف شاه از انجام اصلاحات ارضی به هیچ وجه حمایت از دهقانان فقیر، دهقانان خوش‌نشین و دادن کلیه امکانات تکنولوژیکی - اعتباری و غیره و غیره نبود. هدف شاه و امپریالیسم از انجام اصلاحات ارضی گسترش مناسبات سرمایه‌داری و نوعی از سرمایه‌داری وابسته در ایران بود. با این ترتیب شاه و امپریالیسم این هدف را تعقیب می‌کردند که زمینه سرمایه‌گذاری وسیع در سطح روستاها فراهم شود و در ضمن در سطح روستا قشر بسیار کوچکی از خرده مالکین شکل بگیرد که به عنوان پایگاه اجتماعی این دولت ارتجاعی در آینده عمل کند. در زمینه کشاورزی این سیاست ارتجاعی منجر به این شد که مهم‌ترین زمین‌ها، بهترین باغ‌ها و بهترین اراضی زیر سدها و نیز اراضی جنگلی و اراضی ساحلی در اختیار سرمایه‌داران بزرگ داخلی، سرمایه‌داران درباری، اطرافیان درباریان و افراد برجسته نظامی و سیاسی و همچنین در اختیار سرمایه‌داران بزرگ خارجی گذاشته شود. در حالی که مشی انقلابی که درست نقطه مقابل این مشی بود و می‌توانست مشکل کشاورزی را حل کند می‌بایستی به یک اصلاحات ارضی رادیکال ختم شود. به توده عظیم دهقانان بی‌زمین زمین داده شود و با ایجاد شبکه تعاونی‌های تولید و توزیع و مصرف و اعتباری از نظر تکنولوژی، از نظر سرمایه، از نظر بازار فروش و وسایل حمل و نقل به اقتصاد کشاورزی سروسامان داده شود. در حالی که مشی انقلاب سفید هیچگاه در این بهت یعنی پاسخگویی به مشکلات واقعی کشاورزی کشور ما نبود.

مسئله دیگری که همگام با مسئله کشاورزی در ایران صورت گرفت عبارت بود از پروسه انباشت اولیه سرمایه. این مسئله‌ی خاص ایران نیست، بلکه

مسأله‌ی است که از قرن ۱۵ به بعد در اروپا با کشف قاره‌ها، به دست آوردن طلا و نقره در معادن آفریقا و آمریکای لاتین شکل گرفت. قرارداد کشورهای مستعمره زیرکشت تک‌محصولی و استعمار خشن بومیان از این طریق تأمین سرمایه اولیه برای تبدیل کردن تولید افزایش‌دهنده‌ی اواخر قرون وسطی به مرحله تولید ماشینی یعنی فاز دوم سرمایه‌داری یا کاپیتالیسم؛ همان چیزی که مارکس تحت عنوان انباشت اولیه سرمایه از آن نام می‌برد. به عنوان مثال مسأله انباشت اولیه سرمایه در اروپای شرقی در قرن ۱۹ شکل گرفت. برای انجام این اقدام و پاسخ‌گویی به نیاز انباشت اولیه سرمایه ضرورت جدا کردن تولیدکننده از وسایل تولید مطرح می‌شود. یعنی دهقانان می‌بایستی از زمین جدا شوند و یا بخش عمده‌ی دهقانان به صورت کارگران مزدوری درآیند که جز نیروی کار خود چیز دیگری برای عرضه کردن ندارند. در ضمن بخشی از تولیدکنندگان کوچک شهر نیز با ورشکستگی ابزار تولید و سرمایه خود را از دست بدهند و به خیل پرولترها بپیوندند.

با این ترتیب سرمایه‌داری برای وارد شدن به شکوفایی اقتصادی دو نیاز اساسی دارد؛ یکی نیروی کار و دیگری انباشت سرمایه نقدی. انباشت اولیه سرمایه از دودمه گذشته در ایران اوج عظیمی گرفت در این دوران ما شاهدیم که یکبار سرمایه‌داران یک‌شبه، نوکیسه‌هایی که ضمن چندسال سرمایه‌های آن‌ها به چندین میلیون یا میلیارد می‌رسید به وجود می‌آیند. پروسه انباشت سرمایه در ایران با افزایش درآمد نفت نیز تسریع شد. در سال‌های اولیه افزایش درآمد نفت ایران یعنی حدود سال ۱۳۵۰ مبلغی معادل ۲۳ میلیارد دلار در اختیار سرمایه‌داران ایران قرار گرفت. این سرمایه‌داری در حال رشد بخش عمده‌ی از سرمایه‌های خود را که در زمینه‌های صنعتی در شهرها و پا در طرح‌های بزرگ کشت و صنعت و یا واحدهای کشاورزی مکانیزه و یا دام‌پروری پیاده می‌کرد، با سرمایه‌های امپریالیسم مخلوط نمود و مشترکاً به استعمار فوق‌العاده سهمگین و سنگین از خلق‌های ایران - کارگران، دهقانان و زحمتکشان پرداختند. این نوع سرمایه‌داری وابسته همگام بود با سیاست دروازه‌های باز شاه و رژیم ارتجاعی، با این ترتیب اینگونه سیاست اقتصادی در داخل و در خارج به هیچوجه در جهت تأمین منافع خرده بورژوازی و بورژوازی ملی ایران نبود. بنابراین نه تنها کارگران و دهقانان بلکه خرده بورژوازی و بورژوازی ملی نیز زیرستم اینگونه برنامه‌های ارتجاعی - اقتصادی رژیم شاه بود. در این نظام فساد و رشوه‌خواری و دزدی در نهادهای اجتماعی اوج عظیمی

پیدا کرد. میزان دزدی‌ها به‌مبالغی معادل ۶۰-۵۰ میلیون دلار سر می‌زد. ده‌ها میلیارد دلار صرف خرید اسلحه می‌شد و در بستن این قراردادهای تسلیحاتی و اقدامات اینچینی از طرف مردم هیچ نیرویی ناظر نبود. با این ترتیب هر گونه دزدی و رشوه‌خواری و اقدامات این چینی از طرف عناصر سیاسی و نظامی دست‌انداکار و دربار و اطرافیان شاه صورت می‌گرفت.

الزاماً انجام این اقدامات باعث شد چندین میلیون دهقان خوش‌نشین که صاحب نسق نبودند و در اصلاحات ارضی زمینی به‌دست آن‌ها نرسیده بود، به‌صورت نیروی کار به‌سوی شهرها مهاجرت کنند و نیروی کار ارزانی شدند تا در واحدهای تولیدی شهر مورد استعمار قرار بگیرند.

حربه امپریالیسم، در زمانی که این چنین مشی اقتصادی را در مستعمرات پیاده می‌کند، به‌طور غمده ایجاد وابستگی تکنولوژیک بین این مستعمره و امپریالیسم است. این وابستگی تکنولوژیک بدین‌صورت است که حدی از دستاوردهای علمی - تکنیکی این دوران نظام سرمایه‌داری وارد کشور مستعمره می‌شود و به‌صورت تکنولوژی نوین در صنایع یک‌کشاورزی به‌کار می‌افتد. اغلب این واحدها سرمایه‌اش با سرمایه امپریالیستی مشترک است. امپریالیسم آوردن این گونه تکنولوژی و ایجاد این‌گونه واحدهای صنعتی و کشاورزی با تکنولوژی مدرن را مشروط می‌کند. شرط اول اینکه کالاهای ساخته شده از طرف این واحدهای تولیدی بایستی در منطقه‌ی که امپریالیسم تعیین می‌کند به‌فروش برسد. دوم اینکه تمام ماشین‌آلات و وسایل یدکی این نوع تجهیزات را دولت دست‌نشانده مزبور بایستی از امپریالیسم خریداری کند. سوم اینکه می‌بایستی مواد و یا کالاهای نیم ساخته را که در این‌گونه واحدها مورد استفاده است از کشورهای امپریالیستی وارد کند. به‌عنوان مثال در سال ۱۳۵۶ مجموع خرید ایران از بعضی کشورهای سرمایه‌داری به ۱۶۰ میلیارد دلار بالغ می‌شد که ۸ میلیارد دلار آن وارد کردن کالاهای نیم ساخته برای واحدهای تولیدی ایران بود. و این نیز باعث انتقال بخش عظیمی از سرمایه ملی ایران به بانک‌ها و کشورهای امپریالیستی می‌شد.

امپریالیسم در ضمن سعی می‌کند نوعی صنایع مسونتاژ، بویژه صنایع مسونتاژ نظامی را در این‌گونه کشورها پیاده کند. این‌گونه صنایع نظامی از نظر مخارج بار سنگینی است بر دوش خلق‌های این‌گونه مستعمرات. از ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۷ تغییرات مهمی در وضعیت اقشار طبقات شکل گرفت. از نظر اجتماعی و طبقاتی طبقه کارگر در ایران به چندین میلیون بالغ شد و دهقانان ایران نیز

رده بندی شدند و به صورت بخشی از نیروهای خرده مالکی در سطح روستاها شکل گرفتند؛ اما آن بخشی از روستاییان که پیش از اصلاحات ارضی چند هکتاری زمین داشتند، یعنی صاحب نسق بودند و در اصلاحات ارضی زمین به دست آوردند به علت اینکه شرکت های تعاونی تولید ایجاد شده در آن زمان تجهیزات تکنولوژیک و سرمایه و اعتبار در اختیار آنها قرار نداد و به ایجاد تعاونی توزیع و غیره اقدام نکرده هیچ گونه شکوفایی در آنها به وجود نیامد. در مراحل بعدی انجام اصلاحات ارضی قوانین جدیدی تصویب شد. به عنوان مثال تمام اراضی که زیر سدها وجود داشت از دست دهقانان خرده پا گرفته شد و به سرمایه داران بزرگ داخلی و خارجی داده شد. به تعداد دیگری از اینگونه زمین داران کوچک طرح هایی مبنی بر ادغام زمین هایی که بیش از ۲۰ هکتار است دیکته شد.

تکنولوژی بی که امپریالیسم در بعضی از رشته های صنعتی ایران پیاده کرد، در زمینه صنایع سنگین که می تواند کشوری را به استقلال اقتصادی برساند نبود. ورود این تکنولوژی در بعضی از رشته ها بود که نمی توانست رشته های صنایع سنگین و کشاورزی و واحدهای تولیدی را به طور همه جانبه در بر بگیرد. با این ترتیب در این زمان نیز هنوز کشور ما برای تهیه کردن ساده ترین ابزار و وسایل اولیه کاملاً نیازمند تولیدات، وسایل و ابزار تکنولوژی غرب است و در هیچ زمینه بی به خود کفایی اقتصادی نرسیده است مگر در بعضی از رشته ها، آن هم به کمک کشورهای سوسیالیستی و بویژه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که طرح های اقتصادی مانند ماشین سازی، ذوب آهن و طرح های مشابه در ایران پیاده شده است. با این ترتیب اقدامات انجام شده از سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۷-۱۳۵۶ که زمینه جنبش انقلابی جدید ایران است منجر به پیاده شدن شیوه تولید سرمایه داری وابسته در ایران شد. در سطح روستاها دیگر رابطه سرف و فئودال حاکم نبود و آن بخش از روستاییان که در روستاها به کار گرفته شدند به افراد روزمزد و یا کارگران کشاورزی تبدیل شدند.

با این ترتیب زمانی که زمینه عینی جنبش انقلابی در ایران شکل گرفت جبهه واحد خلقی به وجود آمد؛ اما این جبهه واحد خلقی با سایر انقلاب های خلقی در آسیا و آفریقا متفاوت است. یعنی جبهه خلقی متشکل از کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی و بخشی از بورژوازی متوسط که سرمایه های ملی است و با امپریالیسم تعارض دارد. نیروی ارتجاعی داخلی پایگاه امپریالیسم در ایران فئودالیسم نبود؛ بلکه سرمایه داری بزرگ دولتی و خصوصی وابسته

بود. درجهت واحد خلقی ایران نیروی کار نیروی تعیین کننده است؛ یعنی عمده‌ترین نیروی انقلاب در این جبهه واحد نیروی کار است؛ طبقه کارگراست و بار عمده انقلاب هم بردوش همین طبقه کارگر است.

نه تنها در گذشته ضعف‌هایی در جنبش ملی و جنبش چپ وجود داشت، بلکه به علت سرعت جابه‌جایی اقشار و طبقات ضمن سال‌های ۵۶-۱۳۴۱ چنانچه چنین ضعف‌هایی هم وجود نمی‌داشت، هیچ سازمان و تشکیلات سیاسی قادر نبود پایه‌پای این تحول و تغییرات سریع باز پیشاپیش مردم حرکت کند؛ زیرا یک تشکیلات سیاسی زمانی می‌تواند پیشاپیش یک جنبش حرکت کند که با کادرهای بسیار بسیار گسترده و نیز ورزیده از نظر سازمان‌دهی و ورزیده از نظر تسلط بر ایدئولوژی علمی تدریجاً قادر باشد مراحل مختلف جنبش خلق را در عمل رهبری کند و اعتماد متقابل بین این تشکیلات سیاسی و پایگاه اجتماعی به وجود آید. ولی تغییرات این ۱۸-۱۷ سال در ایران بسیار سیل آسا بود. با این ترتیب در حالی که جنبش رهبری واقعی سیاسی خود را نداشت، شرایط عینی جنبش به وجود آمد. این بود که به‌طور عمده جنبش ما خصالت خود به خودی داشت.

زمانی که جنبش شکل گرفت الزاماً تنها تشکیلاتی که می‌توانست این انرژی و نیروی انقلابی عظیم را شکل دهد و در بعضی مقاطع پایه‌پای مردم و گاهی عقب‌تر از مردم و در بعضی از مقاطع با طرح شعارهایی، قدمی پیشتر از مردم حرکت کند، تشکیلات یا نهاد مذهب در ایران بود. مذهب تشیع در ایران به علت اینکه به‌طور کلی دارای سنن مبارزاتی بسیار زیاد بود توانست با استفاده از انرژی انقلابی مردم که لبه تیز حمله‌اش متوجه استبداد و امپریالیسم بود تاحدی پایه‌های دیکتاتوری را درهم بشکند. نمونه‌های این چنین جنبش‌های خلقی که توسط تشکیلات مذهب رهبری شده بارها و بارها و بویژه در قرون وسطی دیده شده است. به همین علت است که انگلس می‌گوید ما دو نوع مذهب داریم: یکی مذهب توده‌ها و یکی مذهب طبقات ارتجاعی. شواهد و دلایل عینی بویژه از قرون وسطی از طرف انگلس ارائه می‌شود که تنوعی از جنبش‌های دهقانی در شرق و غرب به وسیله تشکیلات مذهب رهبری شده است. بارزترین نمونه این نوع جنبش‌های اجتماعی در ایران جنبش سرداران در قرن چهارم هجری است.

درجهت واحد خلقی انقلاب ایران کارگران و دهقانان دارای حزب فراگیر سیاسی خود نبودند؛ بخش عمده‌یی از این کارگران ضمن همین چند

سال گذشته از روستا به شهر آمده‌اند. با این ترتیب هنوز خصلت واقعی کارگران صنعتی را به خود نگرفته‌اند و زیر تسلط ایدئولوژی فئودالی - ناسیونالیستی، مذهبی و غیره هستند. با این ترتیب شرکت طبعاً کارگر ایران در انقلاب صرفاً باروان‌شناسی انقلابی بود، باشور انقلابی بود؛ نه اینکه در چنین جنبشی با داشتن درکی از ایدئولوژی واقعی خودش و برنامه‌های سیاسی خودش شرکت کند.

بخشی از بورژوازی متوسط که در این جنبش شرکت داشت، یعنی آن سرمایه‌داران متوسطی که سرمایه‌شان با سرمایه‌های امپریالیستی مخلوط نبود، الزاماً از سیاست دروازه‌های باز شاه رنج می‌بردند، زیرا شکوفایی در واحدهای تولیدی آن‌ها وجود نداشت. این بورژوازی متوسط از مشروطیت تا این زمان دارای سوابق مبارزاتی زیادی است؛ و بویژه در این زمان از نسل گذشته هنوز کادرهای ورزیده‌ی دارد که این کادرهای ورزیده با استفاده از سنن مبارزاتی گذشته سعی می‌کنند در این جنبه واحد در جهت تحقق منافع این بورژوازی متوسط اقدام کنند.

جنبش چپ نیز به علت مبارزه ۷۰ ساله سوسیال دموکراسی در ایران دارای سنن مبارزاتی بسیار عظیم است و قادر است ضمن این ماه‌ها و سال‌هایی که در جریان است در زمانی بسیار کوتاه تمام ضعف‌ها و مشکلات موجود خود را جبران کند؛ اما نیروی خرده بورژوازی دارای سنن مبارزاتی بسیار زیادی نیست و به همان نسبت نیز دارای کادرهای سیاسی ورزیده‌ی در این زمان نیست.

زمانی که جنبش در ایران شکل می‌گرفت امپریالیسم دوشمی می‌توانست اتخاذ کند؛ یکی اینکه ارتش ۵۰۰ هزار نفری ساخته و پرداخته خود را در ایران به مقاومت در مقابل انقلاب ایران وادارد و همچنین تشکیلات امنیتی ساواک و غیره را نیز به مقاومت وادارد. تجارب تلخ امپریالیسم در سایر کشورها نشان داده بود که اتخاذ این مشی از طرف امپریالیسم منجر به توده‌ی تر شدن جنبش، مسلحانه شدن جنبش و در نتیجه به علت اینکه در جنبه واحد خلقی نیروی کار نیروی تعیین کننده است و جنبش چپ دارای سوابق مبارزاتی بسیار درازمدت است الزاماً رهبری جنبش به دست پرولتاریامی افتاد و جنبش کمونیستی نقش مهمی را در جنبش آزادیبخش ایران ایفا می‌کرد. راه دومی که برای امپریالیسم - زمانی که در جنبش حماسه آفرین و فراگیر ایران درگیر شده بود - وجود داشت این بود که با نوعی عقب‌نشینی این امکان را

به وجود آورد که توده‌ها در زمانی کوتاه از صحنه مبارزه سیاسی و نظامی بیرون روند؛ آگاهی سیاسی و نقش سیاسی توده‌ها در این جنبش افزایش نیابد و با این ترتیب بورژوازی لیبرال ایران قادر باشد تمام دستاوردهای انقلاب ایران را به جیب قشر خود بریزد. با این ترتیب امپریالیسم می‌توانست ضمن سال‌های آینده این امید را داشته باشد که مجدداً باتکیه بر این نیروی جدید ریشه‌های خود را در درون کشور ما گسترش دهد. امپریالیسم امریکا مشی دوم را انتخاب کرد.

بورژوازی لیبرال پیش از انقلاب، در دوران انقلاب و بعد از انقلاب، مشی سیاسی بی‌راستعقیب می‌نمود که منافع قشر او را تأمین می‌کرد و همچنان نیز تعقیب می‌کند. سردمداران و پیشتازان این قشر سازشکار در تمام مصاحبه‌ها و گفتارها و نوشته‌هایشان پیش از او جگیری انقلاب مرتباً مطرح می‌کردند که قانون اساسی مشروطیت را باید احیا کرد. مشروطیت در صورتی که شاه مقامی تشریفاتی داشته باشد. اشکالی ندارد، با این ترتیب بورژوازی لیبرال به وضوح نظرات سیاسی خود را ارائه می‌داد و از زاویه دید خودش دستاوردهای انقلاب را ارزیابی می‌کرد و در نظرات سیاسی اش آن را بروز می‌داد. زمانی که عناصر یا نمایندگان این بورژوازی لیبرال در پاریس خدمت امام خمینی رفتند همین نظریه‌های سیاسی را مطرح کردند و گفتند ما می‌توانیم با حفظ بختیار و حمایت از بختیار در یک دوران عساله تدریجاً به دمکراسی برسیم و می‌گفتند انجام اقدامات قاطع‌تر ما را با مشکلاتی مواجه می‌کند. بورژوازی لیبرال از کشیده شدن توده‌های زحمتکش، کارگران و دهقانان به عرصه مبارزات وحشت داشت، در حالی که در همان پاریس ما شاهد بودیم امام خمینی برآورنده و تجلی‌کننده خواست‌های کارگران، دهقانان و زحمتکشان و خرده بورژوازی گفتمند قانون اساسی مشروطیت متعلق به ۷۰ سال پیش است، مردم ایران احتیاج به دمکراسی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی نوین‌تر و جامع‌تر و رادیکال‌تری دارند. با این ترتیب امام خمینی بر قانون اساسی که از قانون اساسی مشروطیت رادیکال‌تر باشد تأکید داشتند. بعد از اوج‌گیری انقلاب و بویژه در روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن بورژوازی لیبرال همچنان دست‌اندرکار بود تا هر چه ممکن است زودتر مسأله انقلاب را فیصله دهد و توده‌های مردم را به خانه‌ها و سرکارشان در واحدهای تولیدی بازگرداند. وحشت از اینکه توده‌های مردم به مبارزه وسیع‌تر کشیده شوند بورژوازی لیبرال راهمچنان می‌لرزاند. در زمانی که روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن فرارسید جناح راستین انقلاب،

جنبش کمونیستی ایران و روحانیت مترقی به رهبری امام خمینی بودند که به توده‌ها این شعار را ارائه دادند: «در مقابل این دولت غاصب، این دولت ارتجاعی و دسیسه‌های امپریالیسم مقاومت را ادامه دهید و تدارک مبارزه مسلحانه را ببینید». «شب ۲۱ بهمن، زمانی که بختیار ساعات حکومت نظامی را افزایش داد، تنها این نیروها بودند که آن را غیر قانونی اعلام کردند و از توده‌های مردم خواستند این دولت را با قاطعیت انقلابی سرنگون کنند. از طرف بورژوازی لیبرال و سایر نیروهای سازشکار هیچگاه در این روزها چنین شعارهایی مطرح نشد. مذاکراتی نیز از طرف این نیروی سازشکار در بین بود که هرچه زودتر مبارزه و تب انقلاب را فروکش دهند و از رادیکال‌تر شدن جنبش جلوگیری کنند.

در کوران انقلاب نهادهای خلقی شکل گرفت. بخشی از این نهادها به صورت پاسداران انقلاب اسلامی و بخش عمده‌یی از کمیته‌ها، شورای انقلاب و دادگاه‌های انقلاب اسلامی است.

ارکان دولت بیشتر به دست بورژوازی لیبرال افتاد و از آن زمان به بعد مبارزه و قدرت، مبارزه لیبرال‌ها و رادیکال‌ها (لیبرالیسم و دمکراتیسم) همچنان تداوم دارد. در حال حاضر نیز این مبارزه قدرت جریان دارد و هرچه زمان پیش می‌رود درگیری بین این دو جناح شدیدتر می‌شود.

آنچه در مورد راه رشد غیر سرمایه‌داری دیدیم قوانین عام آن در ایران نیز تا این مرحله تحقق یافت؛ یعنی انقلاب خلقی بود، مجموعه‌یی از اقشار و طبقات انقلابی در جنبش شرکت داشتند، دشمن ارتجاع داخلی و امپریالیسم بود. نیروهای شرکت کننده در جبهه واحد خلقی در درون خود حامل تضادهایی هستند، هنوز جنبش ما مرحله اول انقلاب یا مرحله اول راه رشد غیر سرمایه‌داری یعنی استعمارزدایی کامل را طی نکرده است. تمام ارگان‌های سیاسی، نظامی و اداری که در جهت منافع امپریالیسم می‌چرخد و خدمتگزار منافع آن است هنوز در ایران تغییر شکل کامل پیدا نکرده و خدمتگزار منافع خلق نیست.

سه مرحله‌یی که در راه رشد غیر سرمایه‌داری نام بردم، سه مرحله‌یی نیست که کاملاً هر قسمت یا مرحله آن مرزبندی مشخص داشته باشد. با این ترتیب در حالی که طی شدن مرحله اول یعنی تداوم قطع منافع امپریالیسم در ایران ادامه دارد، رگه‌هایی از مرحله دوم راه رشد غیر سرمایه‌داری، یعنی رادیکال‌تر شدن جنبش و ضرورت اقدام در جهت ملی کردن تمام مؤسسات

تولیدی، بانکها و غیره و غیره خودنمایی می‌کند. سرعت گرفتن تحقق مرحله دوم راه رشد غیر سرمایه‌داری در ایران به این علت است که در کشور ما با نوعی مستعمره مواجه هستیم که نوعی از شیوه تولید سرمایه‌داری در آن حاکم است؛ در نتیجه تحول در جامعه ما و تحرك اقتصادی - اجتماعی بسیار عظیم است. کشور ما مشابه اتیوپی بعد از انقلاب نیست؛ ۹۵ درصد از جمعیت اتیوپی بعد از انقلاب در روستاها بود. با این ترتیب به علت حاکمیت مطلق شیوه تولید خودکفایی فئودالی در آن گونه کشورها تحرك و تحول اقتصادی بسیار ناچیز است، اما در کشور ما به دلیل تحرك اقتصادی در این نوع جامعه سرمایه‌داری که بعد از انقلاب شاهد آن هستیم، چنانچه در فاصله زمانی کوتاه با ارائه طرح‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بسیار رادیکال راه‌رشدنوینی در ایران باز نشود در زمانی بسیار کوتاه به نوعی ورشکستگی عظیم اقتصادی مبتلا خواهیم شد.

بیشترین واحدهای تولیدی صنعتی و کارگاه‌های افزارمندی و تمام قسمت‌های کشاورزی مکانیزه و قسمت‌هایی از دامپروری از نظر مواد خام، از نظر تکنولوژی، از نظر قطعات یدکی، از نظر اعتبار و سرمایه و غیره و غیره به طور عمده نیازمند غرب هستند. به همین نسبت زمانی که این نوع شیوه تولید سرمایه‌داری از سال ۱۳۴۱ به بعد در ایران پیاده شد، مرتباً رشته‌های اقتصادی ایران با امپریالیسم پیوندی عمیق‌تر و گسترده‌تر یافت. در کشور ما به محض اینکه دولت انقلاب یا نیروی رادیکال انقلابی شروع به ملی کردن بکنند با مقاومت امپریالیسم روبه‌رو خواهند شد و این مقاومت باعث می‌شود ورود مواد خام، کالاهای نیمه ساخته و غیره و غیره به کشور ما محدود شود و ما با تعطیل شدن تعداد بسیار زیادی از واحدهای تولیدی خود مواجه شویم. دولت بعد از انقلاب ایران برای بازسازی کشور و بویژه در مرحله دوم راه‌رشد غیر سرمایه‌داری به علت اینکه بخش عظیمی از این طرح‌های اقتصادی را در رابطه با امپریالیسم می‌بایستی دگرگون کند. تنظیم رابطه جدیدی با امپریالیسم یا کشورهای کاپیتالیستی به وجود بیاورد که بر مبنای تساوی حقوق باشد. یعنی از این به بعد اگر در بعضی از واحدهای تولیدی ایران با شرکت بعضی از کشورهای سرمایه‌داری پروژه‌ها و طرح‌ها ادامه می‌یابد، بر مبنای تساوی حقوق و سود متقابل باشد. چنانچه این ضابطه بر روابط بعدی ما با کشورهای سرمایه‌داری حاکم شود ادامه این روابط هیچگونه اشکالی نخواهد داشت. هم‌اینک شاهد هستیم که بعد از تصرف ویتنام جنوبی از طرف نیروهای ویت کنگ طرحی

که در زمینه فولادسازی به صورت يك پروژه بسیار بزرگ بود از طرف دولت ژاپن در نزدیکی هانوی در حال شکل گرفتن بود. همچنین دولت ویتنام با کشورهایمانند فرانسه دارای پیوندهای اقتصادی بسیار زیادی است. ما خواهان این نیستیم که در تمام رشته‌های تولیدی و غیره ارتباط به طور کامل با امپریالیسم قطع شود، مهم تغییر خصلت این رابطه است. بعلاوه تمام واحدهای صنعتی که در زمینه نظامی بود به هیچوجه مورد نیاز مردم کشور ما نیست. با این ترتیب تمام اینگونه طرح‌ها می‌بایستی قطع شود. طرحهایی که در زمینه انرژی هسته‌یی و راکتورهای اتمی بودند الزاماً در جهت تأمین منافع و خواست‌های مردم ایران نیست.

در زمینه صنایع سنگین ورشته مهندسی نیز بهترین تأمین‌کننده این نیاز برای کشور ما اردوگاه سوسیالیستی خواهد بود. امپریالیسم هیچگاه این انگیزه را نخواهد داشت که به ما صنایع سنگین بدهد تا به خود کفایی اقتصادی برسیم و نیازمندی خودمان را به غرب رفع کنیم.

هم‌اینکه که مبارزه قدرت بین دو نیروی سیاسی ادامه دارد، نیروی سیاسی رادیکال که بیشتر خود را تحت رهبری امام خمینی نشان می‌دهد دارای کادرهای سیاسی گسترده و ورزیده نیست. بورژوازی لیبرال از این فرصت سودهای بسیاری برده و سودهای بسیار نیز در آینده خواهد برد.

با این ترتیب ادامه تعارض بین بورژوازی لیبرال و جناح‌های رادیکال که بعد از انقلاب تداوم داشت همچنان جاری است. موضع مانسبت به این تعارض، نسبت به این درگیری بین دو جناح، یکی رادیکال و دیگری لیبرال چیست؟ برای بورژوازی لیبرال مبارزه صرفاً این معنی را دارد: مبارزه با استبداد. ولی نیروهای رادیکال به طور قاطع خواهان تداوم دادن و پیگیری در مبارزه با امپریالیسم هستند. جنبش واقعی چپ می‌بایستی از جناح رادیکال به رهبری امام خمینی حمایت قاطعی را ارائه دهد.

بارها و بارها و بویژه در ضمن هفته‌های گذشته امام خمینی درس‌خترانی - های خود پایگاه طبقاتی خود و موضع‌گیری سیاسی خود را نشان دادند. نمایندگان بورژوازی لیبرال گفتند در ارتش ما هنوز ۴۰ مستشار آمریکایی وجود دارد. ما نمی‌توانیم آن‌ها را اخراج کنیم چرا؟ چون تسلیحات ارتش ما بیشتر ساخت آمریکا است. بورژوازی لیبرال به نظرش می‌رسد که می‌تواند نیروهای رادیکال را فریب دهد. می‌خواهد با مستشار آمریکایی و تسلیحات آمریکایی با آمریکا بجنگد. امام خمینی مطرح کردند تا زمانی که يك مستشار خارجی در

ارتش ماست، ارتش ماهمچنان وابسته است وما به استقلال نرسیده ایم. این دو نوع نظر سیاسی گوناگون متعلق به دو نیروی گوناگون است. یکی نیرویی است که می خواهد به نوعی با امپریالیسم رابطه مجدد برقرار کند و دیگری نیرویی که خواهان ریشه کن شدن ریشه های گنبدیده امپریالیسم و ارتجاع است. امام خمینی در ارتباط با بورژوازی لیبرال و جناح هایی از بورژوازی بزرگ که هنوز در کشور ما دست نخورده است گفتند به زحمتکشانش فشار نیاورید، کسانی که در انقلاب شرکت داشتند و کشته و زخمی دادند، کارگران بودند؛ دهقانان بودند؛ کسبه جزء بودند، طلبه بود و دانشجو. امام خمینی گفتند شما سرمایه داران هیچگاه در انقلاب شرکت نداشتید؛ درخانه هایتان بودید و جنبش و تحرك انقلابی مردم را از دور تماشا می کردید. باین ترتیب موضع امام خمینی و تمام انقلابیون مذهبی طرفدار امام خمینی مشخص شده است. اینکه ما از جناح رادیکال حمایت می کنیم مشروط به چه چیزهایی است؟ ما از جناح رادیکال حمایت می کنیم به علت اینکه تداوم دهنده مبارزه با امپریالیسم است. ما معتقدیم آزادی ایران در گرو نابودی کامل ریشه های امپریالیسم در ایران است. ما معتقدیم که دموکراسی واقعی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی زمانی برای ایران به وجود می آید که امپریالیسم نابود شود. باین ترتیب هر نیروی رادیکالی که در مشی خود مبارزه قاطع با امپریالیسم را تدارک ببیند مورد حمایت ماست. این حمایت حمایتی است تشکیلاتی؛ یعنی ما به هیچ وجه ایدئولوژی خودمان را ترك نمی کنیم. تشکیلات سیاسی خودمان را و وظایف خود را نسبت به کارگران، دهقانان و زحمتکشانش در جهت بردن ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم و پیش سیاسی خودمان به درون آنها ترك و فراموش نخواهیم کرد. با این ترتیب ما از جناح رادیکال که تداوم دهنده مبارزه با امپریالیسم است حمایت تشکیلاتی می کنیم.

بارها و بارها مسأله یی مطرح شده است تحت عنوان اینکه این جبهه متحدی که از طرف نیروهای چپ واقعی مطرح می شود، نیروی کارگر یا طبقه کارگر دارای بیشتن سیاسی و ایدئولوژیک واقعی خودش نیست و در این جبهه شرکت می کند. با این ترتیب شعار شرکت کردن در جبهه واحدی با نیروهای دموکرات از نظر این نوع افراد معادل است با فریب دادن طبقه کارگر. چرا؟ چون مسأله هژمونی یا تسلط داشتن کامل طبقه کارگر و پیشتاز آنها را در جبهه واحد مطرح می کنند.

هژمونی طبقه کارگر، داشتن نقش تعیین کننده و اساسی طبقه کارگر و پیشتاز

آن در جبهه واحد امری ارادی نیست که امروز یا فردا از طرف ما قابل تحقق باشد. واقعیت عینی در شرایط فعلی اینچنین است. مانعی توانیم با ذهن گرای چنین شرطهایی را مطرح کنیم و در صورتی که چنین شرطهایی پذیرفته نشد، الزاماً نتیجه گیری این چنین خواهد بود که چون خرده بورژوازی که اینک در قالب دمکرات‌های انقلابی بانگ‌رشی مذهبی خود را نشان می‌دهد، هژمونی طبقه کارگر و پیشتاز او را نمی‌پذیرد یا بورژوازی لیبرال همکاری کنیم و یا اینکه اساساً رودرروی سایر نیروهای خلقی بایستیم. آن نوع تجزیه و تحلیل الزاماً نتیجه گیری بی‌غیر از آن به بار نخواهد آورد. یا اینکه صرفاً به وظیفه طبقاتی خود بپردازیم و کاری به کار سایر نیروهای متحد موجود در جبهه خلقی نداشته باشیم تا با پرداختن به وظایف طبقاتی تدریجاً بتوانیم طبقه کارگر را با ایدئولوژی و برنامه سیاسی خودش بسیج کنیم.

تاکی؟ تاچه زمانی؟ آیا توطئه‌های امپریالیسم بعد از اجرای اینگونه مشی چپ‌روانه که الزاماً منجر به ازهم‌پاشیده شدن جبهه واحد خلقی خواهد شد به ما چنین فرصت‌هایی خواهد داد؟ به جبهه خلق و دستاوردهای انقلاب چنین فرصت‌هایی خواهد داد؟ خیر مسأله عمده این نیست. مسأله عمده این است که امپریالیسم و ارتجاع بویژه با وجود اشکالات و اشتباهات عظیمی که در دولت فعلی و سایر نیروها از نظر ساده اندیشی سیاسی وجود دارد درصدد است که تمام دستاورد انقلاب ایران را نابود کند. ما با این مسأله اساسی مواجه هستیم. هر مسأله دیگری تحت الشعاع این مسأله است. چنانچه امپریالیسم بتواند با توطئه‌گری که ضمن چندماه گذشته ادامه داده است، با سوءاستفاده از عدم رضایت و نق‌زدن‌هایی که در قشر متوسط شکل گرفته، با بحران اقتصادی، گرانی قیمت‌ها و سایر عواملی که نارضایتی ایجاد می‌کند، زمینه اجتماعی مساعدی را با تبلیغات خود فراهم کند، تمام دستاورد انقلاب را نابود خواهد کرد. دیگر سؤالی به نام هژمونی طبقه کارگر یا پیشتاز آن باقی نخواهد ماند. نیروهای ملی، نیروهای مذهبی و بویژه نیروهای چپ‌را نابود خواهد کرد. همچنان که در شیلی کرد و ادامه می‌دهد.

با بررسی‌یی که روز گذشته در مورد مسأله دمکراسی و نگرش انقلاب‌های خلقی نسبت به مسأله دمکراسی کردم درباره قانون اساسی و مسأله مجلس مؤسسان که این روزها مطرح است، موضع ماکاملاً روشن است. توده‌های مردم مادارای آگاهی سیاسی جزء به جزء و تجزیه و تحلیل‌ی نیستند. در این زمینه اولیانسکی نقل قول یا اظهار نظری دارد. او می‌گوید: در بعضی از

انقلاب‌های خلقی برای توده‌های خلق مسئله دموکراسی به صورت یک اندیشه مطرح نیست، بلکه دموکراسی در وجود یک فرد تجسم مادی پیدا می‌کند. این مسئله بویژه در انقلاب‌های آفریقایی دیده می‌شود که بعضی از افراد که در رأس جنبش هستند، حرف آن‌ها و حرکت آن‌ها برای خلق معنی و مفهوم آزادی دارد. امروز ما شاهدیم که در ایران توده‌های خلقی بویژه کارگران، دهقانان و زحمتکش‌ان حرف امام خمینی و حرکت و موضع‌گیری او برایشان مطرح است نه تجزیه و تحلیل‌های این چنینی و آن چنانی.

باین ترتیب در اینگونه فرهنگ سیاسی موجود در کشور ما با درگیری شدیدی که بین جناح رادیکال و جناح لیبرال ادامه دارد، با تحقق ورشکستگی اقتصادی و درهم پاشیدگی اقتصادی که در کشور ما در حال شکل‌گیری است و امپریالیسم در حال توطئه‌گری برای بازگشتن است، زمانی نیست که ما خواهان حرکات سیاسی به صورت مبارزات پارلمانی و حرکات انتخاباتی همچنان که در اروپا وجود دارد بشویم. باید این سؤال را از خودمان بکنیم: اگر امروز مسئله دموکراسی یا همان پارلمانتاریسم غربی در ایران برای مجلس مؤسسان مطرح بشود، آیا در شهرستان‌های مختلف، بخش‌ها و استان‌ها، کادرهای سیاسی شناخته شده برای توده‌های مردم ما وجود دارد که آن‌ها را انتخاب بکنند؟ آیا در ماه‌های گذشته این مسئله را ندیده‌ایم که بیشترین تصمیمات رادیکال و عمده‌ترین تصمیمات موجود از طرف جناح رادیکال گرفته شده است؟ آیا در ماه‌های گذشته ندیده‌ایم که رادیکال‌ترین اقدامات در سر به نیست کردن عناصر ارتجاعی از طرف دادگاه‌های انقلاب اسلامی صورت گرفته؟ با این ترتیب اینگونه روحانیت مترقی به رهبری امام خمینی در این شرایط آشفته، در این نوع فرهنگ سیاسی که در کشور ما حاکم است و در شرایطی که امپریالیسم به دلیل اهمیت ایران برای او، در حال توطئه‌گری بسیار وسیع است و به این سادگی دست از ایران نخواهد کشید، چه بهتر است به اینگونه نیروهای جناح رادیکال اطمینان کنیم تا هرچه زودتر قانون اساسی از طرف همان مجلس خبرگان تصویب شود و مجلس شورا و ریاست جمهوری شکل بگیرد و با ارائه نوعی از مشی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، نظام اقتصادی ایران راه به جایی برد. چنانچه متوقع دموکراسی بسیار وسیع و مبارزات احزاب و مشی پارلمانتاریستی هم باشیم، مطمئناً آن نوع مجلس مؤسسان نیز محتوی غنی‌تری خواهد داشت. این واقعیات ممکن و موجود است.

ما با آزادی‌های فردی، آزادی احزاب، آزادی بیان، مطبوعات، قلم

و غیره هیچگونه مخالفتی نداریم. این را یکی از دستاوردهای مهم انقلاب می‌دانیم و معتقدیم این جناح رادیکال در قانون اساسی که ارائه می‌دهد، به هیچوجه این گونه حقوق را محدود نخواهد کرد. جناح رادیکالی که مشی عمده‌اش پاسخ‌گویی به نیروهای رادیکال اجتماعی و مبارزه پیگیر با امپریالیسم است، نمی‌تواند مستبد باشد، نمی‌تواند فاشیست باشد. فاشیسم نگرش سیاسی و تشکیلات سیاسی متعلق به بورژوازی بزرگ است، خرده‌بورژوازی در بعضی از مقاطع تاریخ زمانی که دچار بحران اقتصادی است و بورژوازی بزرگ نیز دچار بحران اقتصادی است تحت رهبری بورژوازی بزرگ به نوعی گرایش فاشیستی و مشی‌های فاشیستی دست می‌زند، همچنان که در آلمان زمان هیتلر دیدیم؛ اما این مبارزین رادیکال که عصیان انقلابی خلق را علیه استبداد و امپریالیسم رهبری کردند، چنانچه بر سرنوشت آینده کشور ماحاکم شوند به هیچوجه حقوق دموکراتیک اجتماعی-سیاسی توده‌های مردم رانابود نخواهند کرد؛ بلکه وسیع‌ترین دموکراسی را شامل حال مردم خواهند کرد.

این بورژوازی لیبرال است که می‌گوید استبداد شاهی رفت، استبداد آخوندی می‌خواهد جای آن را بگیرد. این همان بورژوازی لیبرال است که بالاخره حاضر نشد بگوید جمهوری اسلامی، به گفته امام خمینی باترس ولرز باز هم گفت جمهوری دموکراتیک اسلامی. این بورژوازی لیبرال است که همچنان سرسختی خود را در اختصاص دادن تمام دستاوردهای انقلاب به تشریح خود نشان می‌دهد. این بورژوازی لیبرال است که می‌گوید اسلام بدون روحانیت و روحانیت مترقی که نیروهای میلیونی مردم را تا ۲۲ و ۲۱ بهمن رهبری می‌کرد دیدیم که همین چندروز پیش، یعنی روز ۱۵ خرداد نیرو و تشکیلاتی بود که قادر است نیروهای میلیونی توده مردم را به کوچه‌ها و خیابان‌ها بکشاند. در این شرایط با امکانات موجود از نظر گسترش احزاب چپ رادیکال و انقلابی، که هنوز این نیروی عمده است در مقابل توطئه‌های امپریالیسم، مشی اوتداوم مبارزه با امپریالیسم و قدرت او عمده‌ترین قدرتی است که می‌تواند توده‌های میلیونی مردم را در مقابل دسیسه‌های امپریالیسم قرار دهد. با این ترتیب ما با حمایت تشکیلاتی جناح دموکرات‌ها را همچنین تأیید می‌کنیم.

از دیدگاه ما برنامه‌یی که می‌تواند راه رشدی برای اقتصادی شکوفادر ایران باز کند، الزاماً می‌بایستی روی این خطوط باشد. تمام بانک‌ها، شرکت‌های بیمه خصوصی، ما اراضی بزرگ متعلق به زمین‌داران بزرگ داخلی و خارجی، تمام واحدهای صنعتی بزرگ وابسته به امپریالیسم و متعلق به

سرمایه‌داران بزرگ می‌بایستی ملی شود، اراضی سرمایه‌داران بزرگ سیاسی و نظامی فرار کرده و اراضی کشاورزی متعلق به عمال امپریالیسم می‌بایستی مصادره و بین دهقانان تقسیم شود. و برای دهقانان تعاونی‌های تولید دولتی و جمعی به وجود آید. دولت سیستم‌های تعاونی توزیع، مصرف و اعتباری به وجود می‌آورد تا اینگونه واحدهای تولیدی اشتراکی دهقانی از نظر تکنولوژی و از نظر اعتبار سیستم حمل و نقل تجهیز و مدرن شوند.

در تمام واحدهای تولید صنعتی در شهر متعلق به سرمایه‌داری وابسته و امپریالیسم می‌بایستی بعد از ملی شدن، نقش کارگران در این واحدهای تولیدی نقشی اساسی شده و بعد از تشکیل سندیکاها و اتحادیه‌ها تدریجاً شوراهای کاری ناظر بر تولید و توزیع به وجود آید. می‌بایستی در اقتصاد دولتی آینده کشور مابقی کارگر در تدوین سیاست اقتصادی مملکت شرکتی فعال داشته باشد. تمام اراضی و دارایی‌های متعلق به دربار و اطرافیان آن‌ها می‌بایستی مصادره و به عنوان اموال دولت نماینده خلق اعلام شود. دولت بایستی تدریجاً بعضی از طرح‌های اقتصادی و ارتباط‌های اقتصادی گسترده‌یی که با کشورهای سرمایه‌داری وجود دارد مورد ارزیابی مجدد قرار دهد و بر اساس اینکه اقتصاد ما از نقطه نظر خلق احتیاج به رشد چه نوع رشته‌های صنعتی دارد، برنامه‌ریزی مجدد کند و بعضی از این طرح‌ها را که ضرورت ندارد با تنظیم رابطه جدید با کشورهای سرمایه‌داری بر اساس سود متقابل ادامه دهد. با این ترتیب راه رشد غیر سرمایه‌داری در ایران در صورتی پیگیری خواهد شد که در این مبارزه قدرت جناح رادیکال پیروز شود.

ضرورت گسترده شدن طرح ملی کردن‌ها، بسیج عظیم مجدد توده‌های مردم برای سرکوب بورژوازی لیبرال و توطئه‌های امپریالیسم وجود دارد و این الزاماً باعث می‌شود متفقین و دوستان واقعی خود را که اردوگاه سوسیالیسم خواهد بود، در سیاست خارجی بیابد. این الزاماتی است که در صورت پیروزی جناح رادیکال تحقق خواهد یافت.

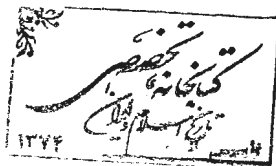
به علت مقاومت بورژوازی لیبرال چنانچه جناح رادیکال بخواهد در آینده پیروز شود، تقریباً ما شاهد یک انقلاب دومی خواهیم بود. یعنی جناح رادیکال در صورتی قادر است، جناح لیبرال و توطئه‌های امپریالیسم را نابود کند که نیروهای کاری، دهقانی و زحمتکش را به صورت صفوف میلیونی مجدداً به کوچه و بازار بکشاند. یکبار دیگر تب انقلاب سراسر ایران رافرا خواهد گرفت و در درون این تب انقلاب، ارگان‌های خلقی جدید به وجود

می‌آیند و ارگان‌های خلقی موجود مانند پاسداران انقلاب گسترش عظیمی خواهند یافت.

اینکه آیا در آینده این مبارزه قدرت به نفع چه جناحی ختم خواهد شد، بامیزان دانش خودم و توان درک خودم قادر به هیچ‌گونه پیش‌بینی مشخصی نیستم. ولی بر مبنای تجزیه و تحلیل طبقاتی، معتقدم جناح واقعی جنبش چپ می‌بایستی همچنان از جناح رادیکال در مقابل جناح لیبرال حمایت کند. این حمایت حداقل منجر به این خواهد شد که مواضع جناح رادیکال تقویت شود و لوایح قانونی انقلابی بیشتری که ریشه‌های امپریالیسم را بیشتر قطع خواهد کرد، شکل بگیرد. در این صورت دمکراسی اقتصادی و اجتماعی گسترش بیشتری خواهد یافت و این محمل‌هایی است که راه جامعه ما را برای سمتگیری سوسیالیستی آسان‌تر خواهد کرد.

بخش دوم
پاسخ به سؤال‌ها

این کتاب مربوط به اینجانب بوده، که به
کتابخانه دفتر انتشارات اسلامی
وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه
قم واگذار شده، ولی چون در آنجا مورد
استفاده واقع نشد؛ به کتابخانه تاریخ
اسلام و ایران اهداء گردید.
محمد رضا فاخر





سؤال‌هایی که در جلسه اول و دوم مطرح شده بود به ترتیب پاسخ خواهیم داد:

س: چرا به طور عام تئوری راه رشد غیر سرمایه‌داری به رهبری خرده بورژوازی اغلب در عمل دچار شکست شده است؟ از جمله مصر، سومالی، یمن (قبل از کودتا)، سوریه؛ و فقط استثناهای مثبتی مانند لیبی و الجزایر وجود دارد.

ج: با توضیحاتی که در این سؤال داده شده، اساساً مسأله اینچنین نیست. راه رشد غیر سرمایه‌داری در کشوری مشابه لیبی و الجزایر، در حال طی کردن مرحله دوم است. در مصر راه رشد غیر سرمایه‌داری باین بست مواجه شده. در سومالی مسأله ویژه‌ی به وجود آمده که هنوز سرنوشت آن مشخص نیست. چون کشور سومالی نه به علت اینکه سرمایه‌داری در آن کشور به حدی از رشد رسیده بود که پیوند مجددش با امپریالیسم از نظر گرفتن اعتبارات و تکنولوژی ضروری شده بود؛ بلکه مسأله تحقق انقلاب سوسیالیستی در اتیوپی، مسایل سیاسی جدیدی را به وجود آورد که الزاماً این عوامل سیاسی منجر به جهت‌گیری جدیدی از نظر سیاست خارجی در سومالی شد. سومالی هم اکنون با مشکلات اقتصادی بسیار عظیمی مواجه است. با نمونه‌های گوناگونی که در جلسه گذشته در مورد راه رشد غیر سرمایه‌داری دادم به نظر قسمت اول این سؤال کاملاً پاسخ داده شده است. چرا؟ چون قوانین مراحل سه‌گانه راه رشد غیر سرمایه‌داری، چگونگی تبدیل شدن دمکرات‌های انقلابی به عناصر مارکسیست و دسترسی به ایدئولوژی سوسیالیستی را توضیح دادم.

س: انتقال قدرت سیاسی به طبقه کارگر در مرحله گذار به چه صورت است؟ همبطور دیکتاتوری پرولتاریا و ماشین دولتی در این مرحله چگونه است؟ دموکراسی برای طبقه بورژوا چگونه است؟

ج: جلسه گذشته نیز در توضیحاتی که دادم «وضعیت طبقه کارگر را در انقلاب‌های خلقی کشورهای آفریقایی، آسیایی و آمریکای لاتین توضیح دادم و مشخص کردم که در دورانی که راه رشد غیر سرمایه‌داری طی می‌شود به دموکراسی موجود یا درحقیقت خصلت قدرت سیاسی این عنوان را می‌دهند: «دیکتاتوری دموکراتیک خلق». عنوان یا مفهوم «دیکتاتوری دموکراتیک خلق» هم در قانون اساسی یمن جنوبی، هم در قانون اساسی کشوری مانند کنگوی برازویل به صورت مفهوم مشخصی ارائه شده. در این مرحله دیکتاتوری یک طبقه حاکم نیست بلکه دیکتاتوری دموکراتیک خلق حاکم است و دولت پاسخگوی منافع تمام نیروهایی است که همچنان در صف انقلابند. دموکراسی برای طبقه بورژوا نیز کاملاً مشخص است. اگر این بورژوازی طبقه بورژوا در رشد کلاسیک باشد، بیانگر همان نوع دموکراسی سرمایه‌داری و نظام پارلماناریستی که در غرب حاکم شد هست و اگر بورژوازی لیبرال است، آن نیز همان اسکلت پارلماناریستی را که در غرب وجود دارد الگوی سیاسی و پاسخگوی منافع خود می‌داند.

س: تفاوت راه رشد غیر سرمایه‌داری با سمت گیری سوسیالیستی چیست؟
ج: راه رشد غیر سرمایه‌داری یعنی آغاز کردن فرم‌های اقتصادی - اجتماعی و سیاسی و تدریجاً تجهیز کردن مجدد تمام واحدهای تولیدی در کشور با تکنولوژی مدرن، با دانش مدرن برای اینکه دورنمای سوسیالیستی تحقق یابد. ممکن است راه رشد غیر سرمایه‌داری با وقفه‌های اصولی و گرایش به راست و احیای سرمایه‌داری نیز منجر شود.

س: از نظر ایدئولوژی مارکسیستی تنها طبقه کارگر است که ساختمان سوسیالیسم را می‌سازد. با قبول این قانون عام، رسیدن به سوسیالیسم با در پیش گرفتن راه رشد غیر سرمایه‌داری در انقلاب‌های ملی - دموکراتیک که رهبری به عهده دموکرات‌های انقلابی است؛ غیر ممکن است، مگر اینکه طبقه کارگر در جریان این راه رشد، رهبری را به عهده گیرد. چگونه به دست گرفتن رهبری را به دست طبقه کارگر توضیح دهید.

ج: قسمت اول اصلی است کاملاً درست. یعنی در مرحله سوم راه رشد غیر سرمایه‌داری الزاماً می‌بایستی رهبری سیاسی به دست طبقه کارگر و سازمان

پیشتر آن باشد. بدون تشکیل حزب کمونیست، بدون رهبری حزب طبقه کارگر، امکان طی کردن مرحله سوم و ورود به مرحله سوسیالیسم و اعمال دیکتاتوری پرولتاریا نیست. در جلسه گذشته توضیح دادم که چگونه در مبارزاتی که در درون جبهه در راه رشد غیر سرمایه داری شکل می گیرد، دمکرات های انقلابی به چند دسته تقسیم می شوند و جناح رادیکال آن ها تدریجاً در تأثیر متقابل با کارگران و دهقانان و در تأثیر متقابل در مشی سیاسی خارجی با اردوگاه سوسیالیستی، تدریجاً سوسیالیسم را می تواند بپذیرد. حضور تفکر مارکسیستی - لنینیستی در آن کشور یا حضور حزب مارکسیست - لنینیست در آن کشور برای انتقال این ایدئولوژی به این نوع دمکرات های انقلابی نیز امری ضروری است. س: آیا با در پیش گرفتن راه رشد غیر سرمایه داری برای رسیدن به سوسیالیسم، انقلاب جدیدی در مرحله خاص ضرورت پیدا می کند یا نه؟

ج: چون بارها و بارها در ذهن بعضی از رفقای ما مسائلی مطرح بوده تحت عنوان «قهرانقلابی»، «مبارزه قهرآمیز» و بحث های اینچنینی که به طور عمده ناشی از مطالعات محدود و گلچین بوده و گاهی در بعضی از متون و نوشته ها به مسأله یی تحت عنوان آنتاگونیسم، قهرانقلابی و حل آنتاگونیسم طبقاتی یا قهرانقلابی برخورد کرده اند، برداشتی نادرست نسبت به این مسأله در ذهن آن ها شکل گرفته است؛ اینک نقل قولی خواهم داشت از دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست ویتنام به کنگره چهارم (سال ۱۹۷۶):

«ما خواهیم کوشید روند حرکت اقتصاد کشورمان را به طور همده ظرف بیست سال از تولید کوچک به تولید سوسیالیستی بزرگ تکمیل گردانیم. این است محتوی اصلی دشوار و پیچیده یی که مبارزه طبقاتی در جهت حل مسأله چه کسی پیروز خواهد شد؟ پرولتاریا یا بورژوازی. راه سوسیالیستی یا راه سرمایه داری. مشخصه این مبارزه طبقاتی - مبارزه بین جناح های گوناگون در کوران طی کردن راه رشد غیر سرمایه داری - آن است که ترکیبی است از شیوه های مسالمت آمیز با شیوه های غیر مسالمت آمیز، تشویق با اجبار و اقدامات اداری با اقدامات آموزشی.»

اگر این رفقا نسبت به ماهیت حزب کمونیست ویتنام نیز شکمی ندارند، می توانند این بیان را در مورد مسأله انعطاف بین بکار بردن مشی غیر مسالمت آمیز و مشی مسالمت آمیز بپذیرند.

س: آیا با در پیش گرفتن راه رشد غیر سرمایه داری، در آنجا که بازگشت سرمایه داری امکان نداشته باشد - بجز انقلابات قهرآمیز - از طریق مسالمت -

آمیز می‌توان به‌سوسیالیسم رسید؟

ج: در کوران مبارزه طبقاتی کسه در راه رشد غیر سرمایه‌داری بین کارگران و دهقانان و بورژوازی لیبرال و خرده‌بورژوازی صورت می‌گیرد - متناسب با ویژگی‌های کشورهای گوناگون - هم‌روش‌های غیر مسالمت‌آمیز وجود دارد و هم‌روش‌های مسالمت‌آمیز، اما به‌نظر من آنچه‌ی که در ایران در مبارزه آینده این نیروها تحقق خواهد یافت، این است که نیروهای چپ‌می‌بایستی به‌کاربردن مشی غیر مسالمت‌آمیز را به‌عنوان مشی مسلط بپذیرند.

س: کدام کشورها از راه رشد غیر سرمایه‌داری به‌سوسیالیسم رسیدند؟

ج: ویتنام، کوبا، مغولستان، کره

س: با توجه به اینکه تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا، تضاد آنتاگونیستی است، چگونه باطنی کردن راه رشد غیر سرمایه‌داری در یک کشور سرمایه‌داری که بورژوازی طبقه حاکمه آن را تشکیل می‌دهد، یعنی به طریق مسالمت‌آمیز می‌توان به‌سوسیالیسم رسید؟

ادامه سؤال اینکه در بعضی جوامع، روابط فئودالی در دل روابط برده‌داری - بدون مبارزه طبقاتی - به‌علت طبقاتی بودن جامعه فئودالی و برده‌داری به‌وجود می‌آید. و تازه تضاد در روابط فئودالی و برده‌داری به اندازه سرمایه‌داری بین بورژوازی و پرولتاریا شدت نداشت. حال آیا از طریق راه رشد غیر سرمایه‌داری می‌توانیم از یک جامعه طبقاتی به یک جامعه بی طبقه برسیم؟

ج: در کورانی که راه رشد غیر سرمایه‌داری را طی می‌کنیم، جامعه طبقاتی است ولی وظیفه دولت انقلابی ارائه مشی‌های اقتصادی - اجتماعی و سیاسی است که این جامعه طبقاتی را به یک جامعه بی طبقه برساند. در قانون اساسی کنگوی برازاویل و یمن جنوبی که در جلسه گذشته خواندم، دیدیم که اصولی در قانون اساسی این کشورها وجود دارد مبنی بر اینکه دورنمای سیاسی که آن‌ها تعقیب می‌کنند نفی استثمار انسان از انسان و حاکم کردن دیکتاتوری پرولتاریاست. طی کردن مراحل گوناگون راه رشد غیر سرمایه‌داری و چگونگی اصطکاک‌هایی که به‌وجود می‌آید و احتمال بازگشت مجدد به سرمایه‌داری را نیز توضیح دادم.

در جزوه‌ی تحت عنوان ویژگی‌ها و دشواری‌های راه رشد غیر سرمایه‌داری (از انتشارات حزب توده ایران)، در تعریف راه رشد غیر سرمایه‌داری چنین آمده است: «راه رشد غیر سرمایه‌داری قانونمندی عامی است برای کشورهای آزاد»

شده از یوغ استعمار در جریان نبرد آنها علیه امپریالیسم و در اتحادشان با سیستم سوسیالیستی به منظور نیل به استقلال کامل و ترقی اجتماعی» (این تعریف دقیقاً درست است).

اگر شما این تعریف را قبول دارید توضیح دهید که چگونه این کشورها به اتحاد با سیستم سوسیالیستی می‌رسند؟ حتی در نمونه جلسه گذشته دیدیم کشوری مانند مصر که برای طی کردن راه رشد غیر سرمایه‌داری در زمینه کشاورزی اقداماتی فوق‌العاده رادیکال و انقلابی نیز صورت نداد، در یک دوران دهه دوازده ساله پیوندی عمیق با اردوگاه سوسیالیستی داشت و بهره‌های بسیار عظیمی برد.

س: با توجه به اینکه تنها با احاطه کمیت نیروهای انقلابی ساختمان سوسیالیسم میسر نمی‌گردد و این امر احتیاج به طبقه کارگر و پیشاهنگ سیاسی آن دارد و با توجه به اینکه در اغلب کشورهای آفریقایی-آسیایی این شرط وجود ندارد، توضیح دهید که انقلابیون دمکرات با توجه به خصیصه دوگانه خرده بورژوازی چگونه به سوسیالیسم روی می‌آورند و سرنوشت این سوسیالیسم به کجا می‌انجامد؟

ج: در کشورهای آفریقایی گفتم به علت عقب مانده بودن شیوه تولید موجود اغلب در انقلاب طبقه کارگر نیرویی است بسیار ضعیف. بعد از پیروزی انقلاب با برقراری نوعی اقتصاد دمکراتیک و ملی، تدریجاً واحدهای تولیدی صنعتی و کشاورزی رشد می‌کند و طبقه کارگر به عنوان یک طبقه منسجم با داشتن فعالیت اجتماعی دمکراتیک و بسیار گسترده شکل می‌گیرد. و با تکیه بر این طبقه کارگر و دهقان است که نیروهای رادیکال می‌توانند سمت‌گیری سوسیالیستی را به پایان برسانند.

س: ناهمگونی پایگاه اجتماعی در کشورهایی که راه رشد غیر سرمایه‌داری را در پیش گرفته‌اند و کمی نفوذ پرولتاریا، تضادهای طبقاتی نیروی سیاسی رهبری کننده، همه این مسائل با توجه به اینکه اهرم واقعی دردست نیروهای انقلابی روبنای سیاسی است چگونه حل خواهد شد؟

ج: در نمونه‌های یمن جنوبی، کنگو و کوبا به‌طور مشخص دیدیم که اقشار و طبقات چه‌ترکیبی داشتند؛ دمکرات‌های انقلابی و کمونیست‌ها در این کشورها چه‌نوع ترکیبی داشتند و تحول ایجاد شدن در دمکرات‌های انقلابی را بویژه در کوران انقلاب توده‌یی و مسلحانه کوبا دیدیم.

س: لطفاً در این باره نظر خود را به‌طور صریح اعلام کنید. آیا شما

معتقدید طبقه‌یی بجز طبقه کارگر قادر به برپایی سوسیالیسم است؟ آیا امکان دارد در یک جامعه ضمن برقراری سوسیالیسم، دیکتاتوری پرولتاریا برقرار نشود؟

ج: بدون رهبری طبقه کارگر و حزب پیشتاز آن، امکان طی کردن مرحله سوم راه‌شد غیر سرمایه‌داری و ورود به دوران سوسیالیسم نیست و با ورود به دوران سوسیالیسم دیکتاتوری دمکراتیک خلق به دیکتاتور پرولتاریا تبدیل می‌شود.

س: در مرحله دوم راه‌شد غیر سرمایه‌داری یعنی مرحله دمکراتیک و ملی که تشکیل شوراهای الزامی می‌شود و با توجه به اینکه در ایران در حال حاضر طرح سندیکاها بیشتر مطرح شده توضیح بیشتری بدهید.

ج: در شرایط فعلی گفتیم به علت ضعفی که در تجارب طبقه کارگر و سطح آگاهی سیاسی این طبقه وجود دارد، امکان پیاده کردن شوراهای به‌طور کامل نیست. با این ترتیب بعد از تشکیل سندیکاها و اتحادیه‌های سندیکایی، الزاماً یکی از اصول عمده طی کردن راه‌شد غیر سرمایه‌داری این است که کارگران با تشکیل شوراهای ناظر بر تولید و توزیع واحدهای تولید خود باشند؛ و اما اینکه در ایران مبارزه قدرت به نفع کدام یک از نیروها و به چه سطحی از تعادل قدرت خواهد رسید، مسأله‌یی است که برای من دقیقاً قابل پیش‌بینی نیست و اینکه آیا شوراهای تشکیل بشود یا نه، مربوط به این است که در درون این مبارزه قدرت چه جناحی به‌طور قاطع پیروزی به دست خواهد آورد.

س: نقش حزب کمونیست مصر در تشکیل و آگاهی دادن به توده‌های مردم تا چه حد بوده است؟

ج: حزب کمونیست مصر بعد از تحقق انقلاب نیروی سیاسی عمده‌یی نبود و بعد از اینکه عبدالناصر حزب اتحاد اشتراک عربی را به وجود آورد و در ضمن مبارزه با کمونیست‌ها رانیز راه انداخت به علت رادیکال بودن بعضی از طرح‌های عبدالناصر، جناحی از حزب کمونیست مصر به این نتیجه رسید که می‌بایستی در حزب اتحاد اشتراک عربی مصر ادغام شد و به این ترتیب از درون حزب خود خارج شد. یک جناح از این حزب کمونیست مصر باقی ماند که همچنان در مصر فعالیت مخفی دارد ولی هنوز به عنوان یک نیروی سیاسی مهم به‌شمار نمی‌رود.

س: گفته شد نیروی کار عمده‌ترین بار انقلاب را در کوبا به دوش می‌کشید؛ می‌شود در رابطه با جبهه متحد خلق توضیح دهید؟

ج: مسأله اساسی که در جبهه متحذ خلق در ایران مطرح است این است که در جبهه واحدی که در انقلاب ایران تشکیل شد، نیروی کار نیروی عمده بود. در جامعه ماشیوه تولید ثودالی وجود نداشت. ارتجاع داخلی بورژوازی بزرگ بود. با این ترتیب بار عمده انقلاب نیز بردوش طبقه کارگر بود. اما توده بی طولانی نشدن جنبش- به علت وسیعاً فراگیر بودن جنبش ایران- عملاً طبقه کارگر در صحنه مهلزات سیاسی و نظامی طولانی مدت قرار نگرفت و نتوانست به ایدئولوژی خود و آگاهی سیاسی خود دسترسی یابد، اما به عنوان عامل عینی، طبقه کارگر همچنان نیروی عمده انقلاب است.

س: می گویند که دولت ائتلاف ملی نماینده خلق است؛ اما از آنجا که جناح های مختلف با منافع طبقاتی متفاوت در این دولت حضور دارند، مسایلی از قبیل ارتش و سازمان های سرکوب کننده به چه طریق تغییر می یابند و چه در مورد نابودی نموده های امپریالیسم مانند نموده های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی این مسایل به نفع کدام جناح حل خواهد شد؟

ج: در کوران مبارزات خلقی معمولاً ارتش ارتجاعی چنانچه مبارزه بوده بی، طولانی و مسلحانه باشد درهم می شکنند و در کوران انقلاب ارتش انقلابی خلق به وجود می آید. اینچنین ارتشی به عنوان مثال در کوران انقلاب کوبا و در کوران انقلاب یمن جنوبی و الجزایر شکل گرفت. در بعضی از کشورها مانند افغانستان، اتیوپی و لیبی که انقلاب بیشتر شکل یک کودتای انقلابی را دارد بعد از تحقق انقلاب نیروهای رادیکال تمام ارتش را بازسازی مجدد می کنند و در بعضی از کشورها مانند افغانستان، اتیوپی و لیبی نیروهای چریکی توده بی نیز تشکیل می شوند.

س: آیا در پایان مرحله سوم راه رشد غیر سرمایه داری در صورت پیروزی نیروهای رادیکال، دولت دیکتاتوری پرولتاریا به وجود خواهد آمد؟

ج: الزاماً.

س: منظور شما از ملی کردن چیست؟ آیا منظور دولتی کردن است یا اینکه می خواهید یامی خواهند آن را به دست کارگران بدهند. در صورتی که منظور دولتی کردن باشد، باید عرض کنم که ما رکیسم هیچوقت از نظر حقوقی مسأله بی را بررسی نمی کند. رهبری اینچنینی انقلابی برای پیروزی به دست چه طبقه بی باید باشد؟

ج: مسأله نقش مهم دولت در اقتصاد، دو شکل دارد:

یکی اقتصاد دولتی که در کشورهای سرمایه‌داری و بویژه در فاز امپریالیسم شکل می‌گیرد.

یکی مسأله اقتصاد دولتی در زمانی که راه رشد غیر سرمایه‌داری طی می‌شود.

در کشورهای سرمایه‌داری زمانی که سرمایه‌داری وارد فاز امپریالیسم می‌شود به علت اینکه تکنولوژی یا کلاً سرمایه ثابت بسیار کلان است، حجم تولید بسیار عظیم است. نیروی کاری که با او قرارداد بسته می‌شود نیز نیروی کار کمیتاً عظیم است؛ در ضمن سرمایه‌داری در فاز امپریالیسم احتیاج به توسعه طلبی، گرفتن مستعمرات بیشتر و بستن قراردادهای گوناگون با کشورهای دیگر دارد. امپریالیسم اصل اقتصادی «لسه‌فر» مربوط به دوران کاپیتالیسم را نفی می‌کند. اصل «لسه‌فر» خدمتگزار فاز کاپیتالیسم برای طبقه سرمایه‌دار بود. اصل «لسه‌فر» یعنی عدم دخالت دولت در امور اقتصادی، در این مرحله رشد کاپیتالیستی هر سرمایه‌دار می‌خواهد خودش قیمت مواد خام، کالاها و سرمایه‌گذاری در رشته‌های گوناگونی را که برای او سودآور است تعیین کند. با این ترتیب اصل علم دخالت دولت در امور اقتصادی را عنوان می‌کند.

در فاز امپریالیسم، الزاماً این طبقه با نیازمندی‌های جدید خواهان فعالیت بیشتر دولت و شرکت و نظارت و سازماندهی بیشتر او در امور اقتصادی می‌شود. نیز زمانی که در کشورهای سرمایه‌داری واحدهای تولیدی سرمایه‌داری در حال ورشکستگی است، نقش اقتصادی بخش دولتی افزایش می‌یابد. هم‌اینک در انگلستان به عنوان مثال شاهد تحقق این مسأله هستیم. واحدهای تولیدی مانند کرایسلر و غیره زمانی که در حال ورشکستگی است، سازمان‌دهی مجدد آن، تأمین اعتبارات مجدد آن و پیدا کردن بازار فروش جدید به وسیله دولت به عهده گرفته می‌شود. این نوع اقتصاد دولتی به هیچ وجه در جهت دمکراتیک کردن اقتصاد، یعنی شرکت دادن کارگرانی که در این واحدهای تولید شرکت دارند در امر نظارت بر تولید و غیره نیست.

اقتصاد دولتی در راه رشد غیر سرمایه‌داری تقریباً مشابه نقش اقتصادی دولت در یک کشور سوسیالیستی است. نقش اقتصادی بخش دولتی در راه رشد غیر سرمایه‌داری نقشی است دمکراتیک، یعنی واحدهای تولیدی را با شرکت

هرچه بیشتر توده‌های کارگری اداره می‌کند و این بخش دولتی به‌طور روز افزونی فعالیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کارگران را افزایش می‌دهد. مداوماً واحدهای تعاونی کشاورزی را از نظر تکنولوژی و دستاوردهای فنی و تکنولوژیک و علمی جدید تجهیز می‌کند. اعتباراتی در اختیار آنها قرار می‌دهد و باشمکه‌های تعاونی سعی دارد این واحدهای اشتراکی روستایی را گسترش و تجهیز کند. باین ترتیب خصایل این بخش دولتی، خصایلی است از نظر اقتصادی-اجتماعی و سیاسی دموکراتیک. این اقتصاد دولتی با بخش دولتی که در اواخر نظام سرمایه‌داری وجود دارد، ماهیتاً متفاوت است.

س: چطور درحالی که حزب توده از دست عراق می‌نالند و وجود فاشیسم را در آنجا می‌بینند، برای ما الگوی عراق را می‌آورید؟

ج: ایکاش لااقل قادر به تحقیق الگوی عراق بودیم.

مسئله‌یی که برای چپ افراطی مطرح است اینچنین است-زمانی که مسئله شرکت طبقه کارگر در جبهه واحد خلقی مطرح می‌شود شرطی را پیش می‌کشد-چنانچه تمام نیروهای شرکت کننده دیگر در جبهه واحد به طبقه کارگر و پیشتازان اجازه بدهند تسلط و هژمونی خود را تأمین کند، ماحاضر به شرکت در چنین جبهه واحدی هستیم. در غیر این صورت چکار می‌کند، دوراها در پیش می‌گیرند: یا با بورژوازی لیبرال می‌سازند همچنان که چپ افراطی در ماه‌های اخیر در ایران چنین کرده، یا اینکه مستقیماً در مقابل نیروهای ملی و رادیکال موجود در جبهه خلقی می‌ایستند. تضادهای پوشالی به وجود می‌آورند و جبهه واحد را درهم می‌شکنند و زمینه توطئه امپریالیسم رافراهم می‌کنند. زمانی که در نمونه‌های مشابه در کشورهای دیگر مانند عراق این اتفاق افتاده است، همین برخورد را دارند. در عراق بعد از سرکوبی جناح راست حزب بعث، جناح چپ حزب بعث به رهبری حسن البکر انقلاب ضد امپریالیستی را تحقق داد، حزب کمونیست عراق به علت مبارزات توده‌ای، سیاسی و نظامی طولانی مدت الزاماً نیروی مادی سیاسی بزرگی بود. و به همین علت قادر شد خود را در قدرت سیاسی سهیم کند. اگر در آن زمان حزب کمونیست همین شرط‌هایی را که چپ افراطی مطرح می‌کند، پیش می‌کشید، چه راهی در پیش داشت؟ می‌گفت در صورتی که حزب بعث اجازه بدهد حزب کمونیست نیروی مسلط باشد، من از چنین جنبش ضد امپریالیستی و انقلاب ضد امپریالیستی حمایت خواهم کرد. در غیر این صورت آیا جواب چپ افراطی برای موضعگیری دیگر چیست؟ اگر حزب کمونیست از چنین جناح چپ حزب

بعث که رهبری انقلاب ضدامپریالیستی را به عهده داشت، حمایت نمی کرد، چه کاری می بایست انجام دهد؟ آیا حزب کمونیست تشکیلات خودش را در عراق منحل کرده؟ آیا پیروان خودش را به شرکت و عضویت در حزب بعث وا داشته؟ آیا توطئه های امپریالیسم را با تمام تلاش خود تا این زمان در عراق نقش بر آب نکرده است؟ و غیر از این حزب کمونیست عراق با واقعیت وجودیش - بامیزان نیرویی که داشت - در آن زمان چه مشی دیگری می توانست در پیش داشته باشد؟

چپ افراطی در همه حوزه ها به نظرش می رسد که با مطرح کردن شعارهای به اصطلاح «رادیکال» موضع انقلابی را به خود اختصاص داده، در حالی که در کوران مبارزه همیشه اینچنین نیست. مسئله ارائه مشی سیاسی الزاماً می بایستی در ارتباط با در نظر گرفتن امکانات موجود و شرایط موجود با تجزیه و تحلیلی همه جانبه باشد.

س: اگر رهبران سیاسی رسیدن به سوسیالیسم را مدنظر نداشته باشند و طبیعتاً در این مسیر گام زنند، در این حال راه رشد غیر سرمایه داری که چشم انداز آینده اش باید سوسیالیسم باشد، در اینگونه کشورها چه حالتی پیدا می کند؟ به عنوان مثال در کشور خودمان بجز مطرح کنندگان جامعه بی طبقه توحیدی - با این تعداد مجدد - اکثریت حتی از سوسیالیسم نیز وحشت دارند. ج: در مورد ایران، اینکه آیا ما بتوانیم سمت گیری سوسیالیستی بکنیم یا نه، مسأله ای است که به مبارزه این دو قدرت در آینده و همچنین فعالیت گسترده جنبش چپ برای سازمان دادن طبقه کارگر و دهقان مربوط می شود. اینکه این مبارزه قدرت به چه تعادلی - در چه زمان هایی برسد، مشخصاً برای خود من معلوم نیست. اما وظیفه ما کمونیست ها کاملاً مشخص است. وظیفه ای داریم طبقاتی و وظیفه ای داریم جبهه ای. به وظیفه طبقاتی خودمان در جهت اشاعه مارکسیسم، اشاعه سوسیالیسم، سازمان دادن طبقه کارگر و دهقان و بردن ایدئولوژی علمی به درون آنها - همچنان ادامه می دهیم. به وظیفه جبهه ای خود نیز عمل می کنیم و در درون جبهه از رادیکال ترین نیرو حمایت می کنیم. این تمام کاری است که از ما ساخته است. ولی اینکه ما چقدر برخورد فعال تری بکنیم، چقدر فعالیت سیاسی بیشتری از خود نشان دهیم، این نقش آگاهانه ما می تواند نیروی جنبش چپ را بیشتر تقویت کند.

در مورد اینکه دمکرات های انقلابی و آن جناح هایی که در شرایط فعلی مسأله جامعه بی طبقه توحیدی را مطرح می کنند، به نظر من در آینده با

مبارزه حادی که بین جناح رادیکال و بورژوازی لیبرال وجود دارد، تعداد زیادی از اینگونه انقلابیون مذهبی به طرف پیش علمی گرایش خواهند یافت. و مادر آینده پیشتاذهایی در درون دمکرات‌های انقلابی خواهیم دید. افراد زبده‌یی خواهیم دید که با تعبیر و تفسیرهایی بسیار رادیکال از اسلام- اسلام صدر اسلام- تحلیل‌هایی ارائه خواهند داد که به‌طور عمده بیانگر نفی استثمار انسان از انسان خواهد بود.

س: توضیح دهید چگونه دولتی می‌تواند راه‌رشد غیر سرمایه‌داری را در رابطه با دولت کنونی ایران به مرحله اجرا در آورد؟

ج: منظور از دولت کنونی ایران اگر عناصری است که فعلاً در کابینه هستند، این عناصر به هیچ وجه اجازه طی شدن راه‌رشد غیر سرمایه‌داری را نخواهند داد. حداکثر تسلط این نیرو به این مسأله منجر خواهد شد که بورژوازی لیبرال جای بورژوازی انحصاری و منافع امپریالیستی را خواهد گرفت و کشور مادریک حدی دمکراتیزه خواهد شد.

س: در شرایط کنونی با توجه به اینکه عملاً در جریان انقلاب، خلق هیچگونه اتکایی به اردوگاه سوسیالیسم نداشت و حتی در بعضی از شعارها، اتحاد شوروی در کنار آمریکا به عنوان دشمن خلق نامیده می‌شد، با وجود نوعی سوسیالیسم در اسلام و به عنوان مثال ملی کردن بانک‌ها و طرح شعار نفی استثمار فرد از فرد از جانب رهبر انقلاب، در شرایط کنونی پیش‌بینی می‌کنید مآتا چه حدی به اردوگاه سوسیالیسم نزدیک خواهیم شد؟

ج: همانطور که قبلاً گفتم چنانچه نیروهای رادیکال در ایران پیروز شوند، در سیاست خارجی کشور ما نیز یک چرخش اصولی و اساسی پیش خواهد آمد؛ یعنی عجز شدن عظیم با اردوگاه سوسیالیستی. و این مسأله در کوران مبارزه طبقاتی آینده به عنوان نوعی از نگرش در دمکرات‌های انقلابی کشور ما شکل خواهد گرفت. اینکه در کوران انقلاب اردوگاه سوسیالیستی نقش داشت یا نه؟ اردوگاه سوسیالیستی از نظر قدرت برتری بر اردوگاه امپریالیستی از دهه ۱۹۶۰ و در شرایط این دهه‌یی که مادر آن زندگی می‌کنیم اجازه داده است ده‌ها جنبش انقلابی خلقی پیروز به وجود آید. در ماه‌های پیش از پیروزی انقلاب ایران بارها و بارها دیدیم که عالی‌رتبه‌ترین افراد سیاسی در ارگان دولتی اتحاد شوروی این مسأله را مطرح کردند که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی با اتکاء بر عهدنامه‌یی که بین ایران و شوروی در ۱۹۲۱ بسته شده است، هرگونه مداخله نیروهای خارجی را به هر بهانه‌یی و در هر لحظه‌یی به

هیچ وجه تحمل نخواهد کرد. و بارها و بارها اولتیماتوم‌هایی اینچنین از طرف عالیرتبه‌ترین مقامات دولت اتحاد شوروی در سطح جهانی اعلام شد. از طرف دیگر امپریالیسم نیز بعد از شکستی که در ویتنام داشت، به یک مرحله دیگر از عقب‌نشینی تن‌درداد و دیگر قادر به پیاده کردن نیروهای عظیم نظامی همچنان که در ویتنام کرد، نیست. با این ترتیب تعادل قدرت بین تضاد کار و سرمایه در سطح جهانی در سطحی از برتری اردوگاه سوسیالیسم است که آزادی خلق‌های مستعمرات و نیمه مستعمرات تحت الشعاع این سطح از حل تضاد کار و سرمایه بسیار راحت شده است.

س: منظور لنین از تئوری راه‌رشد غیر سرمایه‌داری به رهبری طبقه کارگر و دیکتاتوری پرولتاریاست.

ج: چنین نیست. یکی از نظریات لنین در مورد راه رشد غیر سرمایه‌داری و دورزدن سرمایه‌داری این است که حزب دمکرات‌های انقلابی می‌تواند به حزب کمونیست تبدیل شود. لنین در انترناسیونال سوم (۱۹۱۹) و در کنفرانس ملل شرق در ۱۹۲۱ به تمام انقلابیون کشورهای آفریقایی-آسیایی و آمریکای لاتین توصیه کرد که در انقلاب‌های خلقی به دمکرات‌های انقلابی نزدیک شوید و به آن‌ها کمک کنید تا هاله‌های ناسیونالیستی را از ایدئولوژی خود کنار بگذارند. به آن‌ها کمک کنید تا به ایدئولوژی علمی دسترس یابند. آن‌ها از نظر روانشناسی انقلابی قادر به درک سوسیالیسم علمی هستند.

س: ایراد شما به تئوری انقلاب دمکراتیک نوین مائوتسه‌دون چیست؟

ج: اثر مائوتسه‌دون درباره دمکراسی نوین را حدود سال‌های ۴۷ یا ۴۸ خوانده‌ام. درباره متن دقیق این اثر چیزی یادم نیست. تا آنجا که یادم هست اشکالی اساسی در بینش مائو در این زمینه که جبهه واحد خلقی چیست و چگونه می‌توان ابتدا با اتحاد با بورژوازی ملی مسأله امپریالیسم و سپس تضادهای داخلی را حل کرد، وجود نداشت؛ غیر از این اعتقاد که جنبش خلقی اگر به رهبری حزب کمونیست نباشد نمی‌تواند تضاد خلق و امپریالیسم را حل کند. چپ افراطی تحت عنوان گروه‌های مائوئیستی در کشورهای گوناگون چه تعبیر و تفسیری از این ساخته، مسأله‌ی است که به تفکر سیاسی چپ افراطی در آن نوع کشورها مربوط می‌شود. همچنان که از انقلاب کوبا نیز یک انقلاب استثنایی ساخته بود و مشی‌های تروریستی را با انقلاب توده‌ی و مسلحانه کوبا مخلوط کرده بود.

س: شما از نقش مهم دمکرات‌های انقلابی صحبت می‌کنید؛ آیا متحد

حزب توده سازمان مجاهدین خلق و جنبش مسلمانان مبارز می‌تواند باشد یا حزب جمهوری اسلامی.

ج: حزب جمهوری اسلامی، اساسنامه‌ی بسیار رادیکال دارد. مبارزه‌اش را به طور مستقیم متوجه ارتجاع داخلی و امپریالیسم می‌داند و به راحتی تا این زمان قادر شده پایگاه توده‌ی داشته باشد و مورد اطمینان و اعتماد مردم باشد. اما مجاهدین خلق ایران و جنبش مسلمانان مبارز در عین حالی که نظرات سیاسی بسیار رادیکال و انقلابی دارند، هنوز قادر نشده‌اند در درون توده‌های مردم و پایگاه اجتماعی‌شان نیرو آزاد کنند. با این ترتیب باید به چنین وظیفه‌ی پیردازند. بعداً به صورت یک نیروی سیاسی مادی بزرگ تبدیل خواهند شد.

س: اگر شما معتقدید که پس از انقلاب خلقی باید دموکراسی را محدود کرد تا ارتجاع و امپریالیسم فرصت بازگشت پیدا نکنند، با توجه به اینکه اکنون رهبران جامعه ایران، کمونیست‌ها را افرادی نه‌چندان صادق و وابسته به سوسیال امپریالیسم می‌دانند، بایستی به آن‌ها حق دهید که دموکراسی محدود به وجود آورند و جلوی فعالیت تبلیغی کمونیست‌ها را به علت ناآگاهی توده‌ها بگیرند. در این صورت تنه‌راه برای کمونیست‌ها مشی مسلحانه خواهد بود و آن‌هم با مشی شما متفاوت است.

ج: ما اعتقاد نداریم در مقابل دولت حاکم و در مقابل جناح رادیکال می‌بایستی رودرو ایستاد و یا اینکه دست به اسلحه برد. این فقط جنبه واحد خلقی را در هم می‌ریزد و زمینه توطئه‌ها و بازگشت امپریالیسم را هر چه زودتر فراهم می‌کند. اما در مورد مسأله انحصار طلبی موجود در دمکرات‌های انقلابی مذهبی ایران این مسأله وجود دارد. این مسأله ما را نیز عمیقاً رنج می‌دهد. به علت اینکه واقفیم طبق تجارب تاریخ بدون وحدت جامع بین کمونیست‌ها و دمکرات‌های انقلابی امکان به‌ثمر رساندن یک انقلاب پیروزمند خلقی نیست. با این ترتیب این عامل ذهنی، این عامل روبنایی، این عامل ایدئولوژیک را ما مانعی در جهت پیشروی انقلاب خلق ایران و حفظ و تثبیت و گسترش دستاوردهای آن می‌دانیم، ولی هیچگاه این مسأله را به صورت مسأله اساسی تبدیل نخواهیم کرد و در رابطه با از بین بردن آن - در مقابل نیروهای رادیکال دولت - دست به تظاهرات و متینگ و غیره نمی‌زنیم. باروش‌های دیگری سعی می‌کنیم تدریجاً صداقت انقلابی خودمان را در عمل بیشتر و بیشتر به توده‌های مردم و به تمام دمکرات‌های انقلابی مذهبی نشان دهیم و

با انجام وظیفه طبقاتی خودمان در آینده‌ی نزدیک، خودمان را به یک نیروی سیاسی مادی بزرگ تبدیل کنیم که الزاماً می‌توانیم خود را به عنوان یک شریک سیاسی تحمیل کنیم.

س: لطفاً در مورد بهره‌ بانک‌های روسیه هم توضیح دهید.

ج: اتحاد شوروی و ام‌ها و اعتبارات بسیار زیادی به کشورهای که در آن‌ها انقلاب‌های خلقی صورت گرفته‌داده است. در اینگونه کشورهای بعضی دموکرات‌های انقلابی حاکمیت مطلق دارند و حتی گرایش‌هایی به طرف بازگشت به نظام سرمایه‌داری و اردوگاه سرمایه‌داری رانیز شروع کرده‌اند. ضوابط و ام دادن به این کشورها با کشورهای مشابه ویتنام، اتیوپی، آنگولا، موزامبیک و کوبا کاملاً متفاوت است. در تمام کوران جنگ ویتنام کمک‌های فوق‌العاده وسیع اقتصادی-نظامی بلاعوض از طرف اردوگاه سوسیالیستی اتحاد شوروی به عنوان اجرای کامل و مطلق وظیفه‌ انترناسیونالیستی و نه تحت عنوان وام یا بهره و غیره در اختیار این نیروهای انقلابی قرار گرفت.

س: شما چگونه شوروی را کشور سوسیالیستی می‌دانید در شرایطی که این کشور همواره از شاه سابق حمایت می‌کرد و سلاح‌های نظامی در اختیار او قرار می‌داد. هنوز کامیون‌های نظامی ساخت شوروی جلوی ژاندارمری شیراز موجود است. این کشور بابت گازی که از ایران دریافت می‌کرد، فقط یک چهارم قیمتی که به چکسلواکی و آلمان شرقی می‌فروخت، می‌پرداخت.

ج: این مسأله نیز بارها و بارها از طرف روشنفکران چپ مطرح شده و مورد بحث بوده است. زمانی که انقلاب سوسیالیستی در اتحاد شوروی اتفاق افتاد، لنین در سیاست خارجی حزب کمونیست وظایفی را مشخص کرد. لنین گفت به دلیل رشد ناموزون سرمایه‌داری، انقلاب در یک کشور تحقق یافت. این انقلاب می‌تواند پایه‌های سیاسی و اقتصادی و نظامی خود را با رشد اقتصادی در کشور خود تحکیم کند و در ضمن به وظیفه‌ انترناسیونالیستی خود نیز بپردازد. لنین گفت در این شرایط در کشورهای گوناگون زمینه‌جامع و کاملی برای تحقق انقلاب وجود ندارد. باین ترتیب کشورشوراها نمی‌تواند تمام مناسبات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و... خود را با تمام کشورها به طور کامل قطع کند تا در آن کشورها انقلاب تحتانی یابد. آن وقت زمان ارتباط فرهنگی و اقتصادی و سیاسی و غیره به وجود آید. باین ترتیب لنین این مسأله را مطرح کرد. رابطه دولت با دولت و رابطه حزب با حزب. رابطه دولت با دولت با کشورهایی است که هنوز زمینه انقلاب آنچنان مساعد

نیست که نیروهای انقلابی کاملاً قدرت را قبضه کنند. در این دوران کشور شوروی می‌تواند با این‌گونه کشورها روابط اقتصادی، فنی، علمی، هنری و غیره داشته باشد و بانیروهای رادیکال و سازمان‌های پیشرو آن‌ها و احزاب سیاسی پیشرو آن‌ها نیز می‌تواند رابطه حزب با حزب داشته باشد. به تناسب اوجگیری عامل تعیین‌کننده درونی انقلابی در این‌گونه کشورها، رابطه حزب با حزب گسترش می‌یابد و عامل انقلابی درونی این کشورها قدرت هضم بسیار عظیم‌تری را خواهد داشت.

ثانیاً لنین مطرح کرد مبارزه ما با دنیای سرمایه‌داری صرفاً يك بعد ندارد، مبارزه‌ی سیاسی، ایدئولوژیک، اقتصادی و غیره است. با این ترتیب اردوگاه سوسیالیستی با اردوگاه سرمایه‌داری نه تنها مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک دارد، نه تنها به جنبش آزادیبخش خلق‌های مستعمرات و نیمه مستعمرات کمک می‌کند، نه تنها به اوجگیری مبارزه طبقه کارگر کشورهای سرمایه‌داری کمک می‌کند، بلکه دائماً سعی می‌کند بازارها را از نظر فروش و غیره از چنگ امپریالیسم خارج کند؛ یعنی در رقابت اقتصادی، برای مستعمرات و نیمه مستعمرات مشی حزب کمونیست شوروی و اردوگاه سوسیالیستی الزاماً همچنان مشی لنین است. این کشورها سعی می‌کنند با دادن صنایع سنگین و صنایع پایه‌ی به این مستعمرات کمک کنند تا زودتر به خودکفایی اقتصادی برسند و با تکیه بر بنیه اقتصادی خود بتوانند مقاومت بیشتری را در مقابل امپریالیسم نشان دهند؛ مسأله‌ی که شدیداً مورد تعارض امپریالیسم است. در کمک اتحاد شوروی به خلق‌های مستعمرات نیز، حزب کمونیست شوروی و اردوگاه سوسیالیستی با تکیه بر تجارب خود روش‌های خاصی دارند. در حقیقت این روش را به‌طور نمونه وار در افغانستان هم اینک می‌بینیم.

در زمان حاکمیت محمد ظاهر شاه و محمد داود خان کشور افغانستان با کشور شوروی در زمینه اقتصادی، فرهنگی، تکنولوژیک و از جمله گرفتن تسلیحات نظامی برای ارتش ارتباط برقرار کرد. مستشاران نظامی شوروی وارد افغانستان شدند. پرسنل نظامی ارتش محمد ظاهر شاه و محمد داود خان تدریجاً برای آموزش دیدن وارد اتحاد شوروی می‌شدند. در درون این‌گونه ارتش که بیشتر از نود درصد نیروی آن متشکل از سربازان، درجه‌داران و افسران و وظیفه بود و اینها الزاماً از نظر ستم‌دگی حامل روانشناسی نیروهای انقلابی جامعه بودند، آمادگی این را داشتند که در این کشوران تدریجاً از فرهنگ سوسیالیستی و ایدئولوژی علمی متأثر شوند و در همین زمان به علت مستعمره و عقب مانده بودن کشور

افغانستان حزب دموکراتیک خلق نیز شکل گرفت. جناح سیاسی این حزب با چنین بازوی نظامی در درون ارتش ارتباط برقرار کرد و این زمینه‌ی شد برای انقلابی که در افغانستان صورت گرفت. بنابراین مانده تنها مخالف این مسأله نیستیم که در بعضی از زمینه‌ها در دوره شاه سابق تسلیحاتی از شوروی گرفته شده، بلکه معتقدیم حتی اگر گسترده‌تر از آن میزان تسلیحاتی که شاه گرفت، می‌گرفت همان مسأله‌ی در درون ارتش اتفاق می‌افتاد که در سایر کشورها نیز تحقق یافت. در مورد مسأله گاز جای تأسف بسیار است که افراد بدون آگاهی کامل، بدون احساس مسؤلیت همان حرف‌ها و اتهاماتی را می‌زنند که امپریالیسم و ارتجاع و ساواک مدت‌ها در مورد مسأله گاز ایران و شوروی تبلیغ می‌کرد. مسأله گاز ایران و شوروی اینچنین است: سال‌های متمادی گازهای ایران با این لوله‌های باز همچنان می‌سوخت و از بین می‌رفت. اتحاد شوروی به علت اینکه در نواحی جمهوری‌های جنوب کشورش احتیاج به گاز داشت، پیشنهادی به دولت ایران داد. با کشیدن چندین لوله گاز ایران به نزدیکی مرز شوروی رسید. شوروی این گاز را در همان جمهوری‌های جنوب مصرف می‌کند و از گازی که از منابع نفتی و گازی شوروی در مرز غربی این کشور به دست می‌آید، مقداری به همین نسبت به چکسلواکی و آلمان غربی و غیره می‌دهد. دولت ایران اگر بخواهد، حتی دولت انقلابی این زمان و یا آینده، گاز را با هزینه حمل و نقل یا با به کار بردن تأسیسات مایع کردن گاز آن را حداقل به سواحل مدیترانه و جنوب اروپا برساند و در آنجا به خریدار تحویل دهد، هزینه حمل و نقل، هزینه مایع کردن چنین گازی و رساندن این گاز به مرز اروپا را چنانچه محاسبه کنیم، می‌بینیم که بسیار گران تمام خواهد شد و کشورهای اروپایی و آمریکایی گاز الجزایر و لیبی را که مستقیماً در ساحل مدیترانه تحویل داده می‌شود، با قیمت ارزان‌تر و راحت‌تر خواهند خرید. با این مقایسه همه‌جانبه است که ایران می‌تواند چنین گازی را به شوروی بفروشد، می‌تواند تأسیسات مایع کردن گاز، وسایل حمل و نقل و هزینه آن و منتقل کردن آن به دست مصرف‌کننده در اروپا را فراهم کند. با این ترتیب هیچگونه رابطه استثماری در فروش گاز ایران به شوروی اساساً وجود ندارد و من از چنین رقاباتی می‌خواهم نه تنها در این مورد بلکه در موارد دیگر به علت اهمیت آن با بررسی دقیق آماری و اقتصادی اظهار نظر کنند نه بدون مسؤلیت.

س: چرا در اتیوپی کودتا کرد؟ چرا در یمن کودتا کرد؟ چرا در افغانستان کودتا کرد؟

ج: حکومت‌های سلاسی در اتیوپی نماینده فئودالیسم و بخشی از

سرمایه‌داری وابسته و پایگاه صهیونیسم و امپریالیسم در منطقه بود. انقلابیون کمونیست در اتیوپی بازوی نظامی به وجود آوردند و با تکیه بر تشکیلات سیاسی و نظامی خود قدرت را قبضه کردند؛ به این ترتیب چیزی اتفاق افتاد در حد یک انقلاب سوسیالیستی. سوسیالیسم به معنای یک مفهوم سیاسی و طبقاتی. تا آن زمان در اریتره ناسیونالیست‌ها و بخشی از کمونیست‌ها که گرایش‌های مائوئیستی نیز داشتند علیه رژیم هایلاسلاسی می‌جنگیدند. به طور عمده بر این جنبش خصلت ناسیونالیستی حاکم بود. اما زمانی که سوسیالیسم در اتیوپی پیروزشد دیگر ناسیونالیسم نسبت به آن ارتجاعی بود. زمانی که انقلاب اتیوپی شکل گرفت اظهار نظر حزب کمونیست اتحاد شوروی چنین بود: مسئله‌یی که در اتیوپی این روزها جریان دارد مسئله‌یی است تقریباً مشابه با آن حوادثی که در ۱۹۱۷ در روسیه در حال تحقق بود. بعد از تحقق جمهوری‌های جنوب شوروی اعلام استقلال کردند. تمام شوراهای کارگری را منحل کردند و افراد آن را تیرباران نمودند. این عناصر ناسیونالیست و خرده بورژوا از گاردهای سفید و انگلیس‌ها در آن زمان برای نابود کردن واحدهایی شورایی در جمهوری‌های جنوب شوروی کمک گرفتند. لنین مطرح کرد زمانی که سوسیالیسم شکل می‌گیرد ناسیونالیسم ارتجاعی است. با تقاضایی که از طرف کمونیست‌های این جمهوری‌های شوروی مطرح شد ارتش سرخ ناحیه روسیه شوروی دخالت مسلحانه کرد و تمام قدرت خرده بورژوازی را نابود کرد. چنانچه خلق اریتره و پیشه‌سازهای ناسیونالیست و چپ آن در محدوده جغرافیایی اتیوپی در حد خود مختاری یک ملیت مسئله را بپذیرند، حکومت سوسیالیستی اتیوپی حاضر به انجام مذاکره و دادن خود مختاری کامل و جامع به خلق اریتره در چهارچوب اتیوپی است و گرنه دولت انقلابی به هیچ وجه به افراد ناسیونالیست و خرده بورژوا اجازه نمی‌دهد پایگاهی مجدد برای ارتجاع به وجود آورند. همچنان که دیدیم برای مقابله با نیروهای انقلابی در اتیوپی اریتره‌یی‌ها حاضر شدند دست در دست عربستان سعودی بگذارند. به گفته لنین برای ناسیونالیست‌ها این مهم نیست که کمک از کجا می‌آید؟ امکانات برای رسیدن به هدف از کجا می‌آید، وسایل کدام است؟ فقط مصالح و منافع ملی مطرح است. این عربستان باشد، کوبا باشد، شوروی باشد، سوریه باشد؟ برای آنها تفاوت نمی‌کند. در آنگولا نیز دیدیم که جناح‌های اونیتا و فولا بعد از اینکه با جناح‌های مارکسیستی درگیر شدند حاضر شدند

با آفریقای جنوبی و موبوتو و آلمان غربی و غیره و غیره همکاری کنند. رگه‌هایی از این گونه ناسیونالیسم افراطی را این روزها در کشور خودمان نیز شاهدیم. می‌بینیم که تریبون و میکروفن را در اختیار یک جلاّد ساواکی می‌گذارند تا علیه کمونیست‌ها تبلیغ کند. از نظر ما کمونیست‌ها برای رسیدن به هدف هر وسیله‌ی مشروع نیست، هر وسیله‌ی ما را به هدف نمی‌رساند، فقط وسایل انقلابی و راستین و صادقانه ما را به هدف می‌رسانند.

س: لطفاً فرق کمک‌های انترناسیونالیستی و لشکرکشی را مشخص کنید. لشکرکشی شیوه‌امپریالیست‌هاست. در مورد حضور شوروی و به نظر شما کمک‌های آزادیبخش نسبت به حکومت‌های کودتایی افغانستان واتیوپی را توضیح دهید.

ج: همانطور که قبلاً توضیح دادم در این مرحله که اردوگاه سوسیالیستی قدرتی برتر نسبت به اردوگاه سرمایه‌داری دارد، امکان آزاد شدن خلق‌های مستعمرات و نیمه مستعمرات بسیار راحت‌تر شده و چنانچه نیروهای انقلابی بادیسیه‌های امپریالیسم و ارتجاع منطقه با همکاری ما و نویسندگان در سطح جهانی روبه‌رو شوند و از اردوگاه سوسیالیسم و اتحاد شوروی تقاضای کمک سیاسی و نظامی و غیره کنند، با کمال اعتقاد و ایمان چنین کمک‌هایی در اختیار آنها قرار خواهد گرفت؛ همچنان که در آنگولا قرار گرفت، در اتیوپی قرار گرفت و در افغانستان نیز قرار خواهد گرفت و پروژه ارتجاع در افغانستان به خاک مالیده خواهد شد.

س: چرا بودجه خیلی زیادی در کشور شوروی صرف تهیه اسلحه می‌شود و پول زحمتکشانشان را خرج نیروهای نظامی می‌کنند؛ زیرا مسابقه تسلیحاتی به نفع امپریالیست‌هاست.

ج: اتحاد شوروی و اردوگاه سوسیالیستی خواهان این هستند که بیشترین درآمد خود را صرف گسترش اقتصاد تولیدی کنند، ولی در مقابل این چنین جنگ‌افروزی و تهاجم امپریالیسم که از آغاز انقلاب بلشویکی در روسیه در مقابل شوروی و بعد اردوگاه سوسیالیستی ادامه دارد و اردوگاه سرمایه‌داری دائماً مهاجمینی مانند آلمان هیتلری به وجود می‌آورد تا چنین اردوگاهی و چنین شیوه تولید سوسیالیستی را نابود کند، جز تجهیز نظامی خود، تسلیح نظامی خود در مقابل امپریالیسم راه دومی ندارد و در شرایط کنونی در اتحاد شوروی دولت تمام خلقتی حاکم است؛ به علت اینکه تضاد کار فکری ویدی و شهر و روستا در نهایت حل شدن است؛ ارتش چندین میلیونی سرخ شوروی

با آن‌همه تسلیحات و نفر برای سرکوب کردن هیچ طبقه ارتجاعی اینچنین عظیم درشوروی بسیج نشده؛ برای مقابله با توطئه‌های امپریالیسم، برای کمک کردن به خلق‌ها، برای پیروزی بر امپریالیسم است که چنین ارتش سرخی با چنین تسلیحات عظیمی و نگهداری و تسلیح می‌شود.

س: چرا شوروی از شعار همزیستی مسالمت‌آمیز در مقابل امپریالیست‌ها استفاده می‌کند، در حالی که لنین مخالف صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز بود. ج: به هیچ‌وجه اینچنین نیست. اساساً اثر لنین در مورد همزیستی مسالمت‌آمیز را چنانچه مطالعه کنید کاملاً مسأله سطح مبارزه و سطح وحدت بین اردوگاه‌ها مشخص می‌شود.

س: در مورد ساخت سوسیالیسم در کشور آلبانی توضیح بینستری بدهید.

ج: توضیح جامع و کامل در مورد آلبانی مسأله وسیعی است. چیزی که به اجمال می‌توانم مطرح کنم، این است که از قرن هفدهم که سرمایه‌داری در اروپا رشد کرد به دلیل نیازمندی به محصولات کشاورزی نه تنها این محصولات را از قاره آفریقا و آمریکا تأمین می‌کرد، بلکه اروپای شرقی را هم به انبارغله خود تبدیل کرد و در نتیجه طرح این نیاز از طرف اروپای غربی، فتودالیسم در اروپا مجدداً جان گرفت. این جان گرفتن اقتصادی فتودالیسم در اروپای شرقی تا قرن ۱۹ و ۲۰ همچنان ادامه داشت. در اغلب کشورهای اروپای شرقی حتی تا زمان جنگ جهانی دوم هنوز شیوه تولید فتودالی وجود داشت. در آلبانی نیز این شیوه تولید وجود داشت، اما از حدود سال‌های ۱۹۰۰ به بعد در آلبانی شیوه تولید سرمایه‌داری، بویژه بورژوازی تجاری رشد زیادی داشت. این نیروی بورژوازی در آلبانی از ۱۹۰۰ تا ۱۹۴۴ چندین جنبش را شکل داد که بافت و خیزها، پیروزی‌ها و عدم پیروزی‌هایی همراه بود. حدود ۱۹۳۰ به بعد تدریجاً زمینه شکل‌گیری حزب کمونیست در آلبانی به وجود آمد. طبقه کارگر در آلبانی طبقه کارگر عظیمی نبود، ولی همان مقدار کمیت طبقه کارگری که وجود داشت، تدریجاً در مبارزه با ارتجاع داخلی به سن مبارزاتی بسیار عظیمی دست‌رسی پیدا کرد و در جریان جنبش ضد فاشیستی در کوران جنگ جهانی دوم قادر شد رهبری چنین جنبشی را به عهده بگیرد. بعد از تحقق انقلاب الزاماً حکومتی دمکراتیک و ملی حاکم شد؛ چون زمینه اقتصادی و رشد تکنولوژی اجازه تحقق اقتصاد سوسیالیستی را نمی‌داد. تدارک برنامه‌های اقتصادی طرح‌ریزی شده به رهبری حزب کمونیست آلبانی

برای بازسازی اقتصاد کشور ریخته شد. این کشور در وحدت با اردوگاه سوسیالیستی و با کمک‌های عظیمی که از اتحاد شوروی گرفت توانست طرح‌های اقتصادی زیادی را به وجود آورد و واحدهای صنعتی بسیار عظیمی را شکل دهد. اما به علت اینکه زمینه عقب‌ماندگی اقتصادی در آلبانی وجود داشت، فرهنگ دهقانی با تنگ نظری و فردگرایی بر این کشور حاکم بود. این فرهنگ الزاماً بر حزب کمونیست آلبانی نیز تأثیر گذاشت و رگه‌هایی را در حزب کمونیست به وجود آورد که تدریجاً به مرکزیت این حزب مسلط شد و با طرح توجیهات غیر عملی در مورد کنگره بیستم و مسأله خروشچف ارتباط خود را با کشور شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی قطع کرد با این ترتیب ادامه طرح‌های اقتصادی آلبانی با اشکالات بسیار عظیمی مواجه شد. بعد از مدتی با چین ارتباط برقرار کرد و با تحولات سیاسی و ایدئولوژیک بعدی که در چین بعد از مائو شکل گرفت الزاماً بین چین و آلبانی اصطکاک‌های سیاسی جدیدی صورت گرفت. کارشناسان چین از آلبانی اخراج شدند یا آنجا اترک کردند. با این ترتیب در شرایط فعلی مشکل سیاسی و ایدئولوژیک در حزب کمونیست آلبانی وجود دارد. تفکر خرده بورژوازی و چپ افراطی بر این حزب حاکم است. و امکان ارتباط با اردوگاه سوسیالیسمی و درک مشی درست مبارزه با امپریالیسم و حمایت از جنبش‌های انقلابی خلق در این حزب وجود ندارد. لذا بسامانی سیاسی اینچنین الزاماً به بحران‌های اقتصادی در بازسازی و ادامه رشد اقتصادی در آلبانی منجر می‌شود.

س: گفتید که کشورهای همجوار شوروی بهتر است خود را وابسته به شوروی کنند تا نظام فئودالی یا برده‌داری از آن کشور برداشته شود و به طرف سوسیالیسم گام بردارند. عجب توصیه‌یی می‌کنید؛ خلقی که از امپریالیسم دور می‌شود به سوسیالیسم امپریالیسم تن بدهد، مگر شما از این جهان‌خوار خبر ندارید که وقتی دولت تره‌کی با کودتای شوروی روی کار می‌آید با میگ‌های ساخت شوروی چگونه مردم بدبخت افغانستان را بمباران می‌کند، هزاران نفر را می‌کشد و هزاران خانوار را سرگردان می‌کند؛ این هم از دمکرات‌های ایران نوکران سوسیالیسم امپریالیسم. لطفاً بخوانید.

ج: زدن این اتهام‌ها تحت عنوان نوکران سوسیالیسم امپریالیسم، نوکران شوروی و چیزهای شبیه این، مسئله تازه‌ای نیست. سال‌ها ارتجاع و امپریالیسم شاه و ساواک این نوع اتهامات را ارائه می‌دادند و بعضی از عناصر نا آگاه سیاسی نیز که مشی سیاسی مبتنی بر تئوری سه‌جهان و مسئله اینکه سوسیالیسم

امپریالیسم شوروی عمده‌ترین دشمن خلق‌های جهان است و غیره و غیره بزدن آن‌ها حاکم است، چنین اتهاماتی به ما می‌زنند. بهتر است چنین رفتاری در مورد افغانستان از خود چنین سئوالی بکنند: در زمانی که فتوآل‌ها و دولت آن‌ها به صورت محمد ظاهر شاه و محمد داودخان بر افغانستان حاکم بودند، این به اصطلاح انقلابیون نسو ظهور کجا بودند؟ زمانی که اعضای حزب دمکراتیک خلق کشته می‌دادند و در شرایط مخفی توده‌ها را سازمان می‌دادند و زمینه نابود کردن دولت نماینده ارتجاع و امپریالیسم را تدارک می‌دیدند، این انقلابیون نوظهور و تازه رسیده کجا بودند؟ کسانی که هم اینک پایگاه اجتماعیشان به طور عمده عشایری است که در مرز افغانستان و پاکستان زندگی می‌کنند، همان نیروی عشایری که مشابهش بارها و بارها در جنبش‌های ایران مانند جنبش مشروطیت نقش ارتجاعی صمدخان‌ها و عین‌الدوله‌ها و غیره و غیره را در سرکوب جنبش انقلابی خلق ارائه می‌دادند. ولی مسأله کاملاً مطلق و مسلم است. با طرح‌ها و فرم‌های اقتصادی که در زمینه اصلاحات ارضی و تشکیل اتحادیه‌ها و سندیکاها کارگری در افغانستان ریخته شده، با تشکیل نیروی چریکی توده‌یی، و با تغییر سیستم آموزشی امپریالیستی و غربی به سیستم آموزش عالی خلقی و فرستادن تمام دانشجویان به روستاها، در این کشور با اجرای این طرح‌ها و تکیه حزب دمکراتیک خلق به اردوگاه سوسیالیستی و خلق‌های افغانستان ارتجاع راه به جایی نخواهد برد. در سال گذشته شاهد بودیم زمانی که در اتیوپی ناسیونالیست‌های اریتره به اسمره یاب‌بنادر نزدیک دریای سرخ نزدیک شده بودند، دستگاه‌های تبلیغاتی ارتجاع و امپریالیسم می‌گفتند مسأله تمام شد. ولی در جایی که دولت انقلابی اتیوپی به هزاران هزار و صدها هزار دهقان فقیر تکیه کرد و از درون آن‌ها نیروهای چریکی توده‌یی ساخت، توانست این تنگ نظران ناسیونالیست را به عقب براند. با اجرای فرم‌های اقتصادی در افغانستان و تکیه به اردوگاه سوسیالیستی انقلاب خلقی افغانستان به طور مطلق به پیروزی کامل خواهد رسید.

س: شما که شوروی را يك کشور سوسیالیستی کامل می‌دانید نظرتان در مورد تبدیل سران شوروی به اشخاصی که از نظر دارایی با توده مردم تفاوت بسیار دارند چیست؟ آیا تجارت محرمانه شوروی بارودزیا مورد تأیید شماست؟ فروش اسلحه به ایران در زمان شاه چگونه؟ واقعاً شما برای این رفتار کشوری که به اعتقادتان سوسیالیستی است چه توضیحی دارید؟
در مورد اسلحه توضیح دادم. در مورد رودزیا کاملاً تکذیب شد. در

حقیقت نوعی جنگ سرد بود که از طرف امپریالیسم به راه افتاد، در حالی که حمایت تسلیحاتی کامل از طرف امپریالیسم برای حکومت‌های مشابه رودزیا صورت می‌گیرد. در مورد مسأله رهبران شوروی و اینکه دارایی آن‌ها کم است یا زیاد، باز اعتقاد دارم این رفقا مثل جن از بسم الله نترسند. تعدادی از آثار مربوط به وضعیت اقتصادی-اجتماعی و سیاسی شوروی را مطالعه کنند، بعد اظهار نظر آن‌ها تغییر خواهد کرد. چیزی که در این زمان می‌توانم بگویم این است که حداکثر حقوق در اتحاد شوروی ۱۹۰ تا ۲۰۰ روبل است و حداقل حقوق ۱۱۰ روبل. یک خانواده کارگری مجموعاً در هر ماه عایدی معادل ۳۰۰ تا ۳۵۰ روبل دارد. درآمد متخصصین حداکثر ۳۰ تا ۴۰ روبل از یک کارگر بالاتر است. اتحاد شوروی تحصیلات رایگان اجباری را در طرحی قرار داده است که برای سال ۱۹۸۵ تمام افراد شوروی می‌بایستی تحصیلاتشان در حد لیسانس باشند. در اتحاد شوروی تمام توده‌های مردم که در واحدهای تولیدی گوناگون کار می‌کنند از طرف سازمان اداری خودشان در کنار سواحل دریای سیاه و غیره و غیره پلاژ دارند. برای یک خانواده شوروی گذراندن یک ماه تعطیل در این پلاژها با تمام خدماتی که ارائه داده می‌شود تنها ۵۰ روبل هزینه دارد. با کسانی از همین استادان دانشگاه شیراز که در ماه‌های گذشته از جمهوری قرقیزستان دیدن کرده‌اند، صحبت کنید. این افراد که قبلاً در اروپا و آمریکا گشت‌هایی داشته‌اند، می‌گویند زمانی که وارد خانه‌های افراد روسی یا قرقیز و یا وارد فروشگاه‌ها یا مکان‌های تفریحی و ورزشی می‌شدیم، از نظر تکنولوژی و تسهیلات فکرمی کردیم در اروپا زندگی می‌کنیم. با این ترتیب با اطلاعات بیشتر الزاماً دید رفتی ما نسبت به تبلیغات ارتجاع و امپریالیسم در مورد اتحاد شوروی تغییر خواهد کرد.

س: از گفته‌های شما برمی‌آید که حتی وجود رویزیونیست رادشوروی قبول ندارید. پس چطور اثر برنامه‌هایی را که خروشچف ارائه می‌داد توجیه می‌کنید؟ آیا شوروی همان راهی را می‌رود که لنین شروع کرد و استالین ادامه داد؟ شما مرتباً شعار می‌دهید، بهتر بود راجع به تزراره رشد غیر سرمایه‌داری بیشتر توضیح بدهید.

ج: راهی که استالین رفت در اصول راهی بود سوسیالیستی. ولی مسأله حدی از اختناق و مسایل شخصی مطرح بود که بعد از فوت استالین تجدید نظری در این نوع مسایل بسیار ناچیز و فرعی و روبنایی صورت گرفت و دمکراسی و نیروی انقلابی عظیم شوروی از زیر این نوع موانع سطحی نیز خارج شد

ودر مشی‌هایی که خروشچف در کنگره بیستم در ۱۹۵۶ ارائه داد، هیچگونه گرایش متعارض بالینینست یا معارض با مارکسیسم-لنینیسم وجود ندارد. پرداختن به مسایل کنگره بیستم و مواردی که در این کنگره تصویب شد و اتهاماتی که از طرف چین و یاسایر کشورها زده می‌شود، مسأله‌ی است که در یک بحث بسیار طولانی و جدلی می‌گنجد.

س: چرا اتحاد شوروی به کشورهایمانند ایران در دوره نظام شاهنشاهی که دارای رژیم ضد خلقی هستند و وابستگی بدون قید و شرط آن‌ها به امپریالیسم کاملاً مشهود است کمک می‌کند و به آن‌ها ذوب فولاد می‌دهد، اگر این کمک به سلطه بیشتر حکومت حاکم کمک نیست چه نوع کمکی برای نجات مردم می‌کند؟

ج: قبلاً در مورد مبارزه اقتصادی اردوگاه سوسیالیسم با اردوگاه امپریالیسم و دادن صنایع سنگین و پایه‌ی به مستعمرات برای رسیدن به خودکفایی اقتصادی و امکان مبارزه بیشتر با امپریالیسم را توضیح دادم.

س: آیا کمک اتحاد شوروی به رژیم دست‌نشانده شاه در زمینه اقتصادی نظیر ذوب آهن و صنایع در جنوب ایران می‌تواند ارتباطی با راه رشد غیر سرمایه‌داری داشته باشد؟ آیا این کمک‌های نظامی-اقتصادی می‌تواند به خلق ایران در پیرویه رشا، مبارزاتش و یاراه رشد غیر سرمایه‌داری کمک کند؟ با توجه به اینکه در جامعه طبقاتی آنچه بر طبقات حاکم می‌گذرد و آنچه طبقات زحمتکش دریافت می‌کنند هیچ ارتباطی با کمک کشورهای سوسیالیستی نمی‌تواند داشته باشد؛ یعنی اگر کمکی به رژیم دست‌نشانده نباشد؟

ج: در این زمینه قبلاً توضیح دادم که دیدگاه و موضع ما چیست.

س: آیا وسایل و امکانات نظامی که شاه از شوروی دریافت کرده بود، چگونه در جهت منافع خلق ایران به کار رفته؟

ج: مشی سیاست خارجی شوروی را در مورد تسلیحات در درون مستعمرات توضیح دادم.

س: به طور کلی درباره روابط اقتصادی اتحاد شوروی و ایران در زمان سلطه شاه توضیح دهید.

ج: ارتباط اقتصادی بسیار محدودی بود و در این زمینه نیز توضیح دادم.

س: در مورد سوسیال امپریالیسم و واژه آن توضیحات بیشتری بدهید، یا جلسه بحثی باشد درباره افغانستان و جریان‌های اخیر آن و نقش شوروی

توضیح دهید.

ج: شاید در آینده بتوانیم دربارهٔ افسانهٔ سوسیال امپریالیسم و مسألهٔ مائوئیسم و غیره و غیره جلسات متعددی داشته باشیم.

س: در کشورهایی چون ایران که نهادهایی مانند ارتش و نهاد بوروکراتیک و مخصوصاً ارتش ضدخلفی وابسته به امپریالیسم دست نخورده باقی مانده است، آیا در جریان راه‌رشد غیرسرمایه‌داری این نهادها نیز پا به پای آنها تغییر ماهیت می‌دهند؟

ج: بله

س: آیا اصولاً این امر ممکن است که این نهادها در عموم کشورهای تحت سلطه و پس از انقلاب دمکراتیک ماهیت خود را تغییر دهند؟

ج: الزاماً چنین امکانی وجود دارد.

س: یا دمکرات‌های انقلابی این نهادها را دگرگون کنند؟ و اگر چنین است پس در کشورهایی که به‌عللی خرده بورژوازی و نیروهای رادیکال دیگر قدرت را به طبقهٔ دیگر واگذار می‌کند نمی‌توان حرفی از راه‌رشد غیرسرمایه‌داری به میان آورد.

ج: اگر مسألهٔ ایران مورد نظر است و اینکه هنوز بیشترین سازمان‌های سیاسی و بویژه سازمان‌های نظامی و اداری طبق همان ضوابط قبلی اداره می‌شوند و الزاماً هنوز این نیروهای خدمتگزار امپریالیسم و این نوع سازماندهی که خدمتگزار امپریالیسم بود ریشه کن نشده‌اند، دگرگون نشده‌اند، شکنی نیست. دیدیم که امام خمینی مسأله را مطرح کردند که در ادارات هنوز همان روابط گذشته است، همان کاغذبازی و همان مناسبات قبلی است. و گفتند از جمهوری اسلامی که مامی خواهیم یک ذره آن هنوز تحقق نیافته است.

س: آیا می‌توان بر روی خصلت‌های تنگ نظرانهٔ خرده بورژوازی مرفه که در ایران شاید بتوان آیت‌الله خمینی را نمایندهٔ خرده بورژوازی مرفه دانست، سرپوش گذاشت و بدون توجه به این خصلت‌ها از این طبقه بی‌چون و چرا حمایت کرد؟

ج: حمایت چون و چرا مطرح نیست. مسألهٔ اساسی که مطرح است این است که کشور ما در شرف درهم شکستگی اقتصادی، اوج گیری عدم رضایت بسیار عظیم و تحقق توطئه‌های امپریالیسم و بازگشت امپریالیسم است. حمایت تشکیلاتی ما از جناح رادیکال حمایتی است درست. در مورد امام خمینی من اعتقاد ندارم که امام خمینی و دمکرات‌های انقلابی و طرفداران آنها را صرفاً

نماینده خرده بورژوازی بدانیم، بلکه اینها مجموعه‌ی از روانشناسی خلق، کارگران، دهقانان، زحمتکشان و خرده بورژوازی را با هم در خود دارند. در مبارزات بین جناح رادیکال و جناح لیبرال در آینده این دمکرات‌های انقلابی مذهبی تفکیک خواهند شد.

س: پس از اولین مرحله انقلاب دمکراتیک و ملی کشورهایی نظیر ایران و نیکاراگوئه به علت تسلط لجام گسیخته رژیم‌های مستبد و خلائی که بعد از خود به جای می‌گذارند، تولیدکنندگان بخش خصوصی بسیار ضعیف، چه از نظر حزب و چه از نظر قدرت سرمایه مالی مشکلات زیادی در احیای روابط سرمایه‌داری دارند، به طوری که حتی به صورت یک وزنه سنگین اجتماعی تبلور پیدا نکرده و با وجودی که از نظر برنامه اقتصادی-اجتماعی به صورت طبقه، در اجتماع وزنه‌ی هستند، گرایش بورژوازی لیبرال را برای برقراری روابط مجدد با امپریالیسم بیشتر توضیح دهید.

ج: به این صورت نیست. مالکیت خصوصی نظام سرمایه‌داری در ایران ریشه‌های قدیمی دارد، در موضع اقتصادی نسبتاً مستحکم قرار دارد و به همین نسبت در مبارزات سیاسی گذشته و این زمان نقش بسیار مهمی دارد و در مقابل جناح رادیکال نیز مقاومت سنگین می‌کند. این جناح بورژوازی لیبرال فقط یک حدی از تنظیم رابطه مجدد با امپریالیسم را می‌خواهد، به طوری که بیش از ۸۰ درصد از منافع امپریالیسم قطع شود و این منافع به جیب بورژوازی لیبرال ریخته شود. با این ترتیب اگر بورژوازی لیبرال برای ایران حاکم شود، بخشی از روابط کشور ما با امپریالیسم باقی خواهد ماند، جامعه ما از زیر استبداد بورژوازی انحصاری و امپریالیسم خارج می‌شود و به صورت یک جامعه دمکراتیزه درمی‌آید.

س: شما گفتید که هر نظام جدیدی در بطن نظام قدیم شکل می‌گیرد. در صورتی که این مسأله در مورد همه نظام‌ها بجز نظام سوسیالیستی صادق است، یعنی شالوده مادی این نظم در جامعه سرمایه‌داری وجود ندارد. مثلاً تجارت در اواخر نظام فئودالی وجود دارد، ولی اقتصاد سوسیالیستی در سرمایه‌داری نمی‌تواند وجود داشته باشد. فرق ملی کردن یا دولتی کردن چیست؟ سرمایه‌داری دولتی یعنی چه؟

ج: در مورد بخش دوم قبلاً توضیح دادم که تفاوت سرمایه‌داری دولتی با بخش دولتی به طور اصولی چیست. در مورد قسمت اول نیز در نظام سرمایه‌داری به علت اینکه بین طبقه کارگر در تولید روابط تعاونی به وجود می‌آید، چنانچه رشد

کلاسیک داشته باشد نطفه‌های سوسیالیسم شکل می‌گیرد. درست تضادی که در اواخر نظام اشتراکی وجود داشت، یعنی تولید فردی شده بود ولی توزیع جمعی بود. در اینجا تضاد عکس این تحقق می‌یابد. تولید تعاونی و جمعی است و توزیع بر اساس مالکیت خصوصی و فردی است. یعنی در زیر بنای جامعه که سه خصصیت اساسی دارد مالکیت، تولید و توزیع تولید تعاونی شده است. با این ترتیب زمینه‌های سوسیالیسم در مناسبات نظام اقتصادی سرمایه‌داری شکل می‌گیرد و چنانچه رشد کلاسیک باشد، بعد از گذار از سرمایه‌داری و رسیدن به سوسیالیسم تولید که تعاونی بود توزیع نیز تعاونی می‌شود و مالکیت جمعی.

س: فکر می‌کنید تضاد بین ما و امپریالیسم حل شده است؟

ج: گفتم خیر، در حال حل شدن است.

س: شما هم معتقدید که هیچ اتفاق پشت پرده‌ای در جریان‌ات ۲۲ بهمن

و بعد از آن نبوده است؟

ج: به نظر من این فکر را اساساً نباید در ذهن خود جا بدهیم. آن چیزی که امپریالیسم و نظام استبدادی و ارتجاعی شاه را زیر و رو کرد، نیروی انقلابی و فراگیر میلیون‌ها میلیون مردم ایران بود که بزرگ‌ترین حماسه‌هایی را که نمونه‌های آن در انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب بلشویکی شوروی دیده شده است متجلی ساخت. با این ترتیب این عامل انقلابی تعیین کننده بود که مسیر انقلاب را تعیین کرد و مسیر انقلاب را تعیین می‌کند. اگر بین بورژوازی لیبرال در آن روزها با نمایندگان امپریالیسم صحبت‌ها و مذاکراتی بوده این نباید به نوعی مطرح شود که انقلاب اصیل ایران را لوٹ کند.

س: به مسأله نیکاراگوئه و شرایط فعلی آن و مسأله امپریالیسم آمریکا و نقش نیروهای چریک‌های ساندنیست اشاره کنید.

ج: مجموعه اطلاعاتی که در مورد نیکاراگوئه دارم در حد اطلاعاتی است که در روزنامه‌ها و مطبوعات بوده؛ در مورد وضعیت طبقاتی و انتشار نیکاراگوئه به طور دقیق هیچ‌گونه اطلاعی ندارم، فقط جنبه واحدی متشکل از کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی وجود دارد. رهبری به طور عمده بدست ساندنیست‌ها است. ساندنیست‌ها نیروهای چریکی هستند که دو جناح دارند؛ جناح مارکسیست و یک جناح، دمکرات‌های انقلابی که خیلی به نظرات سوسیالیسم نزدیک هستند. این یک مستعمره آمریکای مرکزی زیر تسلط آمریکای شمالی یا امپریالیسم آمریکاست و هم اینک انقلاب مسلحانه و توده‌یی، در این کشور در حال اوج‌گیری است.

س: در اینکه تکنولوژی کمک می کند که انقلاب سوسیالیستی صورت بگیرد؛ در مورد افغانستان و مغولستان چه می گوئید.

ج: کاملاً مشخص است که در مغولستان با گرفتن تکنولوژی از اردوگاه سوسیالیسم، بازسازی اقتصادی تسریع شد. در مورد افغانستان نیز شکل مریعی به خود خواهد گرفت.

س: الزاماً تضادی که بین خلق ها و امپریالیسم وجود دارد، تضاد عمده یا تضاد اصلی است. حل این تضاد منجر به رهایی اقتصادی - اجتماعی و سیاسی مستعمرات از چنگ امپریالیسم می شود. می گوئید پیشتران طبقه کارگر و طبقات زحمتکشانی در یک انقلاب شرکت می کنند ولی خواهان دموکراسی بورژوازی نیستند. لطفاً توضیح دهید چرا بعضی از سازمان های مارکسیستی در ایران با بورژوازی لیبرال متینگ تشکیل می دهند. پس این نوع گروه ها خواهان چه نوع دموکراسی هستند؟

ج: چه افراطی در آینده نیز مشکلات و مسایل عظیمی برای جنبش واقعی چپ ایران و برای جبهه واحد خلق ایران خواهد آفرید. این در ماهیت جنبش چپ افراطی است و چنانچه ماهیت شیوه عمل استراتژی و تاکتیک جنبش چپ جدید را که بویژه از سالهای ۴۷-۴۶ شکل گرفته، تحلیل کنیم موضع گیری سیاسی فعلی آن را نیز در کنار افرادی همچون متین دفتری ها و نیروهای اینچینی توضیح خواهیم داد.

س: به نظر شما جبهه دموکراتیک ملی (بورژوازی لیبرال)، یک جبهه سازشکار است؟ نظر شما راجع به این جبهه و آقای متین دفتری چیست؟

ج: جبهه دموکراتیک ملی به رهبری متین دفتری و دوستانش طیف بزرگی است که هنوز پایگاه اجتماعی مشخصی به دست نیاورده است، در درون پایگاه اجتماعی مشخصی بیرو آزاد نکرده، در نوشته ها و حرف هایش شعارهای رادیکال و لیبرال مخلوطی ارائه می دهد، ولی اگر روی رفتارش قضاوت بکنیم تا به حال در موضع حمایت از بورژوازی لیبرال و ضربه زدن به انقلاب ایران عمل کرده است.

س: چرا طبقه دهقانان ایران منسجم است و فرقی با طبقه دهقان کشورهای

آفریقای چیست؟

ج: گفتم در آفریقا دهقانان به صورت جماعت های قبیله ای و عشیره ای هستند. بعد از انقلاب های دموکراتیک و ملی تدریجاً به صورت طبقه جدید شکل می گیرند.

س: بعضی از کشورها مانند مصر و تا اندازه‌ی عراق که انقلاب خلقی در آنجا انجام می‌شود و تا اندازه‌ی راه‌شد غیر سرمایه‌داری را طی می‌کند، بعداً باز به صورت کشوری وابسته به امپریالیسم درمی‌آید، علت این حرکت در این کشورها چیست؟ لطفاً راه برگشت این کشورها را به اردوگاه امپریالیستی، سطح تکنولوژی و بینش سیاسی و وضع اقتصادی را در این کشورها توضیح دهید.
 ج: در مورد مصر که بازگشتی به سمت امپریالیسم داشت دیر و زود توضیحات وسیعی در مورد تاریخچه انقلابش دادم.

مرداد ۱۳۵۸ - شیواز

